

کتابیات

(مجموعہ مقالات در زمینہ کتاب شناسی)

حسین مدرسی طباطبائی

(مجموعہ آثار قدیم - ۴)

2/ کتابیات (مجموعه مقالات در زمینه کتاب‌شناسی)

مؤسسه انتشاراتی زاگرس

نیوجرسی - ایالات متحده

۲۰۰۹م - ۱۳۸۷ش

بسم الله الرحمن الرحيم

مجموعه‌ای دیگر از مقالات قدیم این بنده ناچیز متعلق به سال‌های اواخر دههٔ چهل تا اواخر پنجاه که در موضوع کتاب و نسخ خطی و متون قدیم بوده و پیش‌تر به گونهٔ مستقل یا در ضمن آثاری دیگر از این حقیر تجدید چاپ نشده بود اکنون به همت ناشر محترم در این دفتر گردآوری و تجدید نشر می‌شود. جز این چند مقاله، این بنده از اوان نوجوانی به سابقهٔ علاقهٔ شدید به کتاب خوانی، مقالات بسیاری در نقد و معرفی کتاب در روزنامه‌ها و مجلات آن زمان، گاه با نام حقیقی ولی بیشتر اوقات با نام‌های مستعار، به چاپ رسانده بودم. آن نوشته‌ها متعلق به زمان خود و نمایندهٔ علایق شخصی نویسنده در آن روزگار بوده و ارزش تجدید چاپ ندارد چه گذشت زمان بر آن کتب و دفاتر و بر مباحث مطروح در آن نقدها گرد نسیان افشانده است. چنین است که هیچ یک از آن گونه مقالات در این دفتر نیامده است.

فهرست مقالات

چند اثر نویافته در مناظرات کلامی شیعی	۷
رسالة المختصر الکافی فی الکلام	۳۱
مفاوضه‌ای در مسألة شیئیت معدوم	۳۹
حافظ رجب بُرسی و کتاب مشارق انوار الیقین او	۷۱
أبو علی الحدّاد الاصفهانی	۸۷
آشنایی با اثری از افضل الدین محمد ترکه اصفهانی	۱۲۳
چند اثر دیگر از ملا شمس‌ا گیلانی	۱۳۵
دو رساله از آقا محمد بیدآبادی در سیر و سلوک	۱۳۹
سه مکتوب از آقا محمد بیدآبادی	۱۵۵
مزارات اصفهان در تاریخ سلطانی	۱۶۹
مأخذی تازه برای تحقیقات مربوط به اصفهان	۱۷۹
کتابچه ثبت موقوفات و خالصه‌جات کشور در دوره ناصری	۱۸۵
فهرست نسخه‌های خطی فارسی و عربی کتابخانه کالج وادهام در اکسفورد	۱۹۵
متفرقات	۲۱۹
أ. سخن عماد کاتب؟	۲۱۹
ب. از دفتر خاطرات بزرگان	۲۲۱
ج. وفیات اهل قلم	۲۲۵
د. مکاتبات و احتجاجات	۲۲۸
ه. مقدمه‌ها	۲۳۱
و. صواب نامه چاپ دوم رسالة ابلیس حاکم چشمی	۲۳۳
فهرست نام‌ها	۲۳۷

(۱)

چند اثر نویافته در مناظرات کلامی شیعی*

دوست کتاب شناس سید محمود مرعشی نجفی مجموعه‌ای گرانقدر دارد حاوی چندین کتاب و رساله به زبان فارسی در فقه و مناظرات کلامی شیعی امامی، از آن جمله چند اثر از قرن‌های هشتم و یازدهم که نام آن پیش از این در هیچ جای دیگر دیده نشده است.

این مجموعه نیمه‌ای است از مجموعه‌ای بزرگ پیرامون هزار و سیصد برگ به یک خط، تحریر ابوالحسن بهاری در مقام جهانگیرنگر هند به روزگار امراء شیعی قطب شاهی با تاریخ‌های دوشنبه ماه صفر ۱۰۴۵ (پایان شماره ۱ متن) و ۱۰۴۷ (پایان ش ۲ متن و ۱ حاشیه) و رمضان ۱۰۴۸ (پایان ش ۲۵ حاشیه) و ۱۴ صفر ۱۰۴۹ (ش ۲۶) ۱ - ۱۰۴۹ (ش ۲۸) و ۹ رجب ۱۰۴۹ (ش ۲۹).

این نیمه را آقای مرعشی از اصفهان به دست آورده است. نیمه دیگر مجموعه که آن را بعدها جدا کرده و این قسمت آن را مستقلاً صحافی نموده‌اند دانسته نیست که در کجاست. امید است آن نیمه هم که حاوی چندین متن مهم و ناشناخته دیگر است هر چه زودتر به دست آید.^۱

*. وحید ۱۲ (۱۳۵۳): ۸۷۵-۸۸۶.

۱. خوشبختانه آن نیمه نیز پس از چاپ این مقاله در کتابخانه غرب همدان به شماره ۱۰۸۳۶ پیدا شد.

فهرست همه محتوای مجموعه در آغاز همین نیمه هست و از آن برمی آید که در متن آن شش کتاب و در حواشی ۴۵ کتاب و رساله نوشته شده بود. بدین ترتیب اجمالاً به دست می آید که در نیمه دیگر کتاب چه نوشته‌هایی بوده است. افسوس باید داشت که قسمتی از لبه برگ‌ها در صحافی از میان رفته و از این رهگذر نام چند اثر نامعلوم مانده است. نیمه موجود از برگ ۱ است تا ۶۶۵.

فهرست اجمالی متن مجموعه چنین است:

۱. *أحسن الکبار فی معرفة الأئمة الاطهار* از محمد بن ابی زید بن عربشاه حسینی علوی ورامینی، از نیمه دوم قرن هشتم [پ ۱-۳۵۳].
 ۲. *ترجمة کشف الغممة* علی بن عیسی اربلی، ساخته علی بن حسن زواری به نام شاه طهماسب صفوی [۲۵۵ پ - ۵۶۴ ر].
 ۳. *نزهة الکرام و بستان العوام* جمال الدین مرتضی محمد بن حسین رازی، مجلد نخست در سی باب [۵۶۵ پ - ۶۶۵ ر].
 ۴. *بهجة المباحج*^۲ تاج الدین حسن شیعی سبزواری [۶۷۷ - ۹۰۵].
 ۵. کتاب^۳ *تصنیف شیخ طبرسی* [۹۰۶ - ۹۹۵].
 ۶. *فوحات القدس* یوسف بن محمد جرجانی استرآبادی [۹۹۶ - ...].
- چنین است فهرست اجمالی حواشی مجموعه:

۱. *ترجمة قطب شاهی* (ترجمة اربعین شیخ بهائی) از ابن خاتون عاملی [۵ ر - ۹۹ ر] با فهرست مبسوط مطالب کتاب در برگ‌های آغاز مجموعه [۱ - ۵ ر].

» وصف نسخه و فهرست محتویات آن بر اساس فهرست کتابخانه مزبور (چاپ همدان - ۱۳۵۶): ۴۴۹ - ۴۵۴ در پایان مقاله حاضر گذارده می‌شود.

۲. *گزیده مباحج قطب الدین کیدری*.

۳. شاید *اسرار الامامة* عماد طبری. *کامل بهائی و تحفه الابرار و مناقب الطاهرین* او نیز در این مجموعه هست.

چند اثر نویافته در مناظرات کلامی شیعی / 9

۲. رساله در اصول عقائد در چهار باب که در میانه باب سوم از شاه اسماعیل یاد می‌شود [۱۰۰ر - ۱۱۲پ].
۳. رساله در فقه به جهت رفع حاجت بعضی اعزه [۱۱۲پ - ۱۱۷ر].
۴. رساله در احکام حج [۱۱۷ر - ۱۱۸ر].
۵. رساله در نیت احرام [۱۱۸ر - ۱۱۸پ].
۶. ترجمه نهج الحق علامه حلی که در ۱۰۲۳ انجام گرفت و کاتب مختصر آن را در این حواشی برنگاشت [۱۱۸پ - ۱۳۱پ].
۷. ترجمه منهاج الکرامه او از نعمت الله رضوی مشهدی [۱۳۱پ - ۱۴۸پ].
۸. رساله در بیان اعتقادات قلبیه و عبادات شرعیه ، در مقدمه و دو باب [۱۴۸پ - ۱۶۲ر].
۹. تبصرة العوام [۱۶۲ر - ۲۰۵پ].
۱۰. مسمار العقيدة [۲۰۵پ - ۲۲۱ر].
۱۱. رساله در اصول عقائد [۲۲۱ر - ۲۳۰پ].
۱۲. رساله در اثبات امامت امیر مؤمنان علی (ع) [۲۳۰پ - ۲۳۴ر].
۱۳. تحقیقات یوحنا یهودی که مسلمان شده بود [۲۳۴ر - ۲۳۷ر].
۱۴. رساله در تفسیر آیه «و نزل من القرآن ما هو شفاء...» به نام جالینوس مقام رکن الدین مسعود که در رسیدن به مقام پدر صاحب مقصد اسنی است^۴ [۲۳۷ر - ۲۳۸ر].
۱۵. شرح دعاء صنمی قریش ، از یوسف بن حسین بن محمد نصیر طوسی

۴. به قرآنی که در براعت استهلال دیباچه دیده می‌شود گویا همان حکیم رکنای کاشی مشهور.

- انداروادی در اواخر ع ۱ - ۷۴۰ در محروسه سبزوار [۲۳۸ر - ۲۴۱پ].
۱۶. خلاصه البیان ، در احکام خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و حلال و حرام آنها، در مقدمه و سه باب و خاتمه. در آن از شیخ فخرالدین ولد شیخ جمال الدین مطهر حلی یاد می‌شود [۲۴۲ر - ۲۴۴ر].
۱۷. رساله حسنیه [۲۴۴ر - ۲۵۶ر].
۱۸. نهج‌الیقین در اصول دین [۲۵۶ر - ۲۶۳پ].
۱۹. ترجمه و شرح خطبه شفشقیه ، از شریف بن نورالله حسینی [۲۶۳ر - ۲۷۵پ].
۲۰. در بحر مناقب درویش برهان [۲۷۵پ - ۳۰۳ر].
۲۱. تحفة‌الابرار عماد طبری [۳۰۳ر - ۳۳۱ر].
۲۲. مرآت‌القلوب [۳۳۱ر - ۳۳۸پ].
۲۳. رساله در تفسیر چند آیه اخلاقی قرآن کریم و ترجمه برخی از احادیث نبوی در مناقب اهل بیت با نمونه‌هایی از روش سلوک آنان ، به نام سلطان نظام شاه پادشاه بلاد هند [۳۳۸پ - ۳۴۰پ].
۲۴. ریاض‌المحبین فی مناقب امیرالمؤمنین [۳۴۰پ - ۳۵۰ر].
۲۵. کامل بهائی [۳۵۰پ - ۴۴۰ر].
۲۶. مناقب مرتضوی ، از محمد صالح حسینی ترمذی [۴۴۰پ - ۵۴۳پ].
۲۷. ذخیرالمقاله در علم کلام [۵۴۳پ - ۵۴۹پ].
۲۸. نظامیه فی مذهب الامامیه ، از محمد بن احمد خواجهگی شیرازی [۵۴۹پ - ۵۶۷پ].
۲۹. سیرالنسی، تاریخ عمومی مختصر از دوره پیامبر تا قرن دهم به نام شاه

عباس اول [۵۶۷پ - ۶۱۲پ].

۳۰. مصابیح القلوب، از تاج الدین حسن شیعی سبزواری [۶۱۳پ - ۶۶۵پ].

دنباله متن مصابیح تا برگ ۶۹۳ ادامه داشته که در این نیمه تنها تا فصل چهل و یکم از ۵۳ فصل آمده است. در حواشی نیمه دیگر مجموعه که اکنون در دست نیست این رساله‌ها و کتاب‌ها بوده است:

۳۱. کفایة المؤمنین، گویا همان که محمد شریف خادم نگاشته است (ذریعه ۱۸:

۱۰۰) و نسخه آن در کتابخانه مدرسه حجتیه قم هست [۶۹۳ - ۷۴۹].

۳۲. مناقب الطامرین عماد طبری [۷۴۹ - ...].

... ۳۳

۳۴. معتقد الفایزین [۸۷۹ - ۹۱۶].

۳۵. رساله در تحقیق احوال حکما المسمی بخلصة الحقایق [۹۱۶ - ۹۹۲].

۳۶. رساله در فقه [۹۹۲ - ...].

... ۳۷

۳۸. رساله در واجبات نماز و غیره المسمی بسی و هفت باب تصنیف سدید

جرجانی [۹۲۹ - ۹۴۰].

۳۹. رسالة فی فرض الصلوة [۹۴۰ - ۹۴۴].

۴۰. رساله شرح زیارت ابی عبدالله الحسین علیه الصلاة و السلام در روز

عاشورا [۹۴۴ - ...].

... ۴۱

۴۲. ... الجلی [۹۴۷ - ۹۹۷].

۴۳. فیوضات الصوفیة الجعفریة تصنیف شیخ عبدالنبی شطاری [۹۹۷ - ۱۰۰۴].

۴۴. وسیلة الخادم الی المخدوم [۱۰۰۴ - ...].

اینک آشنایی بیشتر با چند اثر کلامی از این جمله که از آن نامی در جایی دیگر ندیده‌ام، بر اساس شماره‌های پیش:

۱۰

مسمار العقیده^۵

در اصول عقائد شیعی و برخی فروع عملی، به گونه سؤال‌هایی که پاسخ آنها از رئیس و پیشوای مذهبی اهل سنت اصفهان خواسته شده است. ساخته هبة الله بن محمد الاویل در سال ۷۰۷ در اصفهان. در دوازده فصل:.

فصل ۱ - در توحید، فصل ۲ - در نبوت، فصل ۳ - در امامت، فصل ۴ - در شناختن اسلام و ایمان، فصل ۵ - در وجوب تکلیف و طاعت، فصل ۶ - در عصمت، فصل ۷ - در امامت مسلمانان، فصل ۸ - در اجماع و نص، فصل ۱۲ - در سؤالات مختلف در دیباچه این رساله از سلطان محمد خدابنده اولجایتو و عبدالله بن معمار بغدادی و رساله عربی او و نظام الدین اسحاق مزهد واعظ اصفهانی^۶، و

۵. ببینید ذریعه ۲۱: ۳۹ ذیل «مشبار العقیده» به نقل از ریاض العلماء افندی.

۶. در رساله سیر النبی (شماره ۲۹ همین مجموعه، برگ ۱۲۶) می‌نویسد:

«سلطان محمد خدای بنده در شهر سنه سبع و سبع مائه فرمان داد تا سکه و خطبه به اسامی دوازده امام علیهم السلام مزین سازند. در بسیار جاها از جمله اصفهان از پیش نرفت و اهالی اصفهان قبول نمی‌کردند تا در سنه عشر و سبعمائه بیست هزار سوار خواست که بدان جا فرستد و دولتمردان را تأدیپ کند. بعد از

در انجام آن از خلیفه عجم قاضی القضاات جلال الاسلام و کتاب‌هایی که نیاکان مؤلف در فضائل اهل بیت تدوین نموده‌اند یاد می‌شود.

آغاز: «بسمله... بعد از حمد بی قیاس و ستایش و سپاس مرخدای یکتای بی همتا عزّذاته و جلّ صفاته که هستی همه چیزها بر وجود و یگانگی او گواه است و ... از نام و نشان همه چیزها آگاه، و آفرین بر روان مهتر آدمیان محمد مصطفی ﷺ و بهترین یاران علی مرتضی ﷺ و پیروان ایشان.

چنین گوید نویسنده محرر این رساله و مقرر این مقاله که به تاریخ میانه تابستان سال بر هفتصد و هفت از هجرت پیامبر ما از مکه به مدینه و عهد دولت میمون و روزگار همایون شاهزاده و پادشاه جهان خدایگان سلاطین زمین و زمان، داراء جهانیان پیشوای خسروان، شاه مسلمانان سایه رحمت رحمان، آفتاب آسمان امن ایمان، فروغ اروغ چنگیزخان، غیاث الدنیا والدین:

جهانش به کام و فلک یار باد جهان آفرینش نگهدار باد

در میان عامه اهل جهان خاصه خطه اصفهان که واسطه قلاذه اقلیم وسط است گفت و گوی و جست و جوی به واسطه بحث امامت نوع انسان و کار خلافت پیامبر آخر الزمان و حال امیرالمؤمنین شیر یزدان و دوستان و دشمنان او پیدا و پنهان پدید آمده بود. حکیم فاضل عارف واصل مولانا تاج الملة والدین عبد الله بن معمار البغدادی این جا رسیده و هم در این سخنان سؤال چند نزد شیخ نامدار واعظ اهل این دیار نظام الدین اسحاق مزهد نوشته و رساله عربی ساخته، چون او

« زحمت بسیار مقدم ایشان که ملا ابواسحاق بود گرفته به اردوی آوردند. یک مرتبه سرسختی اصفهانیان تخفیف یافت اما چنان که باید به راه نیامدند.»

بر عزیمت سفر روانه شد جماعت بزرگان و دوستان همه از آن سؤالات (بهره‌ور نمی‌گشتند به اتفاق اشارت کردند که سؤالات را پارسی در میان رساله... آن بحث‌ها را پاک و منقح کرده ثبت گرداند و اگر جایی روشن‌تر وجهی... آیات و امثال و دیگر سخنان که به فهم نزدیک باشد یا به جواب... مؤکد باید کرد این بنده باید بدان مشغول شود تا فائده آن سؤالات... عام برسد و هر که را بحثی و سخنی روی نماید و جوابی تواند گفت یا نوشت آسان باشد و حقیقت احوال ان شاء الله بر خوانندگان و خوانندگان پوشیده نماند.

بنا بر آن التماس، این رساله در اعتقاد نوشته شد و دیباجه این به ذکر امیر و امیرزاده عادل و نیکو دل پشت و پناه مؤمنان شهریار ایران و توران:

جوان و جوان بخت با فرهی سرافراز و دلدار دولت رهی

که در این زمان جان اصفهان و باشان عراق است معطر و مشرف گشت. یقین که چون به نظر لطف و مطالعه شریف آن مقبل رسد مقبول آید و پسندیده گردد. و نام این رساله «مسمار العقیده» است یعنی چون آدمی به حقیقت عبارت از اعتقاد است، اگر عزیزی این را فهم کند و جواب‌های آن را بداند من بعد مسمار بر در عقیده بندد و بتوفیق الله هیچ عقیده دیگر را غیر از این در دل نگذارد.

انجام: «... و چون آبا و اجداد این ضعیف لهیف که مؤلف این رساله و مرتکب این بسالت است الفقیر الی الله الجلیل هبه الله بن محمد الاصل اصحاب احادیث سید المرسلین و قائد الغر المحجلین بوده و همواره مناقب و مآثر امیرالمؤمنین و امام المتقین ساخته و کتاب‌ها پرداخته و به شرح شمری از کمالات و فضائل ائمه معصوم هر یک خود را مشرف گردانیده و آن معانی در زمانی که انام [را] قوت و

مکنتم آن که اظهار امثال آن کنند نبود در سلک کلک استعارت کشیده، بعد از آن که حق تعالی این مسکین را من المهد الی العهد هم توفیق خلوت و عزلت و هم صحبت اصحاب علم و دین و معرفت و هم موافقت ارباب عقل و حکمت و هم مراقبت خداوندان قضا و قدر و حکومت لاسیما مجلس عالی مولی الموالی عصیر المفاخر و المعالی قاضی القضاات و الحکام جلال الاسلام ضاعف الله [جلاله] و مد ظلاله که اباً عن جد خلیفه عجم و رئیس رؤساء امم بوده کرامت فرموده، و بر وفق قضیه «انا وجدنا آباءنا علی ذلک» و بغیه آثار «طلب العلم فریضه» از روی بحث و تفتیش به تدوین کلمات و تحصیل جواب این سؤالات قیام نمود و بی مداهنه این مشکلات را بر طبق عرض نهاد و اگرچه بعضی جاهلان را موافق طبع نیاید اما: «إذا رأیت الرجل محبباً فی اخوانه مودداً عند جیرانه فاعلم انه مداهن».

امید به فضل کردگار چنان است که ملوم و معایب نگردد و دیناً و دنیا از این فایده‌های بی منتهی بیند و از خرمن نزدیکان و مقربان حضرت «وعلمناه من لدنا علماً» خوشه چیند. و نیز چون مطاوعت پادشاه عادل و متابعت سلطان کامل به مطاوعت خدا و رسول پیوسته، و او مقتدی به امامت علی بن ابیطالب علیه السلام و مشایعت حزب غالب یقین که به عین عنایت «انهم لهم المنصورون وان جندنا لهم الغالبون» ملحوظند در کنف رعایت «والله غالب علی امره» به حظ اوفر و خط اوفی محظوظ افتد. بلطفک یا اکرم الاکرمین بجزودک یا ارحم الراحمین».

نمونه سبک کتاب: «سؤال: هم‌چنین توقع دارد شیخ فرماید که جماعتی که در لیلۃ العقبة چون پیغمبر صلی الله علیه و آله از حجة الوداع بازگشته بود وصیت کرده مسلمانان را با

امیرالمؤمنین (ع)، و کار بدو سپرده و تمامت حاضران تهنیت گفته، کدام بود که قصد پیغمبر داشتند و قصد امیرالمؤمنین، و به راه آمده بودند، و نام ایشان چه بود و چه قصد داشتند و چرا این خدعت می‌کردند تا خدیعه ایشان را بدیدند و پیغامبر فرمود که «اعرفکم بالمنافقین خدیعة»، ایشان کدام بودند و نام و نسب ایشان چه بود و چه معنی دارد «اعرفکم بالمنافقین خدیعة»؟ تا مردم دشمنان خدا و رسول خدا را بشناسند و بدانند که برق چگونه بجست و ایشان را رسوا کرد و حال ایشان آشکارا شود و هم‌چنان که مؤمنان ایشان را می‌شناسند مسلمانان نیز ایشان را بدانند که ایشان چهارده تن بوده‌اند».

۱۱

رساله در اصول عقاید

به روش شیعی، در ۲۵ باب بنا بر آن چه در فهرست آغاز رساله آمده است گر چه این فهرست بر متن کتاب درست منطبق نیست چه در میان بابی افزوده شده و شمار درست ابواب ۲۶ است. این رساله هم باید از کارهای شیعی آغاز قرن هشتم باشد. در آن از ابوالفتح عجلای درگذشته ۶۰۰ و کسانی دیگر نقل می‌شود.

آغاز: «بسمله... الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی محمد و آله اجمعین. بدان ای دوست مخلص که اول (بر) بنده مکلف معرفت ایمان واجب است و ایمان تمام نشود الا بر هشت چیز که اصول دین خوانند: توحید و عدل و نبوت و امامت و معاد و تولا و تبرا و امر به معروف و نهی از منکر... پس به فضل ذی‌الجلال اعتضاد کردیم تا معنی تولا و تبرا را از عترت رسول در این مختصر جمع کردیم...».

رساله در اثبات امامت

از ابوالفضل محمد بن ابی المکارم علوی حسینی^۷ در سال ۶۴۹. او در دیپاچه از مجموعات و مؤلفات دیگر خود، و از این که در هنگام تدوین این رساله به واسطه ناهلان روزگار و دانشمند نمایان مکار کنج انزوا گرفته بود یاد می‌کند.

آغاز: «بسمله... سپاس و ستایش آن خدای را...

منشی و محرر این رساله بنده ضعیف نحیف ابوالفضل محمد بن ابوالمکارم العلوی الحسینی غفرالله ذنوبها و ستر عیوبها مدتی مدید و عهدی بعید خواهان بود که مسأله‌ای چند در اثبات امامت امیرالمؤمنین علی^{علیه السلام} و فرق میان تقدیم و تفضیل بیان کند و جواب آن به دلیل قاطع و برهان ساطع گوید، از علایق و عوایق و روزگار ناهموار فراغت نمی‌یافت با آن که در مجموعات و مؤلفات خویش جزوی از کل در اثنای سخن آورده است. اما در شهر سنه تسع و اربعین وست مائه که خدای عزوجل به واسطه ناهلان روزگار و دانشمند نمایان مکار در کنج انزوا... فرموده اما بحمدالله و سعة فضله قوة تفکر که خواجه عالم^{علیه السلام} از آن خبر می‌دهد که «تفکروا فی الله ولا تفکروا فی ذات الله» غالب بود و دل و جان طالب که در سبق درجه و تقدیم و تفضیل و مناقب و مناصب و افضلیت و اولویت و اقریب... جزوی چند از بیاض به سواد رسد تا غبار لوث از دامن مؤمنان صادق و موحدان عاشق پاک شود و خار در دیده اغیار شکسته گردد.

۷. رساله‌ای دیگر از او با نام «التواریخ فی اسرار ائمة آل العبا» در کتابخانه سنا به شماره ۲۷۳ هست.

(فهرست ۱: ۱۳۲. نیز نشریه نسخه‌های خطی ۶: ۵۰۹).

اکنون بیان کنیم که خلق عالم دو گروهند چنان که حق تعالی در کلام مجید می‌فرماید: «فمنکم کافر ومنکم مؤمن»، و اولاد آدم از این دو بیرون نباشند بعضی جاهل و بعضی عالم، علماء نیز از این دو بیرون نیستند: علماء ضلالت و علماء توحید و هدایت، جهان نیز از دو بیرون نیستند. فی الجمله چون حضرت مصطفی ﷺ از سرای فنا به دار بقا رحلت فرمود اختلاف در میان امت ظاهر گردید، بعضی گفتند شایسته امامت و خلافت بعد از مصطفی صلوات الله علیه ابوبکر است و قومی گفتند علی بن ابی طالب ﷺ فاضل‌تر است. فی الجمله اهل ضلالت بیشتر بودند، نه به قرآن کار کردند نه به حدیث، و وصیت پیغمبر را کار نبستند، پنداری که هرگز قرآن نشنیده‌اند و نخوانده‌اند و حضرت سید کائنات را هرگز ندیده‌اند. مگر این آیه وصف ایشان است: «یحرفون الکلم عن مواضعه».

القصة این ضعیف در آن صرف کرد که معلوم کند که کدام طایفه برحقند از این دو گروه. ناجی درستکار کدامند و هالک و زیان کار کدام. تا انصاف دهنده بی علت و تعصب حق را از باطل فرق کند و از فرقه ضلالت و بدعت خود را درکشد چه با اهل بدعت و ضلالت این چنین... ضلالت است. لابد این کار را دقایق علوم و حقایق عقل درمی‌بایست. از علوم هرچه غیر از قرآن و حدیث است افسانه است و از آن غرضی حاصل نمی‌شود و بنده مؤمن را جز کلام باری عزّ اسمہ و حدیث مصطفی طهر جسمه به حضرت عزت و مقام قرب «فی مقعد صدق عند ملیک مقتدر» نرساند. این عروس اسرار بر بنده متجلی شد لازم دید روی به داروخانه قرآن و اخبار نبوی نهادن تا آن درر غرر از بحر قرآن و احادیث و اخبار نبوی بیرون آورد و به سواد انفاس بر بیاض قرطاس نقش کند تا تذکره باشد این ضعیف منصفان عهد را، و طاعنان بد عهد را خار در دیده شود. و الله ولی التوفیق و

هادی التحقیق.

فصل در بیان مقصود. بدان اعانک الله و وفقک لمرضاته که در کتب متقدمان و متأخران نظر کردم از تفاسیر و احادیث، از تعصب و مخالفت خالی نیافتم. پس به حقیقت دانستم که عداوت و شرک از درون هیچ کس خالی نبوده است. فی الجمله شخصی را از اهل سنت و جماعت به دست آوردم که از فنون علوم باخبر بود. با او در سخن آمدم. . .».

۱۸

نهج الیقین

در اصول دین. از شاه ولی بن محمد امین سمنانی^۸ به نام نظام شاه در نیمه نخستین قرن یازدهم. در مقدمه و شش باب (در دیباچه: پنج باب) و خاتمه:

مقدمه - در بیان اثبات واجب الوجود، باب نخست - در صفات ثبوتیه، باب دوم - در صفات سلبيه، باب سوم - در عدل، باب چهارم - در نبوت، باب پنجم - در امامت، باب ششم - در بیان حقیقت معاد جسمانی، خاتمه - در حقیقت توبه و عذاب قبر و سؤال نکیرین و صراط و قیامت

آغاز: «بسمله... خلاصه حمد و سپاس و تقاوة شکر بی قیاس مرخدایی را درخور است که به واسطه انتظام امور عالم...»

اما بعد بدان که این رساله‌ای است مسمی به نهج الیقین در اصول دین به طریق

۸. نسخه شماره ۱۹۵۷ ف کتابخانه ملی تهران، وصف شده در فهرست آن ۴: ۴۲۵ به بعد، که مجموعه‌ای از رسائل مذهبی است به خط همین شخص است در هند.

حق اهل‌الیقین که هر موحد را از دانستن آن‌گزیری و هر مکلف را از شناختن آن‌گزیزی نیست چه عارف به مسائل آن‌ناجی و عالم به دلائل آن‌راجی به نعیم مؤبد گردد به طریق انیق ائمه دین صلوات الله و سلامه علیهم اجمعین. بنا بر این بنده کمترین آل رسول هاشمی شاه ولی بن محمد امین سمنانی، که دست اقتدا به دامن اهتداء «انی تارک فیکم الثقلین کتاب الله و عترتی» زده، کشتزار امید دینی و دنیوی خود را از زلال افصال رسول قرشی و اهل بیت طاهره آن حضرت سیراب ساخته و لوای ولایت ایشان را بر فرق سر انداخته، فیافی فؤاد خود را از عیون ارادت ایشان سرسبز و ریان نموده، ترتیب داده بر سبیل اختصار نه اطناب و اکثار که از کتب معتبره و اسانید صحیحۀ موافق و مخالف انتخاب نموده و در سلک بیان منظم ساخته، به رسم تحفه خزانه عامره اعلی حضرت ابوالفتح برهان نظام شاه . . . درجه تحریر و مرتبه تقریر یافت.

حقا که نثار بارگاه تو سزد هر جا گهری برآید از کان سخن

هر چند این داعی بی بضاعت و راجی کم استطاعت را اهلیت تصنیف و قابلیت تألیف نیست سیما خوض در چنین مبحثی . . .».

مرآت القلوب

در امامت، از علی رضا بن محمد رستم‌داری در ۱۰۳۰ در پتنه از شهرهای هند به نام نجیب الدین ابراهیم فتح جنگ، در مقدمه و سه مقصد و خاتمه:
مقدمه - در بیان مفهوم و شرایط امامت، مقصد - ۱ - امام بعد از پیامبر کیست،

مقصد ۲ - ابطال خلافت خلفا، مقصد ۳ - اثبات امامت امیرمؤمنان، خاتمه - در بیان نسب امامان اهل بیت.

آغاز: «بسمله... ما اجل شأنه و ما اعظم برهانه که شیر مردان مسالک قرب از ادای حمد و ثنایش راجل و باریافتگان سرادق کبریا از فضل آلائش به عجز و قصور قائل...»

ناظم این عقود لآلی اقل خلق الله علی رضا بن محمد رستم‌داری همیشه در خاطر داشتم که در علم امامت که اشرف علوم و محل جدا شدن مذهب حق از طریق باطل است و دانستن او بر همه کس واجب و لازم، موجزی به سمت ظهور جلوه پیرا گردد اما از ضعف پیری و ناتوانی و شدت پریشانی و بی دماغی میسر نمی‌شد که این صورت ذهنیه خیالیه را از نهان خانه خفا به لوح بیان نگارش دهم. آخر الامر به تاریخ سنه ثلاثین و الف من الهجرة النوریة النبویة در دارالامان پتنه صانه الله تعالی عن البلیة والفتنه توفیق روی نمود. نقاب تکاهل و حجاب تکاسل را به یک سو نهاده شروع در مقصود نمودم و نظر سعی در معنی اندیشه گماشتم. آن چه مقتضای دلیل و برهان و مطابق حدیث و قرآن بود از هر جا مؤلفان سلف از آیات و احادیث و اخبار و روایات وادی در وادی رحیل بر رحیل لیلأ و نهارأ به حسب طاقت و قدر استطاعت بذل جهد نمودم و جمع آوردم و این مجموعه مرتبه را به «مرآت القلوب» موسوم کردم و از برای نثار مجلس بهشت ایاب بندگان... المخاطب بخطاب فتح جنگ نجیب الدین ابراهیم خلدالله علینا وعلی كافة البرایا ظلال جلال دولته و حکومت به قلم مشکین رقم مزین گردانیدم.

انجام: «وقد وقع الفراغ من تکمیل هذا الترتیب المسمی بمرآت القلوب فی غرة شهر ذی القعدة سنة الف و ثلاثین من الهجرة النوریة النبویة علی ید مرتبه المحتاج

الی رحمة الله الغنی علی رضا بن محمد رستم‌داری و کان ذلک فی دارالامان پتنه».

۲۴

ریاض المحبین

فی مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، از جلال الاسلام صاعدی به نام نظام شاه در ۱۲ روزه، هر یک در اثبات افضلیت حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام از رهگذر نکته‌ای که در آن روزه بررسی می‌شود.

۱ - بدو خلقت، ۲ - محل ولادت، ۳ - سبق اسلام، ۴ - تزویج حضرت زهرا علیها السلام، ۵ - وجوب مودت، ۶ - نصرت دین، ۷ - علم و دانایی به نص آیات و اخبار، ۸ - زهد و تقوی، ۹ - اخوت و برادری با پیامبر، ۱۰ - استحقاق مرتبه امامت، ۱۱ - حدیث علی مع الحق و سد ابواب، ۱۲ - القاب امام.

آغاز: «بسمله. حمد و ثنای بی انتها پروردگاری را سزااست جل و علا که به ید قدرت، نورلامع الظهور مصطفی و مرتضی را...»

اما بعد چنین گوید افقر المحتاجین الی الله الغنی جلال الاسلام الصاعدی... که تا به شرف مطالعه حدیث صحیح و نص صریح «إن الله تعالی...» فایز شد در خاطر فاتر بود که به ترقیم چند کلمه از فضائل و مناقب امیرالمؤمنین سرافراز شود و به محبان آن حضرت رساند تا ایشان هم به وسیله شرف مطالعه و مذاکره و استماع آن مناقب علیه به سعادت مغفرتی که مذکور شد فایز شوند. تا در این زمان سعادت نشان خواست که خود را ذره‌وار مذکور خاطر دریا مقاطر نواب

کامیاب عالی حضرت... اشرف همایون نظام شاه... گرداند، با وجود پریشانی‌های خاطر و عدم فراغ باطن و ظاهر در جمع این رساله توجه تام نمود و در عرض قلیلی از ایام قامت آن را کسوت اتمام داد و مشتمل بر دوازده روضه ساخت و آن را «ریاض المحبین» نام نهاد. امید که چون به نظر کیمیا اثر آن عالی حضرت رسد به سعادت حسن قبول سرافراز گردد».

۲۷

ذخیرالمقاله

در اعتقادات، از طاهر علوی، گویا همان امیر محمد طاهر علوی نگارنده اخلاق قاسمی شماره ۶۱۹۱ کتابخانه ملک (مهرست منزوی ۲: ۱۵۳۲) در ج ۱ - ۹۹۴. به نام نظام شاه، در مقدمه و پنج فصل و خاتمه:

مقدمه - در کینه بعضی از اصحاب رسول با حضرت مرتضوی، فصل ۱ - ملقب بودن علی پیش از درگذشت پیامبر به امیرالمؤمنین، فصل ۲ - مأمور شدن پیامبر به جانشین ساختن علی، فصل ۳ - روایات مربوط به غدیر، فصل ۴ - وقایع پس از بیعت غدیر، فصل ۵ - درگذشت پیامبر و غصب خلافت، خاتمه - حدیثی در باب سب.

آغاز: «بسمله... ستایش سزاوار و حمد بی شمار واجب الوجود فایض الجودی را که کمال وجود را بر قوایل ماهیات اضافه فرمود...»

اما بعد این رساله‌ای است ذخیرالمقاله از تعلیقات خاگروبه مشهد غروی طاهر علوی در بیان امامت حضرت وصی وفی علیه سلام الله الملك الولی و تبیان اخبار

و روایاتی که در باب خلافت مروی است و اجماع فقهای امامیه بر آن منعقد شده و شک و ریب را مدخل نیست. و مزین و محلی شد به نام نامی و اسم سامی بندگان اعلی حضرت ... برهان نظام شاه ...».

استدراک

وصف نیمه دوم این مجموعه در فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه غرب مدرسه آخوند همدان، از جواد مقصود همدانی: ۴۴۹ - ۴۵۶:

* ۱۰۸۳۶ - نستعلیق و شکسته نستعلیق، ۲۲ × ۳۴، مشتمل بر ۲۰ کتاب و رساله، که سه شماره اول در متن کتاب و بقیه در حاشیه مجموعه نوشته شده (۲۱۹۷ - ۲۲۱۷):

۱. تاریخ زندگانی معصومین. شاید از شیخ احمد طبرسی باشد.

آغاز موجود: «و می‌گفت سبحان من هو دائم لایسهو و در حجاب کرامت هفت هزار سال همی گفت سبحان من هو غنی لایفتقر... ذکر اعراض ابی طالب از بتان قریش و صفت (?) آن حضرت از آمنه بنت...».

انجام: «فصل فی ذکر طرف من صفاته و منازل و سیره... (بعد از سه برگ): فاما علم الیقین چون عین الیقین نباشد، اکنون توبه کردم یابن رسول... و آن نسخه در جهان فاش شد و الحمدلله رب العالمین». (ص ۱ - ۴۵۴).

۲. اصول دین و دوره مختصر فقه:

آغاز: «شکر و سپاس خدایی را که آفریننده جهان است و داننده آشکارا و نهان... فصل در بیان کردن اعتقاد ایشان...».

انجام: «کتاب القضاء وما يتعلق به: کسی را که از برای قضا و... و اگر راضی شوند به صلح سوگندش دهد و چون سوگند خورد دعوی مدعی ساقط گردد. والله اعلم بالصواب». (۴۵۸ - ۶۲۷).

۳. فوحات القدس، یوسف علی بن محمد الحسینی الجرجانی (ص ۶۳۰ - ۱۱۰۱). چند نسخه از کتاب مزبور در ذریعه ج ۱۶: ۳۶۶ معرفی شده.

۴. مصابیح: ...

آغاز موجود: «زشتی ها که داشت به یک خیری که کرد به نزدیک خدای... آورده‌اند که ابویوب انصاری اعرابی را دید که بر سر تربت رسول خدا می‌گفت: خداوندا به حق...».

انجام: «ملکا معبودا صد هزاران هزار صلوات زاکیات نامیات... و آله اجمعین. اگر سهویست آن را در پذیرند... تمت المصابیح بعون ملک المفاتیح فی ثالث عشر شهر ربیع الثانی ۱۱۴۹». (ص ۱ - ۲۵ در حاشیه).

۵. کفایة المؤمنین، محمد شریف خادم، ترجمه خرایج و جرائح (ص ۲۷ - ۱۴۱ در حاشیه).

۶. مناقب الطاهرین.

آغاز: «بسم الله... الم احسب الناس أن یترکوا... معبود مطلق واجب الوجود می‌فرماید که آدمیان...».

انجام: «گفت پندارم که اسد آباد است از شهرهای همدان. خادم گفت بلی

چند اثر نویافته در مناظرات کلامی شیعی / 27

اسدآباد است... تتمیق هذا الكتاب الموسوم بكتاب مناقب الطاهرين» (ص ۱۴۲ - ۳۳۷ در حاشیه).

۷. راحة الارواح ومونس الاشباح، حسن شیعی سبزواری (ص ۳۳۸ - ۴۰۳ در حاشیه).

۸. معتقد الفائزين، حسن بن حسین علی الافضل الهلالي الطبرسی.

آغاز: «بسم الله... الحمد لله الذي خلق الانسان من طين... اين کتابی است مشتمل بر توحيد و عدل و نبوت و امامت...».

انجام: «در ذکر آن که صاحب را دیده اند: شيخ مفيد روايت... گفت من بر صفا ايستاده بودم بالابراهيم» (ص ۴۰۴ - ۴۸۳ در حاشیه).

۹. خلاصة الحیوة فی تحقیق احوال الحكماء، احمد بن نصرالله (ص ۴۸۴ - ۴۸۹ در حاشیه).

۱۰. عقاید دینی، ضیاء الدین سدید جرجانی.

آغاز: «بسم الله... الحمد لله الذي انزل على عبده الكتاب... اما بعد بدان که مراد حق سبحانه و تعالی از آفرینش انسان...».

انجام: «در سی و هفت باب یاد کردیم تا طالبان را نفع بخشد. بتوفیق الله» (ص ۴۸۹ - ۴۹۳ در حاشیه).

۱۱. واجبات نماز (سی و هفت باب): ضیاء الدین بن سدید جرجانی.

آغاز: «بسم الله... اما بعد چنین گوید اضعف عباد الله ربانی ضیاء الدین بن سدید الجرجانی: این رساله ای است مختصر در بیان واجبات نماز... و این مشتمل است بر سی و هفت باب...».

انجام: «تمت الكتاب المسمى بـسى و هفت باب بعون...» (ص ۴۹۴ - ۵۲۲ در حاشیه).

۱۲. واجبات نماز:

آغاز: «بسم... الحمد لله رب العالمين و الصلوة على افضل المرسلين... اما بعد فهذه رسالة و جيزة فى فرض الصلوة...».

انجام: «و قضا کردن نماز طواف و مرده مجاز است و همچنين است نذر مطلق. تمت الرسالة الشريفة» (ص ۵۲۴ - ۵۳۲ در حاشیه).

۱۳. شرح زیارت عاشورا:

آغاز: «روایت کرده محمد بن اسماعیل بن بزيع از صالح بن عقیه... فرمود آن کس که زیارت کند حسین (علیه السلام) را در روز عاشورا...» (ص ۵۳۲ - ۵۳۴ در حاشیه).

۱۴. واجبات عمره تمتع و بعض سنن:

آغاز: «يا من بابه مقصد للسالكين و جنابه مطلب... اما بعد اين چند کلمه‌ای است در بيان واجبات عمره تمتع و اندکی...».

انجام: «به جهت حرمت قوم نه تحریم احرام. و هذا آخر الكلام. تم رسالة احكام الحج» (ص ۵۳۴ - ۵۳۸ در حاشیه).

۱۵. براهين الجلی فی شمائل الولی، شیخ عبدالنبی.

آغاز: «منك الكرامة والمزايا يا كريم و صلى الله... حمد بی حد و ثناء بی عد مر کریمی را...».

انجام: «هذا آخر ما اردنا ايراده فى هذه... وقد وقع الفراغ عن تسويد هذه

چند اثر نویافته در مناظرات کلامی شیعی / 29

الرساله يوم السبت خامس عشر... من مأتى (?) من خامس و هومن الحادى بعد العشر من هجرة...».

خاتمه این کتاب مشتمل بر چند مطلع نسبتاً مفصل و مطلع پنجم شرح اسناد و مشایخ طوائف صوفیه. تحریر ۱۰۴۲ (ص ۵۳۸ - ۶۳۴ در حاشیه).

۱۶. فیوضات الصوقية الجعفرية، عماد الدین محمد عارف عبدالنبی عثمانی شطاری.

آغاز: «الحمد لله الذى خلق الانسان وعلم القرآن والفرقان وبعد تمهيد قواعد محامد الهی... می گوید بنده مشتاق... عماد الدین محمد عارف...».

انجام: «فضلها به گوش جان رسیده و عبارت استنباط یافته روزی نیز تاریخ می شود. تم هذه الرسالة المسمى...». تحریر ۱۰۴۶ (ص ۶۳۶ - ۶۳۸ در حاشیه).

۱۷. وسیلة الخادم الى المخدوم (در شرح صلوات چهارده معصوم)، فضل الله بن روز بهان بن فضل الله المشهور بخواجه مولانا اصفهانی.

آغاز: «حامد الله العلی العظیم... اما بعد چون حبل الله المتین...».

انجام موجود: «الحجة القائم المنتظر... و جامه تازه پوشیده، مبادا که اثر جامه او به من...». (ص ۶۴۷ - ۷۱۰ در حاشیه).

۱۸. چهارصد حدیث، محمد بن علی بن حیدر بن الحسن المقرئ.

آغاز: «حدیث شکر بار شکر پروردگار که طوطیان سراچه دل... اما بعد چنین گوید فقیر حقیر محمد بن علی بن حیدر بن حسن مقرئ...».

انجام: «وثبت عندنا ان كلا من الامام مالک والامام ابی حنیفه صحبا الامام

اباعبدالله جعفر بن محمد الصادق... تمت الكتاب المسمى بـ «چهارصد حدیث» (ص ۷۱۱ - ۷۹۰ در حاشیه).

۱۹. شرح مصائب النواصب، محمد علی بن نورالله الحسینی (فارسی). شرح مزبور در ردّ کتاب «نواقص الروافض» میرزا مخدوم شریفی است.

آغاز: «سپاس بی قیاس اخلاص اساس سزاوار خالق است که... دل‌های فرقه ناجیه... اما بعد چنین گوید ذره محتاج... محمد علی بن نورالله الحسینی...». انجام: «این است طرفی از آن چه مناقضه کرده‌اند... واکمل السلام» (ص ۷۹۱ - ۹۱۴ در حاشیه).

۲۰. کشف تحفة الائمة، معز الدین محمد بن ابی الحسن الموسوی (ترجمه فصل چهارم تحفة الائمة الطاهرین است).

آغاز: «حمد بی قیاس خالق را سزا است که انسان را... اما بعد چون فصل چهارم تحفة الائمة الطاهرین در علم کلام عربی نوشته شده بود...». انجام: «امید که لطف خاص الهی شامل حال بندگان... علی اتمام کشف تحفة الائمة الاثنی عشریه» (ص ۹۱۷ - ۱۱۰۱ در حاشیه).

(۲)

رسالة المختصر الكافي في الكلام*

از آثار کلامی شیعی دو قرن هفتم و هشتم در زبان فارسی جز آثار عماد الدین حسن طبری و تاج الدین حسن شیعی سبزواری، نیز احسن الکبار محمد بن ابی زید ابن عربشاه علوی حسینی ورامینی، رسائل و آثار متعددی در این چند سال اخیر شناخته شده که بی تردید به مرور بر شمار آن افزوده خواهد شد.

نزدیک به چهار سال پیش در مجموعه‌ای محتوی سی و سه متن فارسی شیعی که اکنون متعلق به کتابخانه مرعشی در قم است چند اثر کلامی شیعی از این دو قرن برای نخستین بار به دست افتاد. از جمله رساله‌ای از ابوالفضل محمد بن ابی المکارم علوی حسینی^۱ نگاشته سال ۶۴۹، و رساله مسمار العقیده از هبة الله بن محمد الاصيل^۲ نگاشته سال ۷۰۷ در شهر اصفهان که مولانا تاج الدین عبدالله بن معمار بغدادی^۳ در آن هنگام در آن جا بود. از این آثار در دو مقاله یکی از آقای

* محیط ادب (تهران - ۱۳۵۸): ۱۶۴ - ۱۶۹.

۱. نگارنده التواریخ فی اسرار الامة آل عبا، نسخه شماره ۲۷۳ کتابخانه مجلس سنا در ۱۱۵ برگ به نسخ سده ۱۰

(فهرست سنا ۱: ۱۳۲/ نشریه نسخه‌های خطی ۶: ۵۰۹).

۲. شاید از خانواده خواجه جلال الدین نعمان بن محمد بن اصیل که خط و انشای او در بیاض تاج الدین وزیر هست با تاریخ شعبان ۷۷۲ (صفحات ۴۴۷ - ۴۶۳ نسخه چاپی).

۳. نگارنده الکشکول فی ماجری علی آل الرسول بنابر احتمالی که در ریاض العلماء افندی هست (فهریه ۱۸: ۸۲ /

دانش پژوه^۴ و دیگری از نگارنده سطور^۵ به تفصیل سخن رفته است. مجموعه مزبور نیمه‌ای از یک مجموعه بزرگ بود که در آن وقت از نیمه دیگر آن اطلاعی در دست نبود تا آن‌که اخیراً پس از نشر چاپ جدید فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه غرب همدان معلوم شد که خوشبختانه آن نیمه که محتوی بیست متن فارسی شیعی دیگر است به کتابخانه مزبور منتقل شده و در آن هم چند اثر تازه دیگر مانند معتقد القزین حسن بن حسین علی افضل هلالی طبرسی هست.^۶

قسمتی از این‌گونه آثار مربوط به سال‌های فرمانروایی سلطان محمد خدا بنده است که با گرویدن او به تشیع، امکان بیشتری برای ابراز وجود آن مکتب فراهم گردید. بخشی نیز مربوط به سال‌های فرمانروایی سربداران در سبزوار و حوالی آن است از آن جمله نوشته‌های حسن شیعی سبزواری که از برکات همان دوران مبارک است. به دو رساله کوچک دیگر نیز از آثار همین دوره در ضمن دو مجموعه برخورد کرده‌ام:

۱. رساله شرح دعاء صنمی قریش، از یوسف بن حسین بن محمد نصیر طوسی انداروادی، ساخته اواخر ع ۱ - ۷۴۰ در محروسه سبزوار، که نسخه‌ای از آن را

«طبقات اعلام الشيعة - قرن هشتم: ۱۲۱) و رساله مفاضات با ابن تیمیه در اسکندریه که در آغاز رمضان سال ۷۱۷ پایان گرفته است، نسخه شماره ۵۶۸ کتابخانه دانشکده الهیات مشهد (نشریه همان دانشکده ۱۲:

۲۲۳. نیز ببینید نشریه نسخه‌های خطی ۵: ۹۳).

۴. عامری نامه، ص ۲۴۷ - ۲۶۳.

۵. مجله وحید، شماره ۱۱ سال دوازدهم (۱۳۴) مسلسل، صفحات ۸۷۵ - ۸۸۶.

۶. بنگرید به فهرست مزبور، ص ۴۴۹ - ۴۵۴. در متن این نیمه همانند نیمه نخستین سه کتاب است که دواتی اول در فهرست شناخته نشده است. نخستین این دو بهجة المباح حسن شیعی سبزواری است و دومی معتقد الامامیه که به چاپ نیز رسیده است لیکن چون در فهرست آغاز نیمه اول آن راه کتاب تصنیف شیخ طبرسی نامیده بودند معلوم می‌شود حدس آقای دانش پژوه درباره مؤلف آن کتاب در مقدمه نسخه چاپی درست بوده است.

صاحب ذریعه در اصفهان دیده^۷ و نسخه‌ای دیگر از آن در نیمه نخست همان مجموعه یاد شده پیش در کتابخانه مرعشی قم هست^۸.

۲. رسالة المختصر الكافي في الكلام، از فرید الدین محمد بن محسن بیهقی، ساخته سال ۹۷۷۷ که نسخه‌ای از آن، نوشته تاج الدین حسین صاعد فرزند شمس الدین طوسی در شب دوشنبه ۱۵ شوال ۹۸۶ در مشهد، ضمن بیاض خطی شماره ۲۱۴۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه هست^۹ و در آن طی هشت مسأله کوتاه اصول عقاید شیعه در سه اصل توحید و نبوت و امامت با استدلال به شکل متنی بسیار فشرده بیان شده است.

اینک متن این رساله کوتاه شیعی قرن هشتم:

بسم الله الرحمن الرحيم

و به ثقتی

چون حکمت بسیار در قطره آب پدید آمد باید که آن را پدید آورنده‌ای بود دانا و زنده، از آن که کارها بسیار درست و راست از نادان و مرده روان بود و کسی نیز که مانند ما بود بر آب چنین صورتی پدید نتواند کرد خاصه جایی که آن را نبیند و دست وی فرا آن نرسد، و در آب نیز خاصیتی نبود دانا تا از وی چندین حکمت پدید تواند آمدن.

۷. ذریعه ۱۳: ۲۵۶.

۸. برگ ۲۳۸ تا ۲۴۱ پ.

۹. ذریعه ۲۰: ۲۰۳ / منزوی ۲: ۹۸۷.

۱۰. صفحات ۳۸۸ تا ۳۹۰. ببینید فهرست دانشگاه ۹: ۸۲۶.

مسألة

و باید که مختاری بود که روا بود از وی کردن و ناکردن، از آن که اگر چنین نبود باید که هیچ چیز نشود، از آن که اگر نوکننده آن موجب بود باید که وی نیز نو بود از آن که محال بود پیشی بی نهایت بود بر موجب خویش، و چون نو بود وی را نیز موجبی باید نوین، هر مؤثری محتاج بود فراموثری دیگر تا به دور کشد چنان که چیزی محتاج بود به چیزی که آن چیز محتاج بود به وی در همان چیز، و این محال بود از آن که لازم آید که هر یکی به نفس خویش محتاج بود از آن که چیزی محتاج بود به دومی که آن دوم در همان چیز محتاج بود به سیومی، و چون آن سیوم یا زیادت در همان محتاج اول بود باید که اول به خویشتن محتاج بود.

و یا به تسلسل انجامد و آن آن بود که هر مؤثری محتاج بود به مؤثری دیگر، و محال بود مؤثری که زیادت بود بر هر یکی از مؤثرات از آن که لازم آید تا یکی بود بیرون هر یکی، و این نشاید از آن که آن زیادت نیز یکی باشد از ایشان.

مسألة

و باید که مؤثری بود که توانایی و دانایی و زندگی و هستی وی به دیگری نبود و در این صفات وی را به کسی حاجت نبود، و اگر نه هر یکی را حاجت بود به دیگری تا به دور کشد و یا به تسلسل.

مسألة

اگر حق تعالی جایی بود باز آن که درست شده است گروی هم قدیم است باید که جایگیری قدیم بود یا حق تعالی یا محل وی، و این نشاید از آن که لابد بود که جایی بوده باشد که پیش از آن جای دیگر نبوده باشد، و اگر نه به تسلسل کشد. و چون همیشه در جایی معین بوده باشد نشاید که به مختاری بوده باشد از آن که مختار را رسد که کند و نکند، و در چیزی که همیشه بوده بود این محال بود و چون به مختاری نبود واجب بود بودن وی آنجا از آن که اگر جایز بود محتاج بود به مؤثری یا به شرطی، تا به مؤثری یا به شرطی رسد که بودنش و اثر کردنش واجب بود، و اگر نه یا به دور کشد یا به تسلسل انجامد، و چون آنجا بودن وی واجب بود باید که محال بود که از آنجا بشود، و چون هیچ جایگیری نبود مگر روا بود که از جای خویش بشود پس درست شد که هیچ جایگیری قدیم نبود. پس حق تعالی هیچ جایی نبود.

مسألة

و چون جایی نبود پیوسته چیزی نبود، پس باید که بر همه چیزها توانا بود و اگر نه لازم آید که بر هیچ چیز توانا نبود از آن که هر که بر چیزی توانا بود بی پیوستگی، عاقلان توانایی وی بر دیگر چیزها طلب کنند.

مسألة

و اگر به همه چیزی دانا نبود باید که دانستن وی به طریقی و آموختنی بود از آن که هر که دعوی کند که من چیزی بدانستم عاقلان از وی طلب کنند دانستن دیگر چیزها، و اگر دانستن وی به طریقی و آموختنی بود همیشه دانا نبوده باشد و ما دلیل گفتیم بر همیشگی دانایی وی.

مسألة

و چون توانا بود بر همه چیزها توانا بود بر نیکی مانند بدی، پس به بدی و واجب فرو گذاشتن محتاج نبود. و چون دانا بود به همه چیزها، به بدی بدو واجبی واجب دانا بود چه مراد به بد آن است که عقل از کردن آن نفرت گیرد. و هر که دانا بود به بدی بدو واجبی واجب، و آن‌گه بدان محتاج نبود، نه کار بد کند و نه واجب فرو گذارد.

مسألة

به ما نارسیدن معارضة قرآن - با تمامی داعی دشمنان دین به معارضة کردن و به ما رسانیدن - آن دلیل معجزت قرآن بود. اگر مصطفی ﷺ دروغ زن بود معجزه بر دست وی ظاهر کردن بد بودی، و درست شد که حق تعالی کار بد نکند. و خبر داد بر اعمالی که بدان تکلیف است که جزا خواهد بود.

مسألة

بودن امامی - از آن که خطا بر بعضی مکلفان روا بود - لطف بود به ضرورت، و هر چه لطف بود واجب بود از آن که در نابودن لطف نقصان غرض بود و آن با پشیمانی و رنجی و زیانی که خواهد بود قبیح بود. پس امام بودن واجب بود.

و اگر امام معصوم نبود هر امامی را حاجت بود به امامی دیگر از آن که جواز خطا در همه ثابت بود، یا به دور کشد یا به تسلسل.

و باید که امام امیر المؤمنین علی علیه السلام بود بعد از مصطفی، تا صاحب الزمان علیهم الصلاة والسلام. از آن که هر که امروز امامت برای لطف واجب گفت اینها نیز گفت، و از فرق کردن میان اینها لازم آید که معصوم بر باطل بود. والسلام.

تم کتاب الکافی فی التوحید والنبوة والامامة املاء الشيخ السعيد العلامة
فريد الدين محمد بن المحسن البيهقي رحمه الله تعالى رحمة واسعة في
شهور سنة سبع و سبعين و سبعمائة.

(۳)

مفاوضه‌ای در مسأله شیئیت معدوم*

سخن در پیرامون صفات خداوند و چگونگی رابطه آن با ذات حق از پرگفت‌گوترین بخش‌های علم کلام اسلامی است که در سنت‌های علمی دیگر نیز سابقه‌ای طولانی داشته^۱ و پس از طرح در کلام، قرن‌ها مورد بحث و مناظره قرار گرفته است. از جمله مباحث و مسائل این باب یکی آن بود که صفاتی از قبیل دانایی و توانایی نیازمند به موضوع است یعنی فی المثل دانایی عبارت است از آگاهی بر چیزی، در حالی که پیش از آفرینش جهان چیزی جز خدا وجود

*. جشن نامه جواد مصلح (لس آنجلس - ۱۳۶۲ و ۱۳۷۱): ۱۳۱ - ۱۴۶. تجدید چاپ شده در چند مجموعه و نشریه دیگر.

۱. برای سابقه فلسفی این بحث رجوع شود به تحقیق Felix Klein - Frank که رساله کندی را در حد و رسم اشیاء ترجمه کرده و در Le Museon مجلد ۹۵ (۱۹۸۲): ۱۹۱ - ۲۱۶ به چاپ رسانده است. او می‌گوید که سخن از Virtue of Nothing در فلسفه چینی سابقه قدیم داشت ولی در فلسفه یونانی مطرح نبود. ارسطو در ماوراء الطبیعه خود (ترجمه Sir David Ross، بند a۳، ۱۰۸۹ دارد که چیزهایی که نیستند، نیستند و پیش از او Parmenides فیلسوف که پیش از سقراط می‌زیست شاگردان خود را از بحث در معدوم بر حذر می‌داشت. نخست بار Fredegis رئیس راهبان دربار شارلمانی (امپراطور روم از سال ۸۰۰ تا ۸۱۴ میلادی) و فرزندش لوئی اول (لوئی پرهیزکار) در رساله کوچک (Episota de nihilo et tenebris این بحث را مطرح کرد. او هم عصر معتزله نخستین بود (بینید ۷۵۱ - ۷۵۶: ۱۰۵ Patrologia Latina).

= این پاورقی و همه پاورقی‌های بعدی این مقدمه از اضافات نویسنده است در هامش نسخه چاپی مقاله =

نداشته است. پس چگونه می‌توان خداوند را از ازل، یعنی پیش از آن که جز او چیزی باشد، دانا و توانا دانست؟ ابویعقوب یوسف بن عبدالله شحام - متکلم معتزلی قرن سوم - برای رهایی از این دشواری نظر داد که همه چیزهایی که وجود ندارند الزاماً عدم محض نیستند. عدم محض مفاهیمی هستند که وجود آن در عالم خارج ناممکن است. اما سایر ماهیات و مفاهیم پیش از آن که در این عالم وجود یابند از نوعی «واقعیت» برخوردارند که مرحله‌ای میان وجود و عدم است. این مرحله را در اصطلاح «ثبوت» نامیدند. بیشتر معتزلیان پس از او، این نظر را که از آن به «شیئیت معدوم» تعبیر می‌شد پذیرفتند.

اصل این مبحث بعدها با تحلیلات فلسفی درباره رابطه ماهیت و وجود، و مباحث علم و وجود ذهنی به کلی صورتی دیگر به خود گرفت، ولی در آن ادوار متقدم نظریه بالا راهگشای افکار دیگری در علم کلام شد. از جمله نظریه معروف ابوهاشم جبائی معتزلی (درگذشته ۳۲۱) در باب نحوه وجود صفات الهی که او آن را «نوعی امور واقعی نفس الامری» در ذات خداوند می‌دانست که از خود وجود مستقل ندارند. ابوهاشم آن امور واقعی نفس الامری را «احوال» می‌نامید. مجموعه دو نظریه فوق، الهام بخش برخی متکلمان اشعری مانند قاضی ابوبکر باقلانی (درگذشته ۴۰۳) و امام الحرمین جوینی (درگذشته ۴۷۸) گردید که چنان حالتی را برای تمامی اوصاف و مفاهیمی که موجودات جهان بدان متصفند ولی خود آن مفاهیم در عالم خارج، وجودی قابل اشاره حسی ندارند تصویر کنند و آنها را از نوعی هستی همانند آن چه در دو نظریه بالا فرض شده است برخوردار شناسند. این نظریه اخیر تحلیلات فلسفی بعدی را در روش وجود مفاهیم انتزاعی و اعتباری به دنبال داشت.

ارتباط مباحث بالا با یکدیگر و اشتراک آنها در فرض مرحله‌ای میانه با نام

«ثبوت» موجب شده است که در برخی متون کلامی (مانند *نهایة الاقدام شهرستانی*: ۱۴۳ - ۱۴۹) و تک نگاری‌های شرق شناسان در این ابواب - که نام و نشان برخی از آنها در پایان مقاله «حال» از *دائرة المعارف/سلام*، چاپ جدید، ملحقات جزوه ۳ - ۴، صفحات ۳۴۳ - ۳۴۸ از متن انگلیسی) به قلم ریچارد فرانک آمده است - از همه آن نظرات به عنوان جنبه‌ها و چهره‌های گوناگون یک فرضیه یاد شود که این البته خالی از تسامح نیست.

ابوالحسین بصری (درگذشته ۴۳۶) نگارنده «تصفیح الأدله» و «المعتمد فی اصول الفقه» که شاگرد قاضی عبدالجبار همدانی و خود مؤسس مکتبی خاص در کلام معتزلی بود با تأثیرپذیری از فلسفه اسلامی روزگار خود، در درستی بسیاری از مبانی کلامی رایج در آن دوره - از جمله بسیاری از اصول مکتب ابوهاشم که استاد وی قاضی عبدالجبار نماینده و شارح افکار آن بود - تردید داشت. او در باب صفات خداوند نظر می‌داد که اراده او عین توانایی اوست و حتی بینایی و شنوایی و ادراک او نیز می‌تواند رویه‌هایی از همان دانایی او باشد هرچند در این مورد مردد بود. او با نظریه احوال ابوهاشم و نظریه شیئیت معدوم به مخالفت برخاست و آن دو را نادرست دانست. پیروان مکتب او نیز از معتزلی و شیعی راه او را پیموده و در نوشته‌های خود به نقد و ردّ این دو نظریه پرداخته‌اند.



در میانه قرن هفتم هجری به دلائلی که نیازمند به تحقیق است برخی از مسائل کلامی کهن در جامعه شیعی حلب و حله از نو مطرح شده و به شکل مسائل حادّ اجتماعی درآمد. از جمله مسأله معرفت (یعنی این که آیا ضابطه در تحقق ایمان، اعتقاد قلبی درونی است یا شهادت زبانی نیز لازم است) که دانشمندان حلب حکم

آن را از علماء حلّه در آن روزگار جویا شدند و شش تن از اینان از جمله محقق حلّی بدان پاسخ گفتند (ذریعه ۵: ۱۲۹). مسأله دیگر همین موضوع «شیئیت معدوم» بود که شخص یا گروهی در آن دوره درباره وضعیت مذهبی و عدالت و فسق کسی که بدان معتقد باشد سؤالی تنظیم کرده و گویا باز برای عده‌ای از دانشمندان آن عصر از جمله محقق فرستاده بودند.^۲ از متن سؤال و دو پاسخی که بدان در دست است برمی آید که گویا کسی از علماء حلّه در آن روزگار در مباحثه یا نوشته‌ای کلامی از آن نظریه معتزلی پشتیبانی کرده، و برخی علل و دواعی اجتماعی موجب شده بود که رقیبان برای بیرون راندن حریف از میدان، آن را به شکل حربه‌ای علیه وی در دست گیرند و با تکیه بر برخی لوازم و توالی فاسد که در نوشته‌های کلامی معارض بر آن نظریه متفرع شناخته شده است سخن از تکفیر او به میان آورند.^۳ هم در متن سؤال و هم در رساله ابن العودی که پس از این می‌بینیم بر عدم جواز پرداخت زکات و حقوق مالی شرعی به طرفدار چنین نظریه تأکید گذارده شده است.

محقق حلّی به این پرسش دوم نیز پاسخ داده است. پاسخ او را پس از وی یکی از فضلاء متأخرتر حله به نام شرف الدین حسین بن العودی (زنده در ۷۴۲) دیده و بر آن ردیه‌ای نگاشته است. نسخه‌ای از این هر دو نوشته در مجموعه خطی ۶۴ ف عربی کتابخانه بادلیان آکسفورد هست. این مجموعه قبلاً در عراق

۲. بحث پیرامون این مسأله در حلّه سابقه تاریخی داشت. ذهبی در تاریخ الاسلام در سرگذشت سدید الدین محمود حمصی دانشمند و متکلم شیعی نیمه دوم قرن ششم، دارد که «ورد العراق ودخل الحلّه و قرّر لهم نفی المعدوم» (مجلد مربوط به سال‌های ۵۹۱-۶۰۰ از چاپ عمر عبدالسلام التدمری: ۲۹۳). برای ادامه بحث پس از این دوره ببینید اجوبه المسائل المهنائیه: ۸۸

۳. در فقه حنفی، ابن نجیم در البحر الرائق ۵: ۱۳۰ در باب الفاظ الکفر دارد که «ویکفر بقوله: المعدوم لیس بمعلوم لله تعالی».

بوده و حاجی نوری آن را دیده و در *الفيض القدسی* خود از آن یاد نموده است (ص ۶ چاپ سنگی). بخشی از این مجموعه، کتاب *فرق الشیعه* نوبختی است که اساس چاپ هلموت ریتز از آن کتاب (استانبول - ۱۹۳۱) قرار گرفته است. شیخ آقا بزرگ تهرانی در مورد نوشته حاجی نوری به سبق ذهن یا سبق قلم دچار شده و پاسخ سؤال را از محقق علی بن عبدالعالی کرکی (در گذشته ۹۴۰) گمان برده و ردیه را از یکی از معاصران وی پنداشته است (دریعه ۵: ۱۸۲ و ۱۰: ۱۹۲ / *طبقات اعلام الشیعه*، قرن دهم: ۶۹). این اشتباه سپس به متن *زمین در فقه اسلامی* ۲: ۷۶ و کتاب *خراج*: ۵۱ و ۲۷۷ از این جانب راه یافت که خوشبختانه در این میان به نسخه مزبور برخورد و آن اشتباه پیش از نشر هر دو متن با افزودن یادداشتی استدراک شد.

از دانشمندان شیعی متقدم در هر دو مسأله «حال» و «ثبوت معدوم» رسائلی مفرد در مآخذ یاد شده که نام برخی از آنها در *ریاض العلماء* ۳: ۲۱۵ و *دریعه* ۱۲: ۱۰ (نیز ۲۵: ۱۶) و ۲۰: ۳۶۸ و ۳۸۲ و ۳۹۳ آمده است.



محقق جعفر بن حسن بن سعید حلّی (در گذشته ۶۷۶) نگارنده شرایع و مختصر نافع و بسیاری آثار دیگر در فقه و کلام، نامورتر از آن است که نیازی به معرفی بیشتر او در این یادداشت شتاب زده باشد. شرف الدین ابو عبدالله حسین بن ابی القاسم بن حسین بن محمد عودی اسدی حلّی، از خاندان ابن العودی حله که دانشمندانی دیگر نیز از آن در قرن مزبور شناخته شده‌اند (*طبقات اعلام الشیعه*، قرن هشتم: ۵۹ و ۲۰۷ و ۲۲۲) باید فرزند نجیب الدین ابوالقاسم بن حسین بن العود حلّی باشد که از مشایخ بزرگ شیعه در حله بوده و در رمضان ۶۷۷ در نود و شش

سالگی درگذشته است. اطلاع ما بر این دانشمند شیعی مرهون یادداشت ابن کثیر است^۴ که در پایان وقایع آن سال از *البدایة والنهایة* خود ۱۳: ۲۸۷ درگذشت آن عالم را به این گونه ثبت نموده است: «ابن العود الرافضی - ابوالقاسم بن الحسین بن العود نجیب الدین الاسدی الحلّی، شیخ الشیعة و امامهم و عالمهم فی انفسهم، کانت له فضیلة و مشارکة فی علوم کثیرة، و کان حسن المحاضرة و المعاشرة لطیف النادرة، و کان کثیر التعبد باللیل، ولد سنة احدى و ثمانین و خمس مائة و توقی فی رمضان من هذه السنة عن ستّ و تسعین سنة. والله اعلم باحوال عباده و سرائرهم و نیاتهم».

مجموعه بادلیان که متن پاسخ محقق و ردیه ابن العودی در آن آمده است به خط احمد فرزند شرف الدین حسین نگارنده ردیه است. در این مجموعه جز ردیه، رساله‌ای دیگر در اعتقادات از همین شرف الدین حسین هست. همچنین منظومه‌ای در کلام از شهاب الدین اسماعیل بن العودی الاسدی الحلّی، گویا همو که در *امل الامل* ۱: ۴۱ (چاپ نجف - ۱۳۸۵) بدین گونه یاد شده است: «الشیخ شهاب الدین اسماعیل بن الشیخ شرف الدین ابی عبدالله الحسین العودی العاملی الجزینی، فاضل عالم علامه شاعر ادیب، وله ارجوزة فی شرح الیاقوت فی الکلام و غیر ذلک». منظور از ارجوزه شرح یاقوت (یعنی یاقوت نوبختی) گویا همین منظومه مورد سخن باشد هر چند چون در حین تحریر این سطور، میکروفیلم نسخه در دسترس نیست نمی‌توان اظهار نظر قاطعی در این باب نمود. باید دید که

۴. نیز تاریخ الاسلام ذهبی، مجلد مربوط به سال‌های ۶۷۱ - ۶۸۰: ۳۳۶ - ۳۳۷، المعبر او ۵: ۳۲۵، المثنی او: ۳۷۹ چاپ لیدن، تبصیر المثنی ۳: ۹۷۶، مرآة الجنان یافعی ۴: ۱۹۱، شذرات الذهب ۵: ۳۶۵، عیون التواریخ ۲۱: ۲۱۶، توضیح المثنی ابن ناصر الدین ۳: ۴۱۷ و ۶: ۳۹۰، نیز ریاض العلماء افندی ۲: ۱۸۲ که نسخه‌ای از سرائر ابن ادریس حلّی را مورخ ۱۶ رجب ۶۷۱ با یادداشت ابن ابن العود در تبریذ دیده بود.

آیا در دیباچه منظومه حاضر از آن کتاب یاد شده است یا نه. اما نوشته شیخ حر عاملی خلط روشنی میان دو خاندان «عودی» حله و جبل عامل دارد.^۵ از سوی دیگر نام پدر شهاب الدین اسماعیل به این شکل در نسخه ما نیست و باید امیدوار بود که مأخذ اطلاع شیخ حر نیز همین نسخه حاضر نبوده و وی رقم کاتب را در پایان این نسخه از رساله با نام سراینده خلط نکرده و نام پدر سراینده را از آن جا نگرفته باشد. به هر حال آن چه از نسخه حاضر دانسته می‌شود این است که سراینده در تاریخ تحریر آن (سه شنبه ۲۶ ذیحجه ۷۴۱) درگذشته بوده است.

نکته دیگری که از این نسخه دانسته می‌شود آن است که این هر سه دانشمند خاندان ابن العودی حله در مبانی کلامی از مکتب ابوالحسین بصری پیروی می‌کرده‌اند. هم در رساله اعتقادات شرف الدین حسین و هم در وصیت فرزند او احمد گرایش‌های کلامی ابوالحسین پیروی شده است مانند آن‌که صفات ادراک و بینایی و شنوایی خداوند با وصف دانایی او پیوند داده شده است. درست است که این نظریه برابر با گفته شیخ مفید در *اوائل المقالات*: ۲۰ نیز هست هر چند با نظر شیخ طوسی در همین مسئله مخالفت دارد. پاسخ شرف الدین حسین به سؤال در باب شیئیت معدوم نیز سراسر بر اساس همان مکتب است. از گرایش و اثر پذیری از مکتب کلام فلسفی خواجه نصیر الدین طوسی که درست از این زمان به بعد در

۵. پس از این به دلالت محقق عالی مقام مرحوم سید عبدالعزیز طباطبائی - تغمده الله برحمته - آگاه شدم که ذهبی سرگذشت ابن نجیب الدین ابن العود اسدی حلی را در *تاریخ الاسلام*، وقایع سال ۶۷۹ (صفحه ۳۳۶ - ۳۳۷) از مجلد مربوط به سال‌های ۶۷۱ - ۶۸۰ از چاپ عمر عبدالسلام التدمری) آورده و در آن به مهاجرت او از عراق به حلب و سپس توطن در جزین اشاره کرده است. به گفته ذهبی او در شب نیمه شعبان سال ۶۷۹ در همین شهر که در آن روزگار از مراکز اصلی شیعیان در جبل عامل بود درگذشت. پس نسبت خلط به شیخ حر عاملی در عبارت بالا نادرست است.

تشیع مکتب فرمانروا و بی رقیب گردید در این نوشته‌ها نشانی نیست. در منظومه شهاب الدین اسماعیل آراء کلامی ابوالحسین بصری با تصریح به نام پشتیبانی شده است. پس این مجموعه و آثار ابن میثم بحرانی را باید آخرین نمودهای گرایش معتزلی در کلام شیعی دانست که با ظهور اندیشه کلام عقلانی نصیرالدین طوسی و تقریر و تحریر علامه حلی از آن، به پایان دوران خود در تشیع دوازده امامی رسید هر چند در تشیع زیدی تا سال‌های دراز دیگر باقی ماند.



معرفی اجمالی محتوای نسخه حاضر که تاکنون در جایی شناسانده نشده است خالی از فایده نیست. این نسخه به قطع خشتی کوچک است در ۱۳۲ برگ، به نسخ یک کاتب (جز در دو برگ آغاز و انجام): احمد بن شرف الدین حسین بن ابی القاسم بن حسین بن محمد بن العودی الاسدی الحلّی در تواریخ مختلف از شعبان ۷۴۰ تا ۲۴ ذی حجه ۷۴۲. چنین است وصف اجمالی محتویات این نسخه:

(۱) بخشی از یک متن کلامی، به خطی نو نویسنده‌تر از باقی نسخه (برگ ۱ - ۲).

(۲) برگی از متنی کلامی جز شماره پیش (برگ ۳).

(۳) *انقاذ البشر* شریف مرتضی (۴ - ۱۲ پ)، با رقم احمد بن الحسین بن العودی الاسدی الحلّی در شنبه ۶ شعبان ۷۴۰ در پایان.

(۴) *نامه حجاج به حسن بصری و پاسخ آن* (۲ پ - ۱۳ ر).

(۵) *فرق الشیعه نوبختی* (۱۳ ر - ۵۵ ر)، با رقم احمد بن الحسین بن العودی در یکشنبه ۱۴ شعبان ۷۴۰، با تملک «الفقیه الی اله الانام محمد بن علی بن الحسام» و مهر

«محمد شریف است عبد رضا ۱۰۴۵» در پایان این رساله.

(۶) معدن الجواهر کراچکی (۵۵پ - ۸۷پ)، با رقم احمد بن الحسین بن العودی الاسدی الحلّی در جمعه ۲۶ شعبان.

(۷) النکت فی مقدمات الاصول از شیخ مفید (۸۸ر - ۹۲ر) با رقم احمد بن الحسین بن العودی در شنبه ۲۷ شعبان.

(۸) مسأله فی تحریم الفقاع شیخ طوسی (۹۲پ - ۹۷پ)، با رقم همان کاتب در ۷۴۰.

(۹) رساله اعتقادات از شیخ علی بن طاهر الصوری قدّس الله روحه و نور ضریحه (۹۷پ - ۹۸پ)، با رقم احمد بن الحسین بن العودی الاسدی الحلّی در ۶ رمضان. آغاز: «اعلم انّ معرفة الله تعالى واجبة لانّ الانسان اذا عرف الله تعالى كان اقرب الى طاعته...».

(۱۰) پاسخ محقق حلّی به سؤال اثبات معدوم (۹۹ر - ۱۰۰پ).

(۱۱) ردّیه شرف الدین حسین العودی (۱۰۰پ - ۱۰۴ر).

(۱۲) از کتاب کافی کلینی (برگ ۱۰۴پ).

(۱۳) رساله اعتقادات از الشیخ الامام الفاضل الكامل العلامة شرف الدین ابو عبدالله الحسین بن ابی القاسم بن الحسین بن العودی عفا الله عنه (۱۰۵ر - ۱۰۷ر).

آغاز: «بسمله. معرفة الله تعالى واجبة لوجوب شكره على اصول النعم ولا طريق الى معرفته الا بالنظر...».

(۱۴) مسأله من كلام الشیخ المفید: لا یخلو تعالی جدّه ان یكون مریداً بنفسه او

باراده. . . (برگ ۱۰۷ پ) با رقم همان کاتب در پایان، بی تاریخ.

(۱۵) مسأله لسان والجواب للشریف الطاهر (۱۰۸ ر - پ).

آغاز: «مسأله - سألت فقلت: من عبد الله من جهة الاسم فقد جهل اكثر ممّا علم. . .
الجواب و بالله التوفيق: انّ الذی يجب علی المکلف عبادته هو المسمّى. . .».

(۱۶) باب حادی عشر علامه (۱۰۹ ر - ۱۱۲ پ)، با رقم احمد بن الحسين بن العودی الاسدی الحلّی در ظهر شنبه ۲۳ ذی حجه.

(۱۷) نظم العلامة شهاب الدین اسماعیل بن العودی الاسدی الحلّی قدّس الله روحه (۱۱۳ ر - ۱۱۹ پ)، با رقم همان کاتب در سه شنبه ۲۶ ذی حجه ۷۴۱،
مقابله شده با نسخه اصل به خط سراینده. منظومه‌ای است در ۳۲۶ بیت در اصول
عقاید و امور عامّة فلسفه. آغاز:

«الحمد لله على التوفيق الى الطريق الحقّ بالتحقيق»

(۱۸) وصیت نامه کاتب نسخه، مشتمل بر شرح عقائد او در اصول خمسّه
(۱۲۰ ر - ۱۲۱ ر). با مهر «محمد شریف است عبد رضا ۱۰۴۵» در این جای
نسخه هم.

آغاز: «بسمله. حمدله. هذا ما اوصى به العبد الفقير الى الله تعالى المحتاج الى
عفو ربه احمد بن الحسين بن ابی القاسم بن الحسين بن العودی الاسدی الحلّی أنّه
قدّم بين يديه ذخيرة و عهداً بقاء الله. . .».

(۱۹) کتاب کلامی شیعی در هشت باب (۱۲۱ پ - ۱۳۱ ر) با رقم احمد بن
الحسين ابی القاسم بن العودی الاسدی الحلّی در ظهر پنج شنبه ۲۴ ذی حجه
۷۴۲.

آغاز: «بسمله. حمدله. اعلم انّ هذا الكتاب يشتمل على مسائل تتعلق بعلم الاصول من التوحيد والعدل والنبوة والامامة و معرفة الثواب والعقاب...».

۲۰) سؤال غزالی در باب آیه «فاذا سوّيته و نفخت فيه من روحي» و پاسخ خود او بدان (برگ ۱۳۱پ) و روایاتی شیعی به خطی قدیم ولی از کاتبی دیگر (۱۳۲ر).

اینک متن سؤال، پاسخ محقق حلی و ردّیه شرف الدین حسین عودی اسدی حلی بر اساس همین نسخه:

۱

بسم الله الرحمن الرحيم.

ما تقول السادة الفقهاء ائمة الدين و هداة المسلمين في اثبات المعدوم هل هو حقّ أم لا؟ والمعتقد لذلك هل يحكم عليه بالكفر او الفسق؟ وهل يجوز ان يعطى شيئاً من الزكاة أم لا؟ وان اعطى شيئاً هل تبرى ذمة المعطى له أم لا؟

۲

الجواب

قال الشيخ نجم الدين ابوالقاسم جعفر بن سعيد رحمه الله:

قبل بيان ما تضمنته السؤال ينبغي ان يقرّر عقيدة المثبت للمعدوم ثمّ يبين حقّها وباطلها، اذ النظر في احكام الاشياء مسبوق بفهم حقائقها. فنقول:

اظهر اقوال القائلين بالمعدوم الذّي عليه محقّقوهم انّ الذوات متميزه بما تختصّ به من الصفات الذاتيّة التي لولاها لما دخلت الذات في كونها معلومة على التفصيل. وذلك القدر من التمييز ثابت للذوات وجوداً وعدمًا، لأنّ العلم يتعلّق بها على سبيل التفصيل وجوداً وعدمًا. وذلك القدر من التمييز الموجب لدخول الذات في كونها معلومة هو المسمّى بصفة الجنس، وبواسطته يتعلّق العلم بتلك الذات، والثابت من كل جنس في العدم من الذوات ما لانهاية له، والعلوم والقُدَر تتعلّق بتلك الذوات باعتبار ثبوتها و تمييزها، ولو خلت من الثبوت لما صحّ تعلّق العلوم بها. لكنّها مع ذلك لا توصف بكونها موجودة ولا توصف الجواهر بالحجميّة ولا الاعراض بما تختصّ بها من الهيآت و (الاحوال فهذه) المقتضيات من صفات الذوات و انما يثبت لها ذلك عند الوجود فقد تلخّص من هذا الكلام أنّ المثبت يدّعي ثلاث دعاوى:

الدعوى الاولى: وصف الذات قبل الوجود بالثبوت.

الدعوى الثانية: وصف الذات في حال العدم بصفات الاجناس الموجبة لتمييز الذوات بقدرها.

الدعوى الثالثة: انّ العلوم و القُدَر ما شاكلها من المتعلّقات باغيارها انما تتعلّق بالمعدومات بواسطة تلك الصفات، ولو خلت منها لما صحّ تعلّقها بها.

اما النافي فانه دافع لهذه الدعاوى الثلاث فلا يرى انّ في العدم ذواتاً،

ولا یطلق علیها اسم الثبوت، ولا یصفها فی العدم بصفة ثابتة، ولا یشرط فی تعلق العلم و غیره اتّصاف ما یتعلق به (بصفة) من الصفات بل یجوز تعلق العلم بما سیحصل للذوات من الصفات.

وإذا فهم ذلك فالعقائد الثلاث الّتی اشرنا الیها لم یقطع قاطع علی صحّتها، وما اومئوا الیه من الدلائل وعوّلوا علیه تدبّره فلم نجد مفضیاً الی علم بل یفضی الی ظنّ قویّ فلا... المعدوم ولا... الاعتقاد باطلاً علی کل حال، والمعتقد... بل هو غلط...^۶

اما السؤال هل (المعتقد لاثبات المعدوم) کافر او فاسق فانّ تحقیق ذلك یتدعی (رسم مقدّمة) وهی انّ اسم الکفر والفسق من الالفاظ الشرعیّة المستفادة من تقرير صاحب الشرع. فالكفر وان کان فی اللغة اسماً للتغطیة والتستر («من قولهم کفر فلان فوق درعه») لکنّه اختصّ بجحود ما علم مجیئ النبی ﷺ به وكذلك الفسوق اسم للخروج (من قولهم «فسقت الفارة» اذا خرجت من جحرها) لکنّه اختصّ (بمخالفة) ما ثبت شرعاً وجوب فعله او ترکه. فمهما کان الانسان (مذعناً) لما جاء به الشرع غیر جاحد لما علم ورود الشرع به.

فأنّه یكون مسلماً لا کافراً، ومهما کان عاملاً بما أمر الشرع بعمله فعلاً او ترکاً لا یكون فاسقاً.

وإذا تقرّرت هذه الجملة فنقول: هذه الامور الثلاث الّتی ذکرناها وأنّ المثبت یعتقدها لیست ممّا ورد الشرع بالامر بها ولا النهی عنها ولا هی داخلة

۶. نقاط نقطه چین شده در این جا و در صفحات آینده به خاطر آب دیدگی نسخه محو شده است.

فى الامور الشرعيّة بوجه من الوجوه، فحينئذ لا يحكم بانّ معتقدها كافر ولا فاسق وإن كانت غلطاً.

فان قيل: انّ المثبت يزعم أنّه لا يثبت وصف الله سبحانه بكونه عالماً الاّ بعد اثبات المعدوم، والمعدوم ليس بثابت (فالمثبت ينفى عن) البارى صفة العالميّة.

قلنا: دعوى المثبت ذلك ليس ممّا ورد الشرع به بحيث يكون مخالفته كفراً او فسقاً بل هو ممّا تكلف اصحاب الانظار. والكفر ليس الاّ انكار وصفه بكونه عالماً، والمثبت لا ينكر ذلك الوصف.

فان قيل: المثبت يحكم بثبوت الذوات ولا يجعل للقادر تأثيراً فى نفس الذات، فيكون قد اثبت ما هو خارج عن قدرة الله تعالى.

قلنا: الكفر ليس الاّ التصريح بانّ الذوات خارجة عن قدرة الله، وذلك لا يقوله المثبت بل يقول هي مقدورة له. وكون ذلك لازماً له على رأى النافى لا يلزم منه كفر المثبت ولا فسوقه، اذ ملزوم الكفر ليس بكفر الاّ مع تسليم الكفر.

واذا ثبت أنّ ذلك ليس كفراً ولا فسقاً فمعتقده ليس كافراً ولا فاسقاً، ولا يجوز أن يمنع شيئاً من الحقوق التى تصرف الى المسلمين، ويحكم بعدالته اذا كان فاعلاً لجميع افعال اهل العدالة، ويعطى من الزكاة، وتبرئ الذمة بذلك، ولا يجوز أن يقدح فيه بفسوق ولا غيره لاجل اعتقاد المعدوم. والله اعلم بالصواب.

تمّت والحمد لله وحده.

بسم الله الرحمن الرحيم

قال الشيخ الامام العالم الفاضل الكامل المتقن المحقق المفنّن العلامة شرف الدّين ابو عبد الله الحسين بن ابي القاسم بن الحسين بن محمد العودى الاسدى الحلّى عفا الله عنه:

وقفت على الجواب الذّي اجاب به ابو القاسم جعفر بن سعيد - رحمه الله - عن معتقد الاثبات هل هو كافر او مؤمن، فرأيت قد تخطّى الصواب و تعدّاه و تعاما عن الحق و تناساه، فأحببت أن أبين فيه غلطه و أكشف للناظرين سقطه. وما فعلت ذلك إلاّ تقربا الى الله تعالى بخلاص المفتى من تقليد المستفتى فى اعتقاده الباطل بفتياه و خلاص المستفتى من اتباع المفتى بما به من الباطل أغواه. والله المستعان.

قوله فى حكاية مذهبهم و تقرير اعتقادهم: «القدر والعلوم تتعلّق بالذوات باعتبار ثبوت الصفة»، فقلوه «القدر» باطل غير محقق لان القدر لا تتعلّق باحداث الذوات عندهم و انما تتعلّق بحال يسّمونها وجوداً، والاحوال الذوات عندهم لا معلومة ولا مجهولة، فقد اضافوا الى البارى ما لم يكن معلوماً. ودليلهم على اثبات الكون أنّ من قدر على احداث ذات قدر على جعلها على ساير صفاتها، ويضربون لذلك امثلة ليس هذا موضع ذكرها تدل على انّ القدر لا تتعلّق بالذات باعتبار صفة الذات. ولم يحك مذهبهم على حقيقته^۷ وهذا يدلّ على التغافل [عن المذهب و تخطّى] الصواب.

۷. در اصل: حليته.

وقوله: «لا [توصف] الجواهر بالحجميّة ولا الاعراض بالهيآت» غير صحيح و ذلك أنّ تحيز الجوهر بنفسه عندهم، ويستدلّون عليه باشياء ليس هذا موضع استقصائها، ولا يزيد عند وجوده على ما يقتضيه ذاته اكثر من صفة الوجود وهذا يدل على أنّ حجمه مستند الى ذاته وجوداً و عدماً و كذلك هيأة الاعراض، وأنما تظهر هذه المقتضيات عند صفة الوجود. هذا يدلّ على التغافل عن المذهب ايضاً و تخطّي الصواب.

وقوله أنّ المعتقد لهذه الثلاثة اصول معتقد غلطاً ولا يطلق عليه اسم كافر ولا فاسق بل يطلق عليه اسم مسلم و ان كان غالطاً، وما أشار إليه من أنّ الكفر اللغوي هو التغطية والستر، والفسق هو الخروج من شيء الى شيء، و أنّما الكفر الذي انتقلنا إليه انما يعلم بالشرع وليس في ادلة الشرع ما يدل على أنّ المعتقد لهذه الثلاثة اصول كافر ولا فاسق، فباطل. لانّ الكفر الذي انتقلنا إليه عمّا أشار إليه في اللغة قد حقّقه اهل العدل و اشاروا اليه اشارة ظاهرة غير خفيّة على من له ادنى تأمل في باب الاسماء والاحكام. والذي يكشف عن ذلك أنّهم قالوا: الايمان هو العلم بالله تعالى وصفاته نفياً واثباتاً و عدله ونبوة النبي - صلى الله عليه - وصفاته وما يتعلق بها والامامة وما يتعلق بها، فمعرفة ذلك هو الايمان والاخلاق بشيء من عموم هذه الجملة او القول بما يطعن في بعضها وينفيه يكون عائداً على التوحيد بالنقض، وقالوا إنّ هذا هو الكفر الصريح. والذي يدلّ على أنّ المثبت يظهر في اقواله ما ينقض هذه الجملة أنّه يعتقد أنّ الباري لا يقدر على احداث نفس الذات وأنّ قدرته إنّما تتعلّق بحال غير الذات - وهو موجود في اقوالهم - وهذا يدلّ

على انّ الذوات خارجة عن مقدوره، وفي ذلك تناهى مقدوره، ومن قال بتناهى مقدوره كان كافراً صريحاً.

فان قالوا: النافي يلزمنا هذا ولسنا نقوله - كما اعتذر لهم في مقالته - كان الجواب عنه أنّه إمّا أن يعتقد ما تضمّنه دليله و دلّ عليه ويقول ظاهراً، او يجحده وينكره مع تضمّن دليله لما أنكر. فان قال بالاول و اظهره فهو الكفر الصّريح بلا خلاف، وان قال بالثاني كان ذلك منه استتاراً بالمذهب الصحيح مع انّ دليله يشهد بخلافه، ويكون استتاره كاستتار من يذهب الى نحلة باطلة و يذكر شبهتها و يجعلها دليلاً مع انكار ما يلزم على الدليل من الكفر، وذلك ينتج^٨ لاهل النحل الباطلة اذا قُنع منهم بالجحود مع تضمّن ادلتهم لما يجحدونه من البطلان تسديدهم في المذاهب الباطلة وصحة ما يقولون، وهذا لا يذهب اليه محصل. مع انّ هذا لا يقوله أحد منهم ولا يعتذر به ولا يحتشمون من انّ الذوات غير مقدور وانما المقدور هو..... كونه عذراً.

وقوله: «اذ ملزوم [الكفر ليس بكفر إلّا] مع تسليم الملزوم»، فهو كلام لا معنى تحته، لانه إذا ثبتت الملازمة و كان اللازم كفراً كان الملزوم مثله و إن كان إيماناً كان الملزوم مثله و إن كان صحيحاً كان الملزوم مثله و إن كان باطلاً كان الملزوم مثله، و طريقة التلازم من الطرفين أو أحدهما تقتضي ذلك، ولا اعتبار بتسليم الملزوم و إنّما الاعتبار بثبوت اللازم و صحته. مثاله أن يقول لو كان الجسم مستقلاً به الفاعل لكان القادر على نقله قادراً على ذاته و على باقى صفاته و اللازم فاسد فالملزوم مثله، و اللازم هيهنا ضرورى

٨. در اصل چیزی شبه «يقبح» که ظاهراً غلط است.

فاذا... بینت الملازمة و تبرهن اللازم إن لم يكن ضرورياً... سواء سلّم او لم
 یسلّم، بل كان ینبغی له إذا ثبتت الملازمة... واللازم و انشره منشر أن لا نعدّه
 من العقلاء لأنّ ذلك.. السفسطة. و يدلّ ایضاً علی کفرهم قولهم انّ الباری
 یعلم..... له معلومة.....
 هی معلومة لان ما لم یکن ذاتاً له صفة لا یعلمه فیکون المستحیلات لا
 یعلمها و صفات نفسه لا یعلمها و نفی الثانی لا یعلمه و ما اشبه ذلك مما لم
 یکن ذواتاً و هی.. و هذا هو تناهی المعلوم و هو الکفر الصریح. بل اذا دلّ
 الدلیل علی أن الذوات لیست ثابتة فی العدم و أنها لیست..... و هو الذی
 أشار الیه صاحب المسألة و اعتقده فکان ینبغی له أن یقول ان الباری لا یعلم
 شیئاً أصلاً علی المذهب، و إذا كانت المقالة تتضمن أنه لیس بعالم كانت
 کفراً.

و قد أشرنا إلى قولهم ان «هذا لا نقوله بل النافی یلزمنا به» فلا وجه
 لاعادته.

و أيضاً فان اهل العدل من كبار النفاة أشاروا إلى أنه کافر فی کلامهم و
 کتبهم کالشیخ المفید محمد بن محمد بن النعمان و کابی جعفر الطوسی فی
 ریاضته^۹ و کمحمود الحمّصی^{۱۰} و غیرهم من المعتزلة کابی الحسین البصری
 و محمود الخوارزمی صاحب الفائق^{۱۱}. و المتکلمون بین قائلین، قائل یقول

۹. یعنی کتاب «ریاضة العقول» او که اکنون در دست نیست و آن شرح «مقدمة فی المدخل الی علم الکلام»
 خود او بوده است. ببینید ذریعه ۱۱: ۳۶۰.

۱۰. در اصل «محمود الخوارزمی الحمّصی» که گویا خلط کاتب است با «محمود الخوارزمی» سطر بعد.

۱۱. منظور رکن الدین محمود بن محمد الملاحمی الخوارزمی، دانشمند معتزلی (درگذشته ۵۳۶)، نگارنده

«الفائق فی الاصول» و «المعتمد فی اصول الدین» است که از پیروان مکتب ابوالحسین بصری بود.

ببطلان المقالة وكفر قائلها وقائل يقول بصحتها وإيمان قائلها، فالقول ببطلانها وإيمان قائلها قول ثالث يبطله الإجماع. وهذا يدلّ على بطلان قوله وانفراده من الفريقين.

وأما قوله [ليس مما ورد الشرع به] فإنه غلط على أهل الشرع وليس بمحقق أقوالهم، يدلّ على ذلك ما^{١٢} روى عن الصادق وهو سيد أهل الشرع... أن القول بالمعدوم يهدم قواعد التوحيد، وأيّ تصريح بكفر مثبته أكبر من هذا؟ وكذلك ما روى عن مولانا على بن موسى الرضا عليه السلام من قوله «مشيئ الأشياء لا من شيء إذ لو كانت من شيء لبطل الاختراع»، وهذا القول منه - صلى الله عليه - نصّ في موضع الخلاف، والقول ببطلان الاختراع كفر بلا خلاف والقول بأنّ الباري مشيئ الأشياء من شيء ردّ على هذا المعصوم والردّ عليه كفر بلا خلاف.

فان قيل: هذا خبر واحد.

قلنا: قد ذكرنا ما يعضده من الدلالة العقلية، وخبر الواحد إذا حصلت له قرينة قطعية وجب العمل به. وتقرير هذا القول في أصول الفقه مستوفاً.

وكلام أمير المؤمنين - صلى الله عليه - في هذا المعنى كثير ويصرّح به في خطبه، والآيات في القرآن دالة على ذلك، وذكرها لا يحتمله هذا المكان.

فليت شعري ما الشرع بعد القرآن وأقوال الأئمة المعصومين عليهم السلام والإجماع؟ وإيضاً فإنّ أهل الشرع حكموا برّدّة من خالف في مسألة عليها

الاجماع کتحلیل الفقاع و تحریم المتعة وما أشبه ذلك فكيف لا يقولون بكفر من يقول ان الله [ليس بعالم] بذات المعدوم و لا فاعلها؟ وهل هذا إلا فلسفة صريحة يحكم الشرع بكفر قائلها؟

وأمّا قوله: «يعطى الزكاة و تبرئ الذمة منها» فهو غلط مضيع اموال الفقراء و متلفها، و يلزمه ضمانها لتعديده على الشرع إمّا لعدم المعرفة أو لغرض من الاغراض. والذي يدلّ على ذلك أنّه لا يعطى الزكاة الاّ من ثبت له الايمان و الاصول الاربعة التي أشرت إليها و معرفتها قطعاً، و المثبت ليس [هذه] حاصلة له لانّ بنقض التوحيد انتفاء معرفته بالايمان و وثوقه بالنبوة و الامامة، و لا يمكنه أن يستدلّ على وجوب النبوة و الامامة و العدل لنفي التوحيد في مقالته. فكيف يصّرّح بأن يعطى الزكاة لولا إغفال تحقيق من يستحقّ الزكاة و موضع وضعها؟ و لولا إجماع المنعقد على اعطاء المؤلّفة - و الآيات واردة به - لماصرنا إليه فلا يعارض به، و من عدا المؤلّفة شرطوا فيه ما ذكرناه. فينبغي أن ينظر هذا بعين الاعتبار.

وقد ظهر غلط صاحب المسألة عقلاً و شرعاً و إقدامه على ما لم يعلم صحّته و فتياه بغير دليل كما ذكر هو عن المثبت. و هذا النقض أوردناه على جهة الاختصار، و إن كان قد خرج عنّا^{۱۳} مسألة كبيرة في المعنى فمن أرادها وقف عليها هناك، ذكر فيها جميع ذلك و [بلغ] فيها [أبلغ] النهايات. و الحمد لله و وحده.

۱۳. در اصل: «قد خرج عن والدي متّع الله الكافة بطول بقائه» که ظاهراً تغییر عبارت است از سوی کاتب که فرزند مؤلف بود.

[illegible]

بالحجود والادعاء ان الله لا يخلق
 المقتضيات عن ذاته المقتضية
 وتلخيص من هذا الكلام ان المقتضى يدعى ملك
 الدواعي والادعاءات من الوجود بالثبوت الدعوى الثانية
 روي في الامارات في حال العدم بصفات الاحتمال الموحدة
 الدعوى رويها الدعوى الثالثة ان العالم والعلم وما
 شابهها من المخلوقات باعدادها انما يتعلق بالمعدومات
 لمواجدها في الصفات ولو حلت منها ما صح لتعلقها بها اما
 التعلق بامر دافع لهذه الدعوى التلث فلا يركب في العدم
 دواعي ولا يسلو عليها اسم السوء ولا بصفاتها في العدم
 ناشئة ولا يشرط في بعاق العلم وغيره انما يتعلق بدواعي
 من الصفات بل يحوز تعلق العلم بما يستقبل للدواعي
 وادافعهم هذا فالعقائد التلث التي اشترها اليها المقتضى
 واملح على خيالها وما ابو اليه من الدلائل وعولوا على سبيلها
 المحدثه بنفسها الى علم بل لا يقف الى طر فوى فدان

قلنا دع عنك المصيبة...
 هذا القدر كفر...
 والآية ليس إلا انكار وصفه بكونه عالما والمثبت لا يدل على...
 ضعف فان في المصيبة حكم بثبوت الذوات ولا جعل للقادر...
 انكر ان نفس الذات فيكون قد اثبت ما هو خارج عن قدره الله...
 تعالى قلنا الكفر ليس الا النسخ بان الذوات خارجة عن قدره...
 وذلك لا يقول المصيبة بل يقول هي مقدورة له وكون ذلك...
 لا ينافي على رأي الناقلي لا يلزم منه كفر المصيبة ولا فسوقه اذ...
 لم يرد الا كفر ليس بكفر الا مع تسليم الملتزم واذا ثبت ذلك...
 ليس كفر او لا فسقا فاعتقد ليس كافرا ولا فاسقا ولا يجوز...
 ان يمنع شيئا من الحقوق التي تصرف الى المسلمين وحكم العدالة...
 اذا كان فاعلا لجميع افعال اهل العدالة ويعطى من الزكاة...
 وسرى الفدية ولا يجوز ان يقدم فيه بفسوق ولا...
 لاجل اعتقادي المعلوم والله اعلم بالسوابق...
 والحمد لله...
 الشيخ الامام العالم الفاضل الامام...
 الميرزا محمد باقر المجلسي...

و لا یستعمل من غیر "معدوم" و در این استند بر محلی عقایدیست
 و اینست که الحوائج الی حاجات بقایان الی اسم جعفر بن محمد
 و علی بن محمد و غیره الاثنان هل هو کافر او در زمره رایش
 قد یحطی الصواب و بعداده و تعاماً عن الحق و ناسیاً و انما
 انما ینفی فی غلطه و اکشف الناظر من غلطه و ما یستلزم
 الانقراض الی الله تعالی خلاص المفی من تقلید المستغنی عن
 الناظر بفتاه و خلاص المستغنی من اتباع المفی بما یدبره الباطل
 اغواء و الله المستعان و فی حکایه مذهبهم و غیره
 اعتقادهم القدر و العلوم متعلق بالذوات باعتبار ثبوت
 الصفة بقوله "القدر باطل غیر محقق لان القدر لا متعلق باحد
 الذوات عندهم و انما متعلق بحال اسم و صفا و مورد او الاحوال
 عندهم لا معاونه و لا مجهوله فقد اضافوا الی الباری ما لم یثبت
 معنوماً و دللهم علی انساب النور ازیه و قد علی احداث ذات قدر
 مدح جعلها علی سائر صفاتها و یصورون لذلك امثله لکن
 یومع و ذکرها تدل علی ان القدر لا متعلق بالذات باعتبار وجود
 الذات و لم یستعمل مدحهم علی و هذا مدح علی النعادر
 انما ینفی

بالحق ولا اله الا الله بالهيات فساد
 الجوهر لنفسه عندهم ويستدلون عليه باشياء ليس لها
 وجود مستقل عنها ولا يثبت عند وجوده على ما يقتضيه
 اداته التي هي صفه الوجود وذلك يدل على ان محمده مستند
 الى ذاته وجودا او عدما وكلاهما لا يثبت الا عراضا لما تظهر
 هذه المقتنسات عند صفه الوجود هذا يدل على التغافل
 عن المذهب ايضا وخطي الصواب وقوله ان المعتقد لهذه
 الذات اصول مخفوق غلط ولا يطلق عليه اسم كافر ولا فاسق بل
 يطلق عليه اسم مسلم وان كان غالطا وما اشار اليه من ان الكفر
 المعنوي هو التعظم والسير والفسق هو الخروج من شئ الى شئ
 وانما الكفر الذي انتقلنا اليه انما يعلم بالشرع وليس ادلة الشرع
 ما يدل على ان المعتقد لهذه الذات اصول كافر ولا فاسق فاما
 لان الضر الذي انتقلنا اليه عما اشار اليه في اللغة قد حقه
 اهل العدل واشاروا اليه اشارة ظاهرة غير خفية عليه على من له
 ادنى تأمل في باب الاسماء والاحكام والذي يكشف عن ذلك انهم
 قالوا لا اله الا الله تعالى وصدق الله تعالى واشتاقوا عدله
 ونوره الذي هو الله تعالى وصدق الله تعالى والامانة ما

بعد از آنکه در این صورت به قول ما و الاخذل شیئی من
 هذه الخلة او الفرض انما يطعن في بعضها وينبغي ان يكون ما يدعى
 على الوجهين بالشيء والواو ان هذا هو الكفر السريع والادب
 يدل على ان المشتبه بظاهر في اقواله ما يتبين من هذه الجمل انما هو
 ان الباري لا يقدر على احداث نفس الذات وان قدره انما هو
 بحال غير الذات وهو وجود في افراجه وهذا يدل على ان الباري
 خارج عن مقدوره وفي الدنيا في مقدوره ومن قال بانه
 مقدوره كان كافرا صريحا فان قالوا الثاني يلزمنا هذا
 بقوله ما عند ربهم في قالته كان الجواب عنه انما ان
 يعتقد ما تضمنه دليله ودل عليه ويقول له طاهر او محض
 بل مع نفسه حليله لما انكر فان قال بالاول والظاهر فهو الكفر
 السريع بلا خلاف وان قال بالثاني كان ذلك مستلزما للمدح
 الصحيح مع ان ذلك لا يشهد بخلافه ويكون استناره واستناره
 منسأ الى محله باطله وتذكر شقيقتها وحقها دليل لا مع انكارها
 بقرينة على الدليل من الكفر وذلك لانهم لم يهتدوا الى الباطل اذ ائتمروا
 بالحدود مع نفوسهم لانهم لم يهتدوا به من الباطل انفسهم في المدح
 الباطل وصي ما يقولون وهذا لا بد من حصوله مع ان هذا
 لا يقول احد منهم ولا يقدر احد ولا احد منهم ان ادوات غير

قول اول
 الملزوم فهو لازم لا معنى لثبته اذا ثبت
 الملازم و كان اللازم كقرا كان الملزوم مثله وان كان
 كالحق فهو مثله وان كان محجبا كان الملزوم مثله وان كان
 باطلا كان الملزوم مثله وطريقه التلازم من الطرفين
 لا يحد عما يقتضي للاح لا اعتبار بتسليم الملزوم وانما الاعتراف
 به وقت الملازم وصحته مثاله ان يقول لو كان الختم منتفلا
 الفاعل كان القادر على نقله قادر على اذنيه وعلى باي وصفه
 واللازم فاسد فالملزوم مثله وكذلك اذا قلنا لو كانت الدنيا
 في العدم دوائا لم يوسمها لما كان للفاعل في توسمها ثابته
 فاسد فالملزوم مثله واللازم هاهنا ضروري فادا
 ثبت الملازمة و هو حق اللازم ان لم يكن ضروريا
 فهو اسلم ولم يسلم بل كان ينبغي له اذا ثبت الملازمة
 اللازم وان كان متكررا لا تعدد - العتلاء لازم
 الشفط طوره السطحة على وجهه و قوله ان الماركي لم
 يوجهه في نسخة من الكتاب

له عیال و عیال غیر هم و یحیی الناس معلوم و لا یعلم کل من انما له
 عیال و یعلمون انفسهم ان لا یعلموا و صلیان نفسیه و عیال
 و یعلمون ان لا یعلموا و ما نشد ذلك ما لم یکن و انما یحیی
 انفسهم و انفسهم و هو الاخر الصریح بل اذا رکن الیه
 فان الذوات الست ناسیه فی العلم و انما الست
 الذی اشار الیه صاحب المسئله و اعتقدت ان یحیی
 ان الباری لا یعلم شیئا اصلاً علی المذهب و اذا كانت
 تتضمن ان لا یعلم عالم کانت کفراً و قد اشارنا الی قولهم ان
 لا نقوله بل النافی یلزم نافیاً فلا وجه لا عادت و ایضاً
 فان اهل العلم من کبار النفاة اشاروا الی انه کافر فی کلامهم
 و کتبهم کالتشیخ المفید محمد بن محمد النعمان و کان جعفر الطوسی
 فی ریاضته و کجور الخوارزمی الحمیری و غیرهم من المعتزله
 الخوارزمی الحسن البصری و کجور الخوارزمی صاحب القاب و التکلیف
 و غیرهم قایلین قایلین بطلان المقال و کفر قایلین قایلین
 بضمیمتها و اما قایلین بالقول بطلانها و اما قایلین
 بقول النبی صلی الله علیه و آله انما یحیی انفسهم و انفسهم
 من الاخر و غیرهم قایلین بطلانها و کفر قایلین قایلین

الطاعه الى الشريعة والقياس بالادلة والبرهان
 في حق من جهل الله سبحانه وتعالى به من غير ان
 القول بالمرء من بعد فواعيد النوحه واي يسوع المسيح
 الامير المؤمنين ع من مولانا علي بن ابي طالب ع كنهها الله
 في قوله تعالى لا تشي الا من شئ اذ لو كانت من شئ لبطل الاختراع
 وهذا القول منه صلى الله عليه وسلم من منع الخلاف والقول
 في الاختراع كقولنا خلاف والقول بالباري شئ
 الا شئ من شئ في هذا المعصوم والرد عليه كفر بخلاف
 فان قيل هذا خبر واحد قلنا قد ذكرنا ما يعضده من الدلالة
 العقلية وخبر الواحد اذا حصل له قرينة قطعية وحيث
 العلم به وتقرير هذا القول في اصول الفقه مستوفى وكلام
 امير المؤمنين صلى الله عليه وسلم في هذا المعنى كثير وصرح به في خطبه
 والامات في القرآن واليه على ذلك وذكرها لا غنائه هذا لما اذا
 فليت شعري ما الشريعة بعد القرآن وافعال الائمة المعصومين
 والائمة واما فان اهل الشريعة حكموا برده من حاله في مستحق
 عليه السلام لا يجوز ان يكون من الممتنع وما يشهد ذلك
 لا يجوز ان يكون من الممتنع وما يشهد ذلك

[illegible]

(۴)

حافظ رجب بُرسی و کتاب مشارق انوار الیقین او*

در یکی از شماره‌های اخیر این مجله^۱ فاضلی از اردستان آثار و ابنیه تاریخی آن خطّه را برشمرده بود که چهار بنا در اردستان و سه بنا در زواره است، با گلایه‌ای به جا از سازمان حفاظت آثار باستانی که تنها دو بنای تاریخی اردستان و دو بنا در زواره را ثبت تاریخی کرده و باقی را از دست نهاده است. بر نوشته ایشان می‌افزایم که در زواره دو اثر نسبتاً خوب قدیم دیگر هست که به نوعی سزاوار حفظ است:

۱. بنای گنبد سبز در گورستان زواره که خاکجای بانی مسجد جامع زواره دانسته می‌شود و اخیراً مسموع شد که سازمان حفاظت در صدد مرمت آن است.
۲. مدفن منتسب به حافظ رجب بُرسی در نزدیکی ده امیرآباد در یک فرسخی زواره که بنایی قدیم است امّا فاقد کتیبه و تزئینات. سرگذشت نویسان او از *روضات الجنّات* ۳: ۳۴۵ (چاپ اخیر تهران) به بعد به وجود مدفن او در باغی در اردستان اشاره کرده‌اند. *فوائد الرضویه* ۱: ۸۱ در درستی این نسبت تردید می‌کند امّا

*. منتگی وحید ۳۹ (۲ بهمن ۱۳۴۷): صفحه ۶ به بعد (متن ناقص و ابتر که به کمک مسوده اصل که در اوراق نویسنده یافته شد تصحیح و تکمیل گردید).

۱. منتگی وحید ۲۷ (۱۱ آبان ۱۳۴۷): ۱۳-۱۵.

مصحح تذکره القبورگزنی: ۲۱۲ و نگارنده/تشکده/اردستان ۱: ۲۰۸ آن بقعه را بی تأمل مدفن بُرسی می‌دانند. این‌که چگونه یک خطیب و شاعر عرب سر از زواره درآورده است درست روشن نیست. شاید نام رجب نامی را بر سنگ قبر مدفون یافته و آن را بر شهر مصادیق آن نام در مآخذ شرح حال منطبق نموده‌اند. این البته پدیده‌ای بسیار شایع و منشأ بسیاری از مزارسازی‌ها در طول تاریخ بوده است.



حافظ رجب رضی الدین بن محمد بن رجب بُرسی حلی از واعظان و فضائل خوانان و سرایندگان عرب زبان شیعی در نیمه دوم قرن هشتم تا اوائل نهم بوده که دست کم تا سال ۸۱۳ که تاریخ نگارش یکی از آثار اوست حیات داشته است. نام «حافظ» که در القاب گروهی از فضلاء این ادوار هست به روشنی به همان پیشه و عظ و فضائل خوانی و بازگو کردن احادیث اشاره دارد که بُرسی خود در بیت «رجب المحدث عبد عبدکم» (مشارق/انوار الیقین: ۱۴۵) بدان تلمیح می‌کند. احادیثی که این‌گونه مبلغان مذهبی می‌خواندند در راستای هدف راسخ ساختن اعتقادات و ایمان مستمعان، دست‌چینی از روایات در مقامات و فضائل امامان اهل بیت علیهم‌السلام بود که در آن بر جنبه معروف به «یلی الربی» آنان تکیه و بر علم و قدرت نامحدود ایشان تأکید شده و با داستان‌ها در عجائب اعمال و شگفتی‌ها، و پیش‌بینی امامان از آینده و اطلاع دادن از پنهان و معجزات و کرامات محیر العقول، همراه بود. اما حافظ رجب در این مورد از سطح و حد معمول و مرسوم این کار فراتر رفته و در اشعار عاطفی خویش از عبودیت و بندگی نسبت به امیرمؤمنان علی علیه‌السلام با توصیفات و تعبیراتی یاد می‌کرد که جامعه شیعی چندان با آن مأنوس

نمود و دانشمندان آن مکتب آن‌گونه سخنان را نشان افراط و غلو در فضائل امامان می‌شمردند و خرده‌ای بر او و موجب تردید در عقیدت مذهبی او می‌دانستند. او خود در کتاب *مشارق انوار الیقین*: ۱۴ - ۱۶، ۲۱۹ و ۲۷۲ (چاپ بیروت - ۱۳۷۹) و در اشعار خویش به این نکته که متهم به غلو بوده اشاره می‌کند و سرگذشت نگاران او هم نوعاً همین مطلب را تکرار و تأکید کرده‌اند (نمونه را *اصل الآمل* ۲: ۱۱۷، *ریاض العلماء* افندی در حرف «ر» از بخش شیعه، *روضات الجنات* ۳: ۳۳۷ - ۳۴۵، *اعیان الشیعه* ۳۱: ۱۹۳ - ۲۰۵). حتی علامه مجلسی هم در *بحار الانوار* ۱: ۱۰ بر این نگرانی تأکید می‌گذارد.

علامه عبدالحسین امینی تبریزی از دانشمندان معاصر و نگارنده کتاب *الغدیر* که آن روش را در فضائل نگاری و فضائل خوانی می‌پسندد در کتاب مزبور ۷: ۳۴ - ۳۷ به تنزیه و دفاع از او می‌پردازد و بدون اشاره به گفته و قضاوت امثال علامه مجلسی و نگارنده *روضات*، به نقد نوشته دانشمند معاصر خود سیدمحسن امین عاملی در *اعیان الشیعه* که از غلو و خبط و گرایش حروفی - نقطوی حافظ رجب انتقاد کرده و از زیبایی که از بابت آثار او به مکتب مقدس تشیع امامی متوجه می‌شود یاد نموده بود، همت می‌گمارد. در این‌جا آقای امینی اشارت مفیدی به سابقه تاریخی اختلاف نظرها در مورد احادیث فضائل که تا روزگار تحریر کتاب او استمرار یافته («ولم تزل الفتان علی طرفی تقیض وقد تقوم الحرب بینهما علی أشدها» *الغدیر* ۷: ۳۵ سطر ۱-۲)، و توجیه و حمل به صحت مسلک فریقین و تقدیر از حسن نیت هر دو گروه، و مطالبی از این دست دارد که خواندنی است. او وجود آثار غلو را در اشعار و مراثی و نوشته‌های این حافظ نفی می‌کند اما برای اثبات این امر بر برخی از گفته‌های وی سربوش می‌گذارد و مثلاً در شعر زیبایی او در مدح امیرمؤمنان علیه السلام با مطلع:

إِيَّهَا اللَّائِمُ دَعْنِي واستمع من وصف حالي
(الغدير ۷: ۴۰) مشهورترین بیت آن شعر را به کلی حذف می‌کند:

أنا عبد لعلى المرتضى مولى الموالى

یعنی همان ملاحظاتى که سیدامین را به نقد از آثار و اشعار حافظ رجب واداشته در نگارنده الغدير هم هست جز آن که او به جای انتقاد، روش پرده‌پوشی را ترجیح می‌دهد (هر چند روشن نیست در این عصر رواج گسترده چاپ و نشر و امکان آگاهی همگان بر متون، چنین روشی منظور وی را تأمین کند) و این اختلاف روش طبعاً ناشی از شرایط و خصوصیات دو جامعه فرهنگی و مذهبی است که این دو نویسنده بدان وابسته بوده یا هستند با درگیریهای فکری و عملی خاص هر یک، و اختلاف طبیعت مصالح مکتب در هر ظرف اجتماعی. باقی این مجلد کتاب الغدير و مجلدات ۸ - تا صفحه ۱۹۵ مجلد یازدهم در دنباله مطلب مربوط به حافظ رجب و در تبیین حدّ غلو و افراط از دیدگاه مؤلف است.

بررسی نمونه‌ای از یک پدیده اجتماعی بسیار معمول در قرون میانه در جامعه شیعه ایران و عراق بود: مبلغان مذهبی که با استفاده از محتویات کتب و دفاتر پیشینیان و با بهره‌گیری از قدرت بیان و حسن تقریر و با داشتن ذوق شاعری و شعرشناسی و حسن انتخاب، به تثبیت و ترویج عقائد جامعه و عوام می‌پرداختند. او در این میان نمونه نادری بود که هم نثرنویس ماهری بود و هم سراینده توانایی. نمونه‌های بسیاری از سروده‌های او در کتاب شعراء الحله ۲: ۳۷۱ - ۳۹۳، الغدير ۷: ۳۳ و ۳۸ - ۶۷، و پایان مشارق: ۲۷۳ - ۲۹۸ گردآوری شده که مجموعاً ۵۴۰ بیتی می‌شود. نمونه شعر عامیانه او به لهجه محلی ظاهراً حله نیز در مشارق/انوار الیقین:

حافظ رجب بُرسی و کتاب مشارق انوار الیقین او / 75

۱۸۲ - ۱۸۳ هست. مآخذ شرح حال (مانند منابعی که پیش‌تر یاد شد و ذریعه ۲: ۳۹ و جز آن، *ریحانة الادب* ۱: ۳۰۴، *فوائد الرضویه*: ۱۷۹، *هدیه الاحباب*: ۱۲۲، *راهنمای دانشوران* ۱: ۵۵ و غیره)

تألیفات متعددی برای او نام برده‌اند که نسخه چند عنوان از آن جمله در دست است و قدر مشترک همه، موضوع فضائل و سبک منبری و خطابی و روش حروفی و باطنی و غلات گرایانه اوست.

در میان آثار او کتاب *مشارق/انوار الیقین* او جایی ویژه دارد. او در این کتاب از منابع متعدد سنی و شیعه نقل می‌کند، از نام‌های آشنا مانند کتاب *الکافی* تا نام‌های کمتر آشنا مانند کتاب *الواحد* (۱۹۳ و ۱۹۷) و کتاب *آیات برقی* (۲۱۹ و ۱۸۴)، احتمالاً با نقل به واسطه، و گاه به صورت «دلیله ما ورد فی کتب الشیعه» (۱۹۱) و عناوین عام این‌چنین. اما غالب بر آن، نقل‌ها و روایاتی است که نزد غالیان محبوب بوده مانند احادیث حسین بن حمدان خصیبی (نمونه: ص ۱۲۲-۱۲۴) و محمد بن سنان زاهری (در موارد متعدد)، و از همین روست که کتاب مزبور، علی‌ما نقل، از نوشته‌های مورد علاقه در جامعه نصیری شام (سوریه و لبنان) بوده و هست. اما این مسأله و سبک خطابی و منبری کتاب نباید مانع از توجه به مطالب آن شود که در برخی موارد حائز اهمیت و دارای ارزش خاصی است. این کتاب تاکنون دو بار در هند و بیروت (انتشارات دارالفکر - ۱۳۷۹) به چاپ رسیده و نسخه مورد استفاده ما در این مقاله همین چاپ لبنان است.



از جمله مطالب بسیار مفید این کتاب فصلی است که در موضوع ملل و نحل در اواخر کتاب هست. او نخست با اشاره به افتراق اهل اسلام به ۷۳ فرقه در

صفحه ۱۵۹ برای آن بحث تمهید زمینه نموده و سپس از صفحه ۲۴۵ به بعد به تفصیل بیشتر به آن پرداخته است. در صفحات ۲۴۸-۲۵۰ لیست ۷۳ فرقه را تقریباً عین آن چه در بیان الادیان ابوالمعالی علوی (چاپ عباس اقبال) هست و با همان تعلیقات ابوالمعالی، احتمالاً به نقل از منبع مشترک عربی هر دو، آورده که مطلب مهم تازه‌ای ندارد اما در صفحات ۲۵۵ - ۲۶۰ فصلی به عنوان «فرق علویه» دارد که در هیچ یک از نوشته‌های رشته ملل و نحل اسلامی که تاکنون خوانده‌ام، از جمله رسائلی که در این چند سال اخیر توسط آقایان مشکور و دانش پژوه‌نشر یافته، نیافته‌ام و مشتمل بر اطلاعات مفید است. چون این فصل حتی توجه آن دو متخصص فن ملل و نحل را به خود جلب نکرده و کتاب مشارق از مظان جستجوی این‌گونه مطالب برای آنان نبوده است متن آن بر اساس چاپ بیروت این کتاب با تصحیحات قیاسی و بهره‌گیری از ترجمه فارسی کتاب: "مطالع الاسرار در ترجمه مشارق الانوار" از ملا حسن قاری (نسخه شماره ۶۴۲ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران، معرفی شده در فهرست آن ۵: ۱۵۳۷، در ۵۰۳ برگ که فصل ملل و نحل آن از برگ ۴۰۶ آغاز می‌شود) در این جا گذارده می‌شود با این توضیح که این نسخه چاپی از مغلوپ‌ترین نمونه‌های کتب چاپی روزگار ماست و به خصوص در ضبط نام فرق و اعلام اشخاص، خطاهایی در حدّ اعجاز دارد! برای آن‌که تسلسل مطلب رعایت شود متن را با نقل همان سه صفحه نخستین که در آغاز ترجمه گونه‌ای از بیان الادیان است آغاز می‌کنیم و سپس فصل فرق علویه را در دنبال می‌آوریم:

«اهل السنة فرقتان:

الاولى - اصحاب الحديث، وهم خمس شعب: الداوديه، والشافعيّة،
والمالكيّة، والحنبلية، والاشعرية.

والثانية - اصحاب الرأى، وهو فرقة واحدة.

وامّا المعتزله فهم سبع فرق: الحسنيّة، والهديّة، والنظاميّة، والمعمريّة،
والجاحظيّة، والكعبية، والبشرية.

امّا اصحاب الحديث فهم: اتباع داود بن علي الاصهاني، ويسمّون باهل
الظاهر، وهم يعملون بظاهر الحديث وينكرون القياس. والشافعيّة، وهم
اصحاب محمد بن ادريس الشافعي.. ومالك بن انس وهو امام العراق،
واهل اليمن والمغرب يميلون الى مذهبه. واما احمد بن حنبل فكان يخدم
الشافعي و يأخذ بزمام دابّته ويقول: اقتدوا بهذا الشاب.

وامّا اصحاب الرأى فهم اصحاب ابى حنيفة.

فامّا المعتزله فانّهم ينكرون خلق الجنة والنار، ويقولون ان عليا افضل
الصحابه، لكن يجوز عندهم تقديم المفضول على الفاضل لمصلحة يقتضيها
الوقت. وهم: الحسنيّة اصحاب الحسن البصري، والهديّة اصحاب ابى

الهدیل، والنظامیة اصحاب ابراهیم النظام، والمعمریة اصحاب معمر بن عبّاد السلمي، والجاحظیة اصحاب ابی عثمان عمرو بن بحر الجاحظ، والكعبیة اصحاب ابی القاسم الكعبی، والبشریة اصحاب بشر بن المعتمر.

وامّا المجسّمة فهم عشرة: الكلابیة، والكرامیة، والهشامیة، والشیبانیة، والقلانسیة، والمعاذیة، والزراریة، والمقاتلیة، والمنهالیة، والمبیضة.

وامّا الصوفيّة فهم فرقتان: النوریة والحلولیة.

وامّا المرجئة فهم ستّ فرق: الرزامیة، والغیلاتیة، والشیبیة، والصالحيّة، والتومنیة، والجحدریة.

وامّا الجبریة فهم خمس فرق: الجهمیة اصحاب جهم بن صفوان، والبطحيّة اصحاب اسماعیل البطحي، والتجاریة اصحاب حسین بن محمد التجار، والضراریة اصحاب ضرار بن عمرو، والصباحیة اصحاب صباح بن معمر.

وامّا النواصب فهم الذين حاربوا علیاً، وعندهم أنّ السنن لا يكون سنناً حتّى یبغض علیاً.

وامّا الخوارج فهم خمسة عشر فرقة: الازارقة اصحاب نافع بن الازرق، والتجدات اصحاب نجدة بن عامر الحنفی، والعجاردة اصحاب عبدالکرم بن عجرد، والبدعیة اصحاب یحیی بن اصرم، والحازمیة اصحاب عبدالله بن حازم، والثعالبة اصحاب ثعلبة بن عامر، والجرودیة اصحاب عبدالله بن جرود، والصفریة اصحاب زیاد بن الاصفر، والاباضیة اصحاب عبدالله بن اباض، والحفصیة اصحاب حفص بن المقدام، والیهسیة اصحاب ابی یهس

بن هيصم بن جابر، واليزيدية اصحاب يزيد بن انيسه، والشمراخية اصحاب عبدالله بن شمراخ، والفضلية اصحاب فضل بن عبدالله، والضحاكية اصحاب الضحاك بن قيس.

وهؤلاء عقدوا على لعن معاوية وعمر بن العاص وعثمان وعليّ، وعلى البراءة منهم.

.....

وامّا العلوية ففرقها اربعة: الزيدية، والكيسانية، والغلاة، والاثني عشرية.

فالزيدية قالوا بامامة على والحسن والحسين وزيد بن على. وهم خمسة عشر فرقة: البترية، والجارودية، والصالحية، والحريزية، والصباحية، واليعقوبية، والابرقية، والعقبيّة، واليمانية، والمحمدية، والطالقانية، والعمرية، والذكيرية، والخشبية، والخلفيّة. والكلّ منهم لا يثبتون للامام العصمة. ويقولون انّ الامامة مقصورة على ولد فاطمة، ومن قام منهم داعياً الى الكتاب والسنة وجبت نصرته. ومنهم من يرى المتعة والرجعة.

والمحمدية منهم يقولون انّ محمد بن عبدالله بن الحسن حيّ لم يمّت، وانه يخرج ويغلب، وهم من الجارودية.

والعمرية يقولون انّ يحيى بن عمر الذى قتل ابوه بسواد الكوفة حيّ لم يمّت، وانه يخرج ويغلب.

والصالحية هم اصحاب الحسن بن صالح، ويعرفون بالبترية. وهم يرون انّ عليا افضل الامة بعد نبيها. لكنّهم لا يستبّون الشيخين ويقولون انّ بيعتهما

بيعه صلاح، ويقولون انّ علياً لو حاربهما احلّ دماءهما لكنّه امتنع. وينكرون المتعة والرجعة.

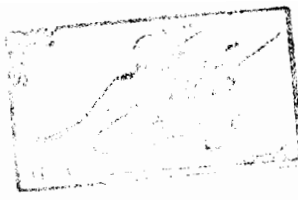
والابريّة هم اصحاب عبّاد بن ابرق الكوفى، وهم يخالفون الجاروديّة، ولا ينكرون على الشيخين، ولا يرون المتعة والرجعة.

والحريزيّة هم اصحاب حريز الجعفى الكوفى، وهم كالصالحية لكنهم يزعمون انّ علياً لو امتنع من بيعه الشيخين احلّ دمهما، وهؤلاء يبرءون من عثمان، ويكفّرون الخارجين على عليّ، ويدينون مع كلّ داع دعا بالسيف من آل محمد.

الثانى من الشيعة: الكيسانيّة، وهم اربع فرق: المختاريّة، والكربيّة، والاسحاقية، والحريّة.

الثالث من الشيعة: الغلاة، وهم ثلاثة عشر^٢ فرقة: الكامليّة، والسبائيّة، والمفوّضة، والمخمّسة، والمنصوريّة، والغرابيّة، والبزيعيّة، والكيسانيّة والعوفيّة، والغماميّة، والسماعيّة، والازدريّة، والملاحديّة.]

واتّفق الكلّ من هؤلاء على ابطال الشرايع. وقالت فرقه منهم انّ الله يظهر فى صورة خلقه، وينتقل من صورة الى صورة، ولكلّ صورة يظهر فيها باب و حجاب اذا عرفهما الانسان سقط عنه التكليف. وهؤلاء خالفوا العقل والنقل. امّا العقل فأنّه يدعوا العبد الى طاعة الله من حيث أنّه مالک منعم، احسن ام ابتلى. واما النقل فقد قال عليه السلام: «ما بين العبد وبين ان يكفر الا ترك الصلاة».



حافظ رجب بُرسى وكتاب مشارق انوار اليقين او / 81

وقالت فرقة منهم انّ النبي والائمة يخلقون ويرزقون، واليهم الموت والحياة، وانّ الواجب كالصلاة والمحرم كالخمر اشخاص من رجال ونساء اذا عرفهما الانسان ظاهراً وباطناً حلّت له المحرمات وسقطت عنه الواجبات.

فالسبائية اصحاب عبدالله بن سبا، وهو اوّل من غلا وقال انّ الله لا يظهر الاّ فى امير المؤمنين وحده، وانّ الرسل كانوا يدعون الى على، وانّ الائمة ابوابه، فمن عرف انّ علياً خالقه ورازقه سقط عنه التكليف. وهذا كفر محض وافترقت هذه السبائية ثلاث وعشرون فرقة^٣: الخصيبية، والخديجية، والنصيرية، والاسحاقية، والقمية، والقتيبية، والجعدية، والناوسية، والمفضلية، والبشرية، والفضحية، الواقفة، والواسطية، واليعفورية، والمغيرية، والمباركية، والميمونية.

والخصيبية اصحاب يزيد بن الخصيب، وعنده انّ الله يظهر فى امير المؤمنين والائمة من بعده، وانّ الرسل هو ارسلهم يحثون عباده على طاعته، وانّ عمر هو ابليس الالبسة، وانّ ظلمة زريق قديمة مع نور على لانّ الظلمة عكس النور.

وامّا النصيرية فهم اصحاب محمد بن نصير النميرى، ومقالته انّ الله لا يظهر الاّ فى على.

والاسحاقية هم اصحاب اسحاق بن ابان الاحمر، وله مع الرشيد قصص.

والقمية هم اصحاب اسماعيل القمى، وهم يقولون انّ الله يظهر فى كلّ

٣. جمع ابن نامها ١٧ تاست نه ٢٣ تا.

واحد كيف شاء، وأنّ علياً والائمة نور واحد.

وَأَمَّا الْقَتِيبِيَّةُ فَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّ الْبَاقِرَ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ، وَأَنَّهُ يَظْهَرُ مَتَى شَاءَ.

وَأَمَّا الْفَطْحِيَّةُ فَهَمَّ أَصْحَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ الْإِفْطَحِ، وَهَؤُلَاءِ نَسَبُوا
الْإِمَامَةَ إِلَى الصَّادِقِ وَادَّعَوْا فِيهِ اللَّاهُوتَ.

وَالْوَاقِفَةُ وَقَفُوا عِنْدَ مُوسَى وَقَالُوا إِنَّهُ هُوَ حَيٌّ لَمْ يَمُتْ وَلَمْ يَقْتُلْ وَأَنَّهُ يَعُودُ
إِلَيْهِمْ.

وَالْوَاسِطِيَّةُ قَالُوا بَيْنَ اللَّهِ وَبَيْنَ الْإِمَامِ وَاسِطَةٌ، وَعَلَى الْإِمَامِ طَاعَةُ الْوَاسِطَةِ
وَعَلَى النَّاسِ طَاعَةُ الْإِمَامِ.

وَالْيَعْفُورِيَّةُ مِنَ الْوَاقِفَةِ، وَدِينُهُمْ يَنْتَهِي إِلَى التَّنَاسُخِ.

وَالْمُبَارَكِيَّةُ، وَهَؤُلَاءِ يَنْتَهَوْنَ إِلَى الصَّادِقِ وَيَقُولُونَ أَنَّ إِسْمَاعِيلَ ابْنَهُ يَحْيَى
بَعْدَ الْمَوْتِ وَيَمْلَأُ الْأَرْضَ عَدْلًا.

وَالْمِيمُونِيَّةُ أَصْحَابُ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مِيمُونٍ بْنِ مُسْلِمٍ بْنِ عَقِيلٍ.

وَأَمَّا الْمَفُوضَةُ فَشَعْبُهَا عَشْرُونَ فِرْقَةً^٤:

مِنْهُمْ الْفَرَاتِيَّةُ، وَهُمْ أَصْحَابُ فَرَاتِ بْنِ الْإِحْنَفِ، وَهَؤُلَاءِ قَالُوا أَنَّ اللَّهَ فَوْضَ
الْخَلْقِ وَالْأَمْرِ وَالْمَوْتِ وَالْحَيَاةِ وَالرِّزْقِ إِلَى عَلِيٍّ وَالْأَئِمَّةِ مِنْ وَلَدِهِ، وَأَنَّ الَّذِي
يَمُرُّ بِهِمْ مِنَ الْمَوْتِ فَلَيْسَ عَلَى الْحَقِيقَةِ، وَأَنَّ الْمَلَائِكَةَ تَأْتِيهِمْ بِالْأَخْبَارِ. وَمِنْهُمْ
مَنْ يَقُولُ أَنَّ اللَّهَ يَحِلُّ فِي هَذِهِ الصُّورَةِ وَيَدْعُو بِنَفْسِهِ إِلَى نَفْسِهِ.

٤. كذا، اما ليست فرقه ها كه به دنبال می آید كمتر از این است.

والعمریّة اصحاب عمر بن الفرات، وهو شیخ اهل التناسخ.
والدانقیّة اصحاب الحسن بن دائق. وهؤلاء عندهم أنّ الامام متّصل بالله
کاتّصال نور الشمس بالشمس، فلیس هو الله ولا غیره، فلا هو مباين
ولاممازج.

والخصیّیّة یعتقدون أنّ الامام یؤید بروح القدس ینقر فی اذنه.
والخماریّة اصحاب محمد بن عمر الخمارى البغدادی، وهم کالامائیة فی
الترتیب الاّ أنّ عندهم أنّ الامام فی الخلق کالعين المبصرة واللسان الناطق
والشمس المشرقة وهو مطلق على کلّ شیء.

= اقول: عجباً لمقسّم هذه الفرق کیف جعل هؤلاء من الغلاة وقد ذکر اولاً
أنّهم من الامائیة ثمّ قال «الاّ أنّ عندهم أنّ الامام کالعين المبصرة واللسان
الناطق» فدلّ علی أنّ هذا الرجل لیس بعارف بمرتبة الولی المطلق وهو عین
الله الناطرة فی عبادته ولسانه الناطق فی خلقه = ۵.

والایوبیّة اصحاب ایوب القمی،^۶ وعندهم أنّ الامام هو الانسان الكامل،
فإذا بلغ الغایة سکن الله فیهِ وتکلّم منه.^۷

ومن الفرق الغالیّة الکیسانیّة، والکلّ أجمعوا علی أنّ محمد بن الحنفیّة هو

۵. از این تعلیق بر می آید که او این فصل را عیناً از مأخذی نقل می کند که مؤلف آن شیعه بوده، هر چند به نظر مؤلف ما به فضائل امامان (علیهم السلام) در حدّ او آگاه نبوده و ادعان نداشته است.

۶. اصل: «والایوبیّة اصحاب الجالوت القمی» که به ظنّ غالب «جالوت» تصحیف «ایوب» است و «ایوبیه» تصحیف «ایوبیه» چنان که در بالا گذاشته شد.

۷. پایان فرق مفوضه.

الامام بعد ابيه، وانّ كيسان هو المختار بن ابي عبيدة الثقفي وانّ هذا الاسم سمّاه به امير المؤمنين، وهؤلاء هم اصل التناسخ. وعندهم انّ الامام محمد بن الحنفية، وانه حتى بجبل رضوى، وانه يخرج في عصبة من الملائكة فيملأها عدلاً. وهم ثلاثة عشر فرقة: المختارية، (والمسلمية)، والكنانية، والكرامية، والمطلبية...⁸ فالمسلمية اصحاب ابي مسلم الخراساني، و الكنانية اصحاب عامر بن وائل الثناني...

و العوفية اصحاب عوف بن الاحمر.

و السماعية اصحاب سماعة الاسدي. وكان يظهر الاعاجيب من المخاريق والنيران والسيما، وغير الفرائض.

و الغمامية يقولون إنّ علياً يظهر في الغمام في كلّ صيف، ويقولون إنّ الرعد صوت عليّ.

والازدرية قالوا إنّ علياً صانع العالم.

و من هذه الفرق الملحديّة، وهم اربع فرق:

الشيئية⁹، وعندهم أنّ الله لم يظهر الا في شيث بن آدم، وانّ محمداً هو الخالق الباري وانّ الرسل هو ارسلهم، وانّ الائمة من ولده ابوابه ليدلّوا عباده على ما شرع لهم.

والبهمية (اصحاب يونس بن بهمن)، قالوا إنّ الله لم يزل يظهر ويدعوا

8. نام بقيه در چاپ مورد استفاده ما نيست.

9. اصل: المحصية.

الناس اليه والى عبادته، وكلّ من اظهر قدرة يعجز عنها الخلق فهو الله، لأنّ القدرة لا تكون الاّ حيث القادر فانّ القدرة صفة الذات. وقالوا انّ الله لم يظهر الاّ فى امير المؤمنين عليه السلام والائمة من بعده، وأنّه ارسل الرسل عبيداً لهم. واحتجّوا بقول امير المؤمنين فى خطبته: «الحمد لله الذى هو فى الاولين باطن وفى الآخرين ظاهر». واثبتوا للرسل المعجزات وللاولياء الكرامات.

والتجارية اصحاب الحسن التّجار، وهذا ظهر باليمن سنة ثلاثة وتسعين ومائتين وادّعى أنّه الباب، فلمّا أجابه الناس ادّعى الربويّة، وصار اليه رجل يقال له الحسن بن الفضل الخياط^{١٠} وصار يدعو الى التّجار ويزعم أنّه بابه، و امر الناس بالحجّ الى دار التّجار ففعلوا وطافوا بها اسبوعاً وحلقوا رؤوسهم. وكان التّجار والخياط يجمعون بين الرجال والنساء ويحملون بعضهم على بعض، فاذا ولدت المرأة من ابوها واخيها سمّوه الصفوة.

والحلّاجيّة اصحاب الحسين بن منصور الحلّاج، ظهر ببغداد سنة تسع وثلاثمائة وكان اعجمياً، وادّعى أنّه الباب، وظفر به الوزير على بن عيسى فضربه ألف عصا وفصل اعضاءه ولم يتأوّه، وكان كلّ ما قطع منه عضو قال:

وحرمة الودّ الذى لم يكن يطمع فى افساده الدهر

ماقدّ لى عضو ولا مفصل الاّ وفيه لكم ذكر

وامّا جابر بن حيان فأنّه من تلاميذ الصادق وعنه اخذ علم الكيمياء.

(٥)

أبو علي الحدّاد الاصفهاني*

و كتابه في أسماء المحدثين الذين سمع منهم باصبهان^١

«الشيخ الامام المقرئ المجوّد المحدث المعمر، مسند العصر، ابو علي الحسن بن احمد بن الحسن بن محمد بن علي بن مهرة الاصبهاني الحدّاد. شيخ اصبهان في القراءات والحديث جميعاً. وُلد في شعبان سنة تسع عشرة واربعمائة، وسمع في سنة اربع وعشرين وبعدها. سمعَ أبابكر محمد بن علي بن مُصعب التاجر، وأبا نُعيم الحافظ (فلعلّه سمع منه وقرّ بعير)، وأبالحسين ابن فاذه، ومحمد بن عبدالرزاق بن أبي الشيخ، وهارون بن محمد الكاتب، وأبالقاسم عبدالله بن محمد العطار، وأبا سعد عبدالرحمن بن أحمد الصفار، وعلي بن أحمد بن مهران الصحاف، وأحمد بن محمد بن بزّده المِلنجي، وأبابكر بن ريذه، والفضل بن محمد القاشاني، وأبا أحمد محمد بن علي بن سيويه المكفوف، وأبازر محمد بن ابراهيم الصالحاني، وعِدّة. وخرّج لنفسه معجماً باسمائهم، او لعلّه بتخريج ولده الحافظ المجوّد عبيدالله بن الحدّاد.

وتلا بالرويات علي عبدالله بن محمد العطار، وأبي الفضل عبدالرحمن بن أحمد الرازي الزاهد، وأحمد بن الفضل الباطرقاني، وأحمد بن بزّده، وتصدّر وأفاد.

*. دراسات تراثية (بيروت - ١٩٨٠م / ١٣٥٩ش): ١٢٧-١٤٣.

١. المتوفى سنة ٥١٥.

تلا عليه بالروايات أبو العلاء الحسن بن أحمد الهمداني وجماعة. وحدث عنه: السلفي، ومعمّر بن الفاخر، وأبو العلاء العطار، وأبو موسى المديني، وأبو مسعود عبد الرحيم الحاجي، وأبو الفتح عبدالله بن أحمد الخرقى، وأبو الفضل الطوسي خطيب الموصل، ومحمد بن عبد الواحد الصائغ، ويحيى بن محمد الثقفي، والفضل بن قاسم الصيدلاني، ومحمد بن حسن بن الفضل الأدمي، ومحمد بن أحمد المصلح الأديب، وعبد الرحيم بن محمد الخطيب، وأبو جعفر محمد بن اسماعيل الطرسوسي، و خليل بن بدر الرازي، ومسعود بن أبي منصور الحنّاط، ومحمد بن أبي زيد الكرّاني، وأبو المكارم أحمد بن محمد اللّبان، وخلّق خاتمتهم بالحضور أبو جعفر الصيدلاني، وبالإجازة عفيفة الفارقاتية، وحدث عنه بالإجازة أيضاً أبو القاسم بن عساكر، وأبوسعّد السمعاني، وأجاز لأبي طاهر الخشوعي، وما ظهرت له الإجازة في حياته. قال السمعاني: كان عالماً ثقة صدوقاً، من أهل العلم والقرآن والدين، عمّر دهرًا وحدث بالكثير، كان أبوه إذا مضى إلى حانوته ليعمل الحديد يأخذ بيد الحسن، ويدفعه في مسجد أبي نعيم. قلت: وكذلك كان يسمع منه، وقبله أخوه حمّد الذي روى الحليّة ببغداد.

قال ابن نقطة: سمع أبو علي من أبي نعيم موطأ القعنبى، ومسند الإمام أحمد، ومسند الطيالسي، ومسند الحارث الموجود سماعه، والسنن للبخاري، والمستخرج على البخاري، والمستخرج على مسلم لأبي نعيم، وكتاب الحليّة، والمعجم الأوسط للطبراني، ومسندات الثوري، وعوالي الأوزاعي، ومسند الشاميين، والسنن من كتب عبد الرزاق، وجامع عبد الرزاق ومغازيه، وغريب الحديث لأبي عبيد، ومقتل الحسين، وكتاب الشواهد، وكتاب فضائل الأربعة لأبي عبيد، وكتاب فوائد سمّويه، وفوائد أبي علي بن الصواف، والطبقات لابن المديني، وتاريخ الطالبين للجعابي.

وقال السمعاني: هو أجلُّ شيخ أجاز لي، رحل الناس إليه ورأى من العزِّ ما لم يره أحد في عصره، وكان خيراً صالحاً ثقة، وقد سمع من أبي نعيم من تواليفه: التوبة والاعتذار، شرف الصبر، ذم الرياء، كسب الحلال، حفظ اللسان، تثبيت الإمامة، رياضة الأبدان، التهجد، الإيجاز وجوامع الكلم، فضل على، الخطب النبويّة، لبس السواد، تعظيم الأولياء، السّعادة، التعبير، رفع اليدين، المُزاح، الهدية، حرمة المساجد، الجار، السّحور، الفرائض، في الاثنين وسبعين فرقة، مدح الكرام، مسألة ثم أورثنا الكتاب، سماع الكلیم، العقلاء، حديث الطير، لبس الصوف، الثقلاء، المحبين مع المحبوبين، أربعين الصوفيّة، قُربان المتقين، الأربعين في الأحكام، حديث النزول، في أن الفلك غير مدبّر، المعراج، الاستسقاء، الخسف، الصيام والقيام، قراءات النبي ﷺ، معرفة الصحابة، علوم الحديث، تاريخ اصبهان، الأخوة، العلم، المتواضعين، القراءة وراء الإمام، التشهد، حسن الظن، المؤاخاة، وعيد الزناة، الشهداء، القدر، الخلفاء الراشدين، وأشياء عدة سوى ذلك من الأجزاء والتواليف.

توفي مسنّد الدنيا أبو على الحدّاد في السادس والعشرين من ذي الحجة سنة خمس عشرة وخمس مائة، وقد قارب المائة، ودُفِن عند القاضي أبي أحمد العسّال بأصبهان.»

هكذا ترجم الذهبي لمؤلفنا في كتابه سير أعلام النبلاء، المجلّدة ١٢ من الاصل المحفوظ بمكتبة أحمد الثالث باستانبول، رقم ٢٩١٠، أخذنا هذه الترجمة عن مصوِّرة منه.^٢

٢. يقع هذا النصّ في ٣٠٣-٣٠٧ من طبعة شعيب الارنؤوط من الكتاب التي ظهرت بعد طبع مقالتنا هذه.

وأسهب السمعاني في سرد مرويات الحدّاد في ترجمته من كتاب التعبير^٣
فقال:

«أبو علي الحسن بن أحمد بن الحسن بن أحمد بن محمد بن مهرة الحدّاد
الاصبهاني من أهل اصبهان. كان شيخاً عالماً ثقة صدوقاً من أهل القرآن والعلم
والدين. قرأ القرآن، وعمر العمر الطويل حتّى حدث بالكثير ورحل الناس اليه و رأى
من العزّ مالم يره أحدٌ في عصره. وكان خيراً ديناً صالحاً. وكان والده إذا خرج إلى
حانوته ليعمل في الحديد يأخذ بيده ويدفعه في مسجد أبي نعيم الحافظ لسمع ما
يقرأ عليه فأكثر عنه حتّى صار بحيث لا يفوته شيء عنه، إلّا ما شاء الله.

سمع أبانعيم أحمد بن عبدالله الحافظ، وأبابكر محمد بن عبدالله بن ريدة الضبي،
وأبابكر محمد بن علي بن ابراهيم بن مصعب الأصبهاني، وأبالحسن أحمد بن
محمد بن الحسين بن فاذشاه الثاني، وأبازيد طلحة بن عبدالرزاق، وأبالقاسم
عبدالرحمن ابن أبي بكر محمد ابن أبي علي أحمد بن عبدالرحمن الذكواني،
وأبأحمد بن جعفر الفقيه، وأبالفتح علي بن محمد بن عبد الصّمد الدليلى، وأباسعيد
محمد بن عيسى التّبان، وأبأذر محمد بن ابراهيم الصالحاني، وأبأعمر عبدالوهاب بن
محمد بن مهرة، وأبأحمد محمد بن علي المكفوف، وأباطاهر محمد بن أحمد بن
عبدالرحيم الكاتب، وأبانصر الفضل بن محمد بن سعيد القاساني، وأبالحسن علي
بن القاسم المقرئ، وأبا الوفاء مهدي بن محمد بن أحمد البغدادي، وأبابكر محمد
ابن عبدالله بن يوسف بن شّمه، وأبالقاسم الفضل بن الحسين بن أحمد بن عبدالله ابن
هارون، وأبا علي الحسين بن عبدالله ابن منجويه الأصبهانيين، وجماعة سيّواهم.

رحل إليه النَّاسُ مِنَ الْأَمْصَارِ، وَكَثُرَ عَلَيْهِ طَلِبَةُ الْحَدِيثِ مِنَ الْأَقْطَارِ. كَتَبَ إِلَى

٣. التعبير في المعجم الكبير، لأبي سعد السمعاني، تحقيق منيرة ناجي سالم (بغداد - ١٩٧٥) ١: ١٧٧-١٩٢.

الإجازة بجميع مسموعاته مرّتين وخطّه عندي بذلك، وهو أجَلُّ شيخ أجاز لي ممّن علا سنده وكثُرَت رواياته، وحدّثني عنه جماعة كثيرة بِخراسان والعراق وما وراء النهر.

وكانت ولادته سنة تسع عشرة وأربعمائة. ووفاته في الرّابع والعشرين من ذي الحجة، سنة خمس عشرة بأصبهان.

وهذا تَبَّتْ مسموعات الشّيخ أبي على الحدّاد رَحِمَهُ الله:

منها كُتِبَ الإمام أبي نُعيم أحمد بن عبد الله بن أحمد بن إسحاق الحافظ التّي سمعها من مُصنّفها أبو على الحدّاد:

كتاب «الصّحيح المُخرَج على صحيح البخاري»، كتاب «الصّحيح المُخرَج على صحيح مسلم»، كتاب «التّوبة والتّصلُّ والاعتذار»، كتاب «الطّب»، كتاب «نعت الدّنيا» في جُزئين، كتاب «شرف الصّبر وأقسامه، والصّابرون وأقسامهم» كتاب «ذم الرّياء والسُّمعة»، كتاب «الحثّ على اكتساب الحلال والذّب عن تناول الحرام»، كتاب «صفة الجنّة»، كتاب «حفظ اللّسان»، كتاب «تثبيت الإمامة»، كتاب «صفة الغرباء»، كتاب «رياضة الأبدان»، كتاب «السّبق والرّمي»، كتاب «فضل التّهجد وقيام اللّيل»، كتاب «فضائل الأربعة»، كتاب «الإيجاز وجوامع الكلم»، كتاب «الخصائص في فضل علي» رضي الله عنه، كتاب «فضيلة العادليين مِن الولاة»، كتاب «خُطَب النّبي ﷺ»، كتاب «الرياضة والسّياسة»، كتاب «ذكر لباس السّواد وفضل قريش وبنى هاشم، والعباس»، كتاب «تعظيم الأولياء بالترحيب والتّقيل»، كتاب «فضيلة السّاعين الأبطال المُنفقين على العيال»، كتاب «الرّؤيا والتّعبير»، كتاب «رَفَعُ اليدين في الصّلاة»، كتاب «تجويز المُزاح»، كتاب «جواز قبول الهدايا»، كتاب «حرمة المساجد»، كتاب «ما كان يقرأ به في الصّلوات من السّور»، كتاب «فضل

الجار»، كتاب «فضيلة المُتَسَخِّرِينَ»، كتاب «الفرائض والسَّهام»، كتاب «لبس الصَّوف»، كتاب «الأربعين في الأحكام»، كتاب «مدح الكرم و شكر المعروف»، كتاب «الأربعين في التَّصوف» وهو على مذهب المحققين من المتصوفة، كتاب «الافتراق على اثنين وسبعين فرقة»، كتاب «الجواب عن قوله تعالى "ثمَّ اورثنا الكتاب"»، كتاب «إبراء الحكيم لإسماع الكليم»، كتاب «سجِّية العقلاء وفضيلة الثُّبلاء»، كتاب «فضل العالم العفيف على الجليل الشَّريف»، كتاب «حديث الطَّير»، كتاب «ذمُّ البغضاء والثقلاء»، «كتاب فيه بيان حديث النزول»، كتاب «إبطال قول من أثبت للفلك تدبيراً»، كتاب «المسرى والمعرّاج»، كتاب «الاستسقاء»، كتاب «الخسف والآيات»، كتاب «فضل الصَّيام والقيام»، كتاب «تثبيت الرُّؤية لله في يوم القيامة»، كتاب «تأميل الفرج»، كتاب «قراءات النَّبِيِّ عليه السلام»، كتاب «معرفة الصحابة»، كتاب «معرفة علوم الحديث» على كتاب الحاكم، كتاب «أخبار أصبهان ومن حدّث بها»، كتاب «الإخوة من أولاد المحدثين»، كتاب «العلم»، كتاب «قربان المتقين»، كتاب «حلية الأولياء» بتمامه، كتاب «منفعة المتواضعين ومثلية المتكبرين»، كتاب «إثبات القراءة خلف الإمام»، كتاب «التَّشهد بطرقه واختلافه»، كتاب «حسن الظَّن»، كتاب «الجواب عن المجترى على الغصب والمظالم والمجترى على الذَّنْب والمآثم»، كتاب «مؤاخاة الإخوان وفضيلة مُراعاة حقوق الخِلائن»، كتاب «تثبيت الإمامة وترتيب الخلافة»، كتاب «ذكر الوعيد في الزَّناة واللاطة»، كتاب «ذكر الشَّهداء وأسماء الشَّهداء»، كتاب «القَدَر».

وَمِنْ كُتُبِ أَبِي الْقَاسِمِ سَلِيمَانَ بْنِ أَحْمَدَ الطَّبْرَانِي:

كتاب «المعجم الكبير» له، سمعه الحدّاد من أَبِي بَكْرِ ابْنِ رِيْذَةَ عَنْهُ، كتاب «المعجم الأوسط»، سمعه عن أَبِي نُعَيْمٍ عَنْهُ، وكتاب «المعجم الصَّغير» له، سمعه من

ابن ريدة وأبي بكر ابن شمه عنه، وكتاب «مسانيد شعبة»، سمعه عن أبي عمرو عبد الوهاب عنه، كتاب «مسانيد الثوري»، سمعه عن أبي نعيم الحافظ عنه، كتاب «العشرة» له، سمعه من أبي نعيم الحافظ عنه، كتاب «فضائل العرب»، سمعه عن أبي نعيم عنه، كتاب ما وقع له عالياً من حديث الأوزاعي، سمعه من أبي نعيم عنه، كتاب «المناسك» له، سمعه من أبي نعيم الحافظ عنه، كتاب «الجود» له، سمعه من أبي نعيم الحافظ عنه، كتاب «مُسند الشاميين» له، سمعه من أبي نعيم عنه، كتاب «السّن المستخرجة من كتب عبدالرزاق»، سمعه من أبي نعيم عنه، كتاب «جامع عبدالرزاق» و «مغازي» له، سمعه من أبي نعيم عن الطبراني عن الدبري عنه، كتاب «الموطأ» لِمالك بن أنس، بروايته عن أبي نعيم الحافظ عن أبي القاسم الطبراني عن علي بن عبدالعزيز عن عبدالله بن مسلمة القعنبي عن مالك، وبرويته عن أبي نعيم عن أبي بكر ابن خلّاد النّصيبى عن محمد ابن غالب بن حرب عن القعنبي عن مالك ومن كُتب أبي القاسم بن سلام، صاحب «الغريب»:

كتاب «غريب الحديث»، كتاب «الشّواهد»، كتاب «مقتل الحسين»، كتاب «القضاء وآداب الأحكام»، سمع هذه الكتب أبو علي الحدّاد من أبي نعيم الحافظ عن أبي القاسم الطبراني عن علي بن عبدالعزيز عنه.

كتاب «مسند الحارث بن أبي أسامة»، سمعه من أبي نعيم الحافظ عن أبي بكر أحمد بن يوسف بن خلّاد النّصيبى عن الحارث. كتاب «المُسند الكبير» لأحمد بن حنبل، بروايته عن أبي نعيم عن أبي علي ابن الصّوّاف عن عبدالله بن أحمد عن أبيه. قيل: روى أبو نعيم أكثره عن القطيعي وبعضه عن الصّوّاف، كلاهما عن عبدالله. كتاب «الفوائد» لأبي علي الصّوّاف، بروايته عن أبي نعيم الحافظ عنه. كتاب «الفوائد» لمحمّد بن عاصم، بروايته عن أبي نعيم عن عبدالله بن جعفر عنه. كتاب «الفوائد»

إسماعیل بن عبدالله سَمَوِیَه، بروایتہ عن أبی نُعیم عن عبدالله بن جعفر. کتاب «التَّوْبَة» لأبى بكر ابن أبى عاصم، یرویه عن أبى طاهر ابن عبدالرحیم عن القَبَّاب عنه. کتاب «یواقیت الحکم» لأبى الحسین أحمد بن فارس، بروایتہ عن علی ابن القاسم عنه. کتاب «مسند أبى داود الطَّیَالِسی»، بروایتہ عن أبی نُعیم عن عبدالله بن جعفر عن یونس بن حبیب عنه. کتاب «تاریخ أبی معشر نجیح السَّندی»، بروایتہ عن أبی نُعیم الحافظ عن أبی حامد الصَّائغ عن یوسف بن یعقوب عن محمد بن بَکَّار بن الرِّیان عن المُصَنَّف. کتاب «تاریخ الرِّقَّیین وأهل حِرَّان» تصنیف أبی عروبة الحسین بن أبی معشر الحرَّانی، عن أبی طاهر ابن عبدالرحیم عن أبی بکر ابن المقرئ عن أبی عروبة. کتاب «السُّنن» لأبى مسلم إبراهيم بن عبدالله الکَشَّی، بروایتہ عن أبی نُعیم عن الفاروق بن عبدالکبیر الخطَّابی عنه، وبعضه رواية أبی نُعیم عن حبیب بن الحسن القزَّاز عنه. کتاب «ثواب الأعمال» لأبى الشیخ الأصبهانی، روايته عن أبی نصر الفضل ابن محمد بن سعید القاسانی عنه. کتاب «فوائد العراقيين» و «فوائد الأصبهانیين» لأبى الشیخ الحافظ، سماعه عن أبی طاهر ابن عبدالرحیم عنه. کتاب «التَّوَادِر» لأبى عبدالله بن محمد بن جعفر، بروایتہ عن أبی طاهر ابن عبدالرحیم عنه. کتاب «السَّنة الواضحة» المعروفة بـ«الصَّغیر» لأبى الشیخ الحافظ، روايته عن أبی ذَرَّ محمد بن إبراهيم الصَّالحانی عنه. کتاب «ذمُّ المُسکر» لأبى الشیخ، روايته عن أبی أحمد محمد بن علی بن مکفوف عنه. کتاب «الآحاد والمثنائی» تصنیف أبی بکر ابن أبی عاصم، بروایتہ عن أبی القاسم عبدالرحمن بن محمد عن القَبَّاب عنه. کتاب «التَّفسیر» فی أربعة مجلَّدات لإسماعیل بن أحمد الضَّریر، بروایتہ عن المصنَّف إجازة. کتاب «الأربعین» لأبى بکر محمد بن الحسین الآجرى، بروایتہ عن أبی نُعیم الحافظ عنه. کتاب «الطبقات» لعلی ابن المدینى، بروایتہ عن أبی نُعیم عن أحمد ابن بندار عن ابن طاوس عنه. کتاب «التَّفسیر» عن

إسماعيل بن أبي زياد عن جُوَيْرٍ، سماعه عن أبي الحسن علي ابن المُقَرِّء عن أبي بكر محمد ابن القاسم عُمر بن خزر الصّوفي الهمداني عن أبي إسحاق إبراهيم ابن محمد بن الحسن بن فيرة الطّيان عن أبي عبدالله الحسين بن القاسم الزّاهد الأصبهاني عن إسماعيل بن أبي زياد الشّامي عن جُوَيْرٍ عن الضّحّاك عن ابن عباس. كتاب «تاريخ الطّالبيين» وفيه أسماء من روى من أهل بيت رسول الله ﷺ من أولاد علي بن أبي طالب رضی الله عنه، تصنيف أبي بكر محمد بن عمر الجعابي الحافظ، بروايته عن أبي نُعيم أحمد بن عبدالله الحافظ عن المصنّف أبي بكر الجعابي. جزء حسن عال من «حديث أبي مسعود أحمد الرّازي»، بروايته عن أبي نُعيم عن عبدالله بن جعفر عنه. كتاب «صحيفة هَمّام بن مُنَبّه»، سمعه عن أبي نُعيم أحمد بن عبدالله، وهي من جمعه، عن أبي القاسم الطّبراني عن الدّبري عن عبدالرزاق عن مَعْمَر عن هَمّام.

فهذه الكتُب والأجزاء التي عرفتُها من مَسْموعاتِ أبي على الحدّاد.

وورد ذكره وترجمته أيضاً في كثير من المصادر الاخرى نذكر منها:

المتنظم ٩: ٢٢٨، تاريخ الاسلام للذهبي، وفيات سنة ٤٥١٥هـ، العبر ٤: ٣٤، معرفة القراء الكبار ١: ٣٨٢-٣٨٣، المشتبه ٢: ٦١٨، التبصير ٤: ١٣٢٦، عيون التواريخ ١٣: ٤٠٢، غاية النهاية ١: ٢٠٦، شذرات الذهب ٤: ٤٧، الرسالة المستطرفة: ٢٦، فهرس الفهارس ٢: ٦١١.

أمّا كتابه في «أسماء المحدثين الذين سمع منهم باصبهان وغيرها»، وهو الذي سمّاه الذهبي معجماً، فيقع في ثلاثة أجزاء لا أعرف منها الا الجزء الاول الذي احتفظت به مخطوطة دارالكتب المصريّة، وهي نسخة قديمة وصفت في فهرست

مخطوطاتها، المجلد الاول: مصطلح الحديث: ۲۹۷-۲۹۸ (القاهرة - ۱۳۷۵). وفي مايلي نصّ هذا الجزء على أساس هذه النسخة الوحيدة. مشفوعاً بما نعرفه عن كلّ واحد من المذكورين فيه. والله المعين.

يتبع^۵

۵. دفتر دوم دراسات تراثية که باید باقیمانده این مقاله مشتمل بر متن رونویسی شده معجم ابوعلی حدّاد اصفهانی در آن به چاپ می‌رسید در آن سال‌های شدت جنگ داخلی لبنان ظاهراً هرگز منتشر نشد. نسخه مقاله و متن بازنویسی شده در اوراق قدیم نویسنده نیز تا این زمان یافت نشده که احتمالاً او نسخه‌ای برای خود نگاه نداشته بود. آن چه در آن اوراق دیده شد تصویر نسخه دارالکتب از این معجم بود که عیناً در صفحات آینده گذاشته می‌شود.

PL

بہار

مجلس

مقدم

الله صلى الله عليه وسلم ارفع من نور العرش هـ و باسناد غياث من ممالك
 عن رسول الله صلى الله عليه وسلم قال اذا بلغ المؤمن ما من سنة فانه اسأله
 الله في الارض كتب له الحسنات وتوفي عنه السيئات هـ
ح روى ابو الفرج محمد بن عبد الله بن فضال عن محمد بن جعفر البرازي
 ان من حفظه انما انكر القباب املا واما حاضرنا ابو بكر بن عاصم
 بن عبد الله بن محمد العيسى المعروف بابن ابي شيبه ما ابو سفيد وبيع
 ابن ابراهيم بن ابي اسلم بن سعد بن ابي اسلم بن عبد الملك بن عبد الله بن
 مالك سمعت جند بن عبد الله الحنفي يقول سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم
 يقول اما فطر على الخوض قال الشيخ صحيح موقوف عليه وياه جميعا عن
 ابني ابي شيبه **ح** روى ابو احمد محمد بن عثمان بن حبيب
 بن عبد الله بن شبيب الملقب بالمؤدب ما ابو محمد بن حبان ما ابو اسحاق بن
 ابن شريك بن الفضل بن خالد بن خليف بن شريك الاسدي الوالي الكاهلي ما
 احمد بن عبد الله بن يوسف بن ابي الكوفي ما من عن عن يحيى بن سعيد بن محمد
 بن ابي هريرة التيمي عن علقمة بن وقاص الليثي قال سمعت عمر بن الخطاب يقول على
 المنبر سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول يا ايها الناس انما نالوا بالنيات واما
 لا من في ما ابوي الحديث هـ **ح** روى ايضا ما ابو الفتح املا ما ابو
 جعفر محمد بن ابي القاسم بن ابي الوليد الطائفي باسناد عن موسى بن ابي
 اسحق عن ابي عبد الله صلى الله عليه وسلم قال لو علمون ما اعلم الخوفا لم يأتوا ليعلموا هـ
ح روى ابو محمد محمد بن علي بن الحسن بن الجوزي الملقب امام الجامع
 ما ابو محمد محمد بن ابي الهيثم بن ابي رافع بن ابي جعفر بن ابي الهيثم بن ابي رافع
 الحسن بن عبد الله بن رجاء بن ابي رافع بن ابي رافع بن ابي رافع بن ابي رافع

[illegible]

ابن جوصايد منسوبة الى النبي همام بن عبد الملك الملقب بابن عمه بن اسماء بن
 عيسى بن احسان بن المصالح عن مسلم بن عيسى قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 طاب العلم من فضة علي بن مسلم **احسن** **بر** السبع ابو الحسين
 ابن عمر بن احمد بن علي بن الحسن بن زيد بن جابر بن ابي العباس عليه في الجامع ما
 محمد بن ابي هاشم بن علي بن ابي محمد بن احمد بن محمد بن اسماعيل بن زيد بن ابي هاشم بن
 ما الفضل بن عباس بن علي بن محمد بن علي بن عمر بن ابي العباس عليه في الجامع ما
 كالسواشره الخمر ولا تقود وامر ضاهو ولا تستنذ واجازهم فان سار
 الجهر بن يونس بن القدر مسود وحمته مخرق عنائه مدح لسانه على جد
 بسيل الجاهة على بطيه يقدرون كل من رآه **ح** **بر** ما اليريف
 ابو المعالي محمد بن محمد بن زيد بن الحسن بن زيد بن جابر بن ابي العباس عليه في
 الجامع ما عبد الله بن محمد بن عبد الله بن محمد بن عبد الله بن عبد الله بن عبد الله بن
 محمد بن يونس بن محمد بن علي بن ابي هاشم بن محمد بن علي بن جابر بن ابي هاشم بن
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
ح **بر** ما السبع ابو مسلم محمد بن علي بن محمد بن الحسن بن محمد بن زيد بن ابي هاشم بن
 الخوي بن ابي محمد بن ابي هاشم بن علي بن ابي هاشم بن علي بن ابي هاشم بن علي بن ابي هاشم بن
 قال سمعت ابا سليمان النخعي يقول قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم
 البينان **ح** **بر** ما السبع ابو مسلم محمد بن علي بن محمد بن الحسن بن محمد بن زيد بن ابي هاشم بن
 ولقد جعلت الفواد محمد بن علي بن ابي هاشم بن علي بن ابي هاشم بن علي بن ابي هاشم بن
 فالجهر بن يونس بن القدر مسود وحمته مخرق عنائه مدح لسانه على جد
ح **بر** ما السبع ابو مسلم محمد بن علي بن محمد بن الحسن بن محمد بن زيد بن ابي هاشم بن
 ابن يوسف بن محمد بن علي بن ابي هاشم بن علي بن ابي هاشم بن علي بن ابي هاشم بن
 ابو حنيفة بن محمد بن علي بن ابي هاشم بن علي بن ابي هاشم بن علي بن ابي هاشم بن

سبع

[illegible]

واراد بياؤه الكبرية المستسكن منها الجبل عتود
 قال نفقته على حالي فان بقصر خاني هـ ———— هذا ابو بكر محمد بن
 احمد بن محمد بن الحسن بن احمد بن محمد المديني المعروف بالاخوين قراه عليه السلام
 بالبصرة محمد بن احمد بن الحسن بن علي الطاهري المديني ابو جعفر محمد بن عياش
 ابن ادريس بن ابي الحسن بن علي بن حرب الطاهري ما وليع عن ابي الربيع عن الحسن بن
 عبد الرحمن بن شمس قال قال ابو النضر صلى الله عليه وسلم لا تسالوا اياه فاما
 ارا عطيتها عن مساله ركلت لها دارا عطيتها عن غير مساله اعطيت عليها
 ارا عطيتها عن مساله محمد بن علي الحولندي قد عمر علينا احاطا ابا ابو
 عبد الله محمد بن الفضل بن خليفة القوافض طاهري في داره واه عليه من
 اصله ابا ابو القول بن احمد بن محمد بن الحسن الطاهري سنة ثمان واربعمائة
 ما الربع من سلمان بن الشافعي عن مالك عن عبد الله بن زياد عن ابن عوف بن
 الله صلى الله عليه وسلم قال ان لا ينادي بليل فاحملوا واشربوا حتى ينادي اني ام
 مكتوم ———— هذا ابو سعد محمد بن احمد بن محمد بن ابراهيم بن سبط ابي
 اني كبر من ردي به الحافظ وراه في المسير الجامع بالوكبر في الحافظ بالابر
 احمد بن سحاق بن علي بن خالد المديني ما الحسن بن ابي الحكم الحصري ما حسن بن حسين
 العربي ما ابو هريرة بن ابي عن المنهال بن عمرو عن نضر بن حبيب عن جندب
 ابن ابي عن ابي النضر بن علي بن عبد الله بن علي بن ابي اسحاق بن ابي اسحاق
 علي بن رستم بن ابي فاطمة بن سيدة نساء اهل الجنة ———— هذا الفقهاء
 ابو سعد محمد بن علي بن محمد بن ابي الهادي قد عمر علينا ما ابو عبد الله احمد بن محمد بن احمد

[illegible]

[illegible]

ابن عمر بن العاص عن النبي صلى الله عليه وسلم قال ان الله لا يعطي العلم ان
 يتروعه ابراعا واكثر بعضه بعضا اعلموا جاذ اطر من عالم حدثت ربي
 جمال فسيلوا فانوا انوار علم فاضوا وفاضوا بسم الله
 ابو يعمر بن حمره الله ما عبد الله من جعفر بن محمد بن فارس بن احمد بن موسى
 الضبي بن الهيثم بن سنان بن الوليد بن محمد بن عثمد بن محاضر بن المديح والوا
 ما سليمان بن مهران بن عيسى بن زيد بن وهب الجعفي عن عبد الله بن مسعود
 قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم وما اصابوا من الصدوق ان حلوا اصاب
 جميع في بطن امه ان خير يوم ما قال محاضر ان بعد ليلة لم يكون علفه مثل ذلك
 الحديث بسم الله
 ما دشاه ان ابو القاسم سليمان بن احمد بن ابي المحي الطبراني ما على عبد العزيم ما
 القضي عن مالك وما الطبراني ما بكره من الامام ابي ما عبد الله بن يوسف
 احرا ما لك عن حبيب بن عبد الرحمن عن حفص بن غاصر عن ابي سعيد الخدري
 عن ابي هريرة قال قال رسول الله صلى الله عليه وسلم سبعة يظلهم الله في
 ظله يوم لا ظل الا ظله امام عادل وساب نسا عباده لله وخاله لله
 خالبا فاضت عنه ورجل دعتة امرأه وان حسب وجمال وقال ان
 اخاف لله ورجل صدق بصدق واحفاه احيا لا يعلو سماه ما يهو بمهنة
 ورجل كان فله معلوما بالمسجد اذا خرج منه حتى يعود اليه ورجل كان
 في الله اجتهتا على ذلك وفرا عليه بسم الله
 حمر بن الهيثم بن ابراهيم بن احمد بن محمد بن يوسف بن مودة المسجد في المرقى
 ما ابو الحسن بن عبد الوهاب بن الحسن بن الوليد الحلابي بن ابو القاسم بن احمد
 بن محمد بن اسماعيل بن محمد بن ابي ما احمد بن عبد الواحد بن عبيد الله بن سنان

بسم الله

سُلَيْمَانُ بْنُ أَبِي قُرَيْبٍ أَمْسَلَهُ نَوْعُ عَلَى الْإِسْرَافِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ كَبِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
 عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا يَأْدُو
 صَاحِبُ الْفَرْسِ وَصَاحِبُ الدَّابَّةِ وَصَاحِبُ الْبَيْتِ أَحَبُّ إِلَيَّ
 زَيْنُ أَخْبَرَنِي مُحَمَّدُ بْنُ سَلَامَةَ أَنَّ الْإِسْرَافَ مُحَمَّدُ بْنُ هِشَامٍ عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ
 أَنَّ الْإِسْرَافَ مُحَمَّدُ بْنُ زَيْدٍ عَنْ جَسَّاسِ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِي طَالِبٍ
 كَحْيَا الْإِسْرَافَ مُحَمَّدُ بْنُ أَبِي الْمِقْصِلِ عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سُلَيْمَانَ الطُّيَالِيقِيِّ
 عَنْ عَنِ يَتَاغِي أَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبْدِ جَبْرَةَ أَنَّهُ سَمِعَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَنَّهُ
 الَّذِي يَفُوقُهُ صَلَاحُ الْبَصَرِ كَمَا قُتِلَ أَهْلُهُ وَمَالُهُ
 أَبُو الْبَاقِاسِ أَحْمَدُ بْنُ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي الْوَلَاءِ عَظَا الْقُتَيْبِيِّ الْحُسَيْنِيِّ الْوَلِيِّ الْمَلِيقِيِّ عَلِيًّا
 سَالِ الْوَسَّاحِ مُحَمَّدُ بْنُ عَلِيٍّ عَنْ أَحْمَدَ الْمَعْرُوفِيِّ بِالْعِرَاقِ الْحَافِي بِاللَّيْثِ الْإِسْرَافِ مُحَمَّدُ بْنُ
 ابْنِ الْحَلِيمِ الْفَرَّغَانِيُّ بِرِيعَانَهُ سَاجِدُ نَصْرٍ طُورُ الْوَلِيِّ صَاحِبُ رَسُولِ اللَّهِ
 صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَسْتُ مَعَ الْإِسْرَافِ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عَنْهُ بَتُولُ السَّقَطِ
 مِنْ بَيْتِ السُّوْطِ قُتِلَ عَنْ جَوَادِيٍّ بَرِيعَتُهُ وَدَعَا لَهُ فَعَلَّ مَا حَقَّقَهُ اللَّهُ
 عَنْ عَمْرِو بْنِ مَرْثَدَةَ عَنْ أَبِي الْوَلَاءِ عَنِ الْوَلَاءِ عَنِ الْوَلَاءِ عَنِ الْوَلَاءِ عَنِ الْوَلَاءِ عَنِ الْوَلَاءِ
 وَيَا سَلَامَةَ نَادَاهُ قَالَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اللَّهُ تَعَالَى لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ
 لَمْ يَلَهُ حَصْنِي قُرْبُ خَلِّ حَصْنِي أَمِنْ عَنِّي عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ كَبِيرٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ
 مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ الرَّحْمَنِ عَنْ لُؤْلُؤِ بْنِ الشَّرِيطِ عَنْ سُلَيْمَانَ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ
 ابْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ مُحَمَّدٍ وَهُوَ أَنَّ الْإِسْرَافَ مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ أَحْمَدَ الصَّاحِبِ سَاجِدُ
 كَحْيَا الْإِسْرَافَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِي طَالِبٍ عَنْ أَبِي طَالِبٍ
 عَنْ أَبِي هُرَيْرَةَ عَنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ لَا يَأْدُو الْإِسْرَافَ مُحَمَّدُ بْنُ أَحْمَدَ

(۶)

آشنایی با اثری از افضل الدین محمد ترکه اصفهانی*

حضور یکی از دوستان فاضل روحانی^۱ در قم مجموعه‌ای دیده شد به قطع رحلی، به نستعلیق و شکسته نستعلیق راسته و چلیپا، که بخشی از آن در فاصله میان ۱ ذق - ۱۰۷۰ تا ج ۱ - ۱۰۷۲ در فرصت‌های گوناگون (و از جمله رساله‌ای در ۷ ذح - ۱۰۷۰ در اوچین در خانه لاچین‌بیک)، و بخشی در دهه دوم قرن دوازدهم (و از جمله رساله‌ای در ۳ ج ۱ - ۱۱۱۷ در دارالسلطنه اصفهان «هنگامی که کاتب در خانه نواب مستطاب معلى القاب عالی جاهی امیرالامراء العظام اعتماد الدولة العلیة الخاقانیه دام ظلّه السامی اقامت داشت») تحریر شده و چنین می‌نماید که کاتبان هر دو قسمت از منشیان دیوان صفوی بوده‌اند، با بندی در میان به خطی نوتر مورخ ۱۱۲۶، دارای پیرامون پنجاه رساله فلسفی و عرفانی و ادبی و کلامی (از جمله چند اثر کمیاب و یکی دو رساله که برای نخستین بار می‌شناسیم)، با فهرستی در آغاز نسخه از بیشتر آنها به خط عبدالرزاق بن علی رضا اصفهانی حایری همدانی در ۹ شعبان ۱۳۴۱ این چنین:

۱. رساله در شرح دعاء رؤیت هلال از دعا‌های صحیفه سجاده، از شیخ بهایی.

*. وحید ۱۳ (۱۳۵۴): ۵۲۴-۵۲۹.

۱. آقای سیدحسن طاهری خرم‌آبادی از مدرسان حوزه قم.

۲. رساله الامانه، از خواجه طوسی.
۳. رساله فی البداء واللوحین.
۴. رساله فی خلق الله تعالی.
۵. رساله میر محمد هاشم در وحدت وجود، تحریر ۱۰۷۱. آغاز: «من افادات سید الفضلاء والمتألهین سید العرفاء والمحققین میر محمد هاشم - بدان که در مشرب وحدت وجود نسبت ممکنات به وجود حقیقی یعنی به حضرت واجب الوجود جل و علا همچو نسبت انتزاعیات نفس امریه است...».
۶. رساله فی القدر، از معین الدین محمد بن صفی الدین عبدالرحمن، که نسخه‌های آن در مجلس و جاهای دیگر هست. مورخ ۲۸ ذق ۱۰۷۱.
۷. شرح رساله عقل خواجه، از دوانی.
۸. بندی از کشف در تفسیر آیه «وان کنتم فی ریب مما انزلنا...».
۹. رساله انموزج دوانی.
۱۰. رساله علم النفس خواجه طوسی.
۱۱. رساله فی عدم الخوف من الموت، از ابن سینا.
۱۲. جواب سؤال ابوسعید ابوالخیر، از ابن سینا.
۱۳. رساله فی تعریف الکلی. همان شماره ۶ مجموعه ۱۷۰۱ مجلس از شمسای گیلانی (مهرست ۹: ۲۳۹). آغاز: «اعلم ان المحققین من المنطقیین عرفوا الکلی بمالا یمتنع شرکنه بین کثیرین...».
۱۴. رساله فی اثبات الواجب. همان شماره ۷ مجموعه ۱۷۰۱ مجلس از شمسای

گیلانی (فهرست ۹: ۲۳۹). آغاز: «بسمله لوکان فی عالم الوجود واجبان بالذات - العیاذ بالله تعالی - لوجب...».

۱۵. رساله فی علمه تعالی، از عبدالحکیم.

۱۶. اوصاف الاشراف خواجه، تحریر ۱۰۷۱.

۱۷. مکاتیب شرف الدین یحیی.

۱۸. مکاتیب عارف/سرار خواجه محمد دهلدار، مورخ شهر شوال ۱۰۷۱.

۱۹. الجمع بین رأیی الحکیمین افلاطون و ارسطو.

۲۰. الفصول فی الاصول خواجه.

۲۱. مبادی فارابی. آغاز: «المبادی التي بها قوام الاجسام و الاعراض ستة اصناف...».

۲۲. مقصد اقصى عزیز نسفی، مورخ ۲۷ ج ۱ - ۱۰۷۲.

۲۳. اثبات مقارقات فارابی. آغاز: «قال: المفارقات اربع مراتب مختلفة الحقائق...».

۲۴. مقالة فی العقل همو. آغاز: «اسم العقل (يقع) على اشیاء كثيرة...».

۲۵. مقالة فی العقل على رأی افلاطون، اسکندر افرویدیسی.

۲۶. مقالة فی النفس وغيره، از ارسطو.

۲۷. رساله فی انتفاخ الصور بعد الموت.

۲۸. خطبة الشيخ الرئيس فی ذات الباری وصفاته.

۲۹. رساله افلاطون فی رد من قال ان الانسان يتلاشى و يفنى.

۳۰. رساله فی الرؤیا، افلاطون.
۳۱. فی مبادئ الكل على رأى ارسطاطاليس.
۳۲. تعليقات فارابی.
۳۳. مقاله فی المبحرک الاول، سجستانی.
۳۴. رساله فارسی در منطق، در ۴۲ گفتار. آغاز: «بسمله - سپاس و ستایش آن را که به ستودن سزااست و بر بخشیدن و بخشودن توانا و...».
۳۵. رساله فی رموز مسائل الحکمة، از نجم الدین عبدالغفار قزوینی.
۳۶. رساله وجود ملا رجب علی تبریزی.
۳۷. ترجمه فصل نخستین از سیزده فصل سخنان هرمس الهرامسه ادریس. تحریر ۷ ذح - ۱۰۷۰ در اوچین در خانه لاجین بیک.
۳۸. رساله احمد بن مسکویه عن الجاحظ فی الوصایا و آداب الملوک.
۳۹. وصية افلاطون فی تأديب الاحداث.
۴۰. مقاله ثاوفرطس لحجج ارسطو فی ما بعد الطبیعه.
۴۱. مکاتیب عین القضاة.
۴۲. رساله فی تحقیق معنی الوجود شمسی گیلانی. همان اثبات الواجب شماره ۴ مجموعه ۱۷۰۱ مجلس (فهرست ۹: ۲۳۷-۲۳۸)، تحریر ۳ ج ۱ - ۱۱۱۷ در خانه وزیر اعظم.
۴۳. رساله معادیه، از محمد مقیم بن کمال الدین حسین استرآبادی حسینی در حیدرآباد هند بنام سلطان عبدالله قطب شاه.

آغاز: «بسمله. بهترین کلام در هر مرام ذکر ملک علامی است که رشحه‌ای از بحر رحمت او مطلقاً اشتعال نار عذاب است...»

اما بعد در نظر ارباب بصیرت و بر بصر اصحاب سیرت پوشیده نیست که مقصد اقصی و مطلب اعلی از خلق اشیا و ایجاد انسان معرفت است چنان که حق سبحانه و تعالی فرموده «كنت كنزاً مخفياً... فخلقت الخلق» تا حقیقت مرآت معرفت اصول دین و وصول به اعتقادات شرع مبین را از روی اذعان و یقین حاصل کند و چون حقیقت معاد و حشر اجساد از جمله ضروریات ایمان است و تحقیق آن در نهایت دقت و اشکال، چنان که بسیاری از مردمان صاحب فطرت در تحقیق آن عاجز و قاصرند و کثیری به ورود شبهه‌های سخیفه متزلزل خاطر گشته‌اند مدتی بود که این عبد اقل ابن کمال الدین حسین محمد مقیم الحسینی الاسترآبادی را با کمال قصور در فکر و نهایت خمول در ذکر به خاطر رسیده بود که رساله‌ای در این باب تقریباً للمرام و تسهیلاً للانام من الخاص والعام در کمال توضیح و نهایت تنقیح تألیف نماید که وصول به مطالب آن نزد اهل ایمان سهل الحصول باشد و شبهه‌هایی که بعضی مخالفین از قصور در فهم این مقام وارد نموده‌اند به توفیق الهی به اوضح وجهی تزییف نماید. و درین ولا چون به عون الهی و به عنایت بلانهایت پادشاهی گذار مخلص در بلدة طيبة حیدرآباد فضیلت بنیاد صانها الله عن الخلال والافساد که خاکش عبیر آمیز و هوایش عطر انگیز است افتاد از مبدأ فیاض الهام بشارت ارتیاض به گوش جان این بی بضاعت قلیل الاستطاعت رسید که آن رساله مرکوز را درین مقام کثیرالفیض آغاز نموده، به انجام باید رسانید و از لباس ذهنی به وجود خارجی جلوه‌گر ساخت و مضامین آن را که بهتر از درشهور است تحفه دربار فلک قدر ملک اقتدار گردانید. فقیر از بشارت این الهام که امتثال آن از دو جانب لازم بود دامن انقیاد را در میان جان

محکم ساخت و به انجام مأمور پای ثبوت مستحکم نمود و دیباچه آن را کما امرنا مرشح و موشح به اسم سامی و القاب گرامی اعلی حضرت... سلطان عبدالله قطب شاه... گردانید. امید که قبول طبع سلیم و مقبول عقل فهیم آن سایه لطف اله گردد تا همچو خورشید مشهور آفاق شود. و توقع از ارباب اولوالالباب آن که به نظر مرحمت اصلاح سهوی که طبیعت ثانیه انسان است می‌نموده باشند. و این رساله مشتمل است بر تبصره و مطلبی و فصول و تکمله و خاتمه...».

۴۴. نان و حلوائ شیخ بهایی.

۴۵. رساله برهانیة نوریه شمسای گیلانی در علم باری.

۴۶. رساله لمن یعلم من هو و ما هو، وفی ذکر وصف العالم و تکونه، که در غرة ذیقعه ۱۰۷۰ به تحریر آن آغاز شده است.

۴۷. رساله الشیخ الیونانی فی بیان عالمی الروحانی و الجسمانی.

۴۸. منشآت واعظ قزوینی.

۴۹. پراکنده‌ها. از جمله دیباچه‌ای من افادات طبع شریف آقا حسین خوانساری.

۵۰. بندی «من افکار سلطان العلمایی آقا حسین خوانساری» با رقم محمد فاضل طباطبایی الخادم الطیب فی محرم من شهر سنة ۱۱۲۶.



در میان پراکنده‌ها و بندهایی که جابه‌جا در میان رسائل این مجموعه گذاشته و نگاشته شده دو بند از دو اثر مهم و کمیاب دیده شد:

یک. بندی به نقل از قطب الدین محمد بن حسین کیدری نگارنده:

أ. مباحج المہج فی مباحج الحجج به فارسی.

ب. انوار العقول من اشعار وصى الرسول، به عربی، که نسخه آن کمیاب نیست.

ج. حدائق الحقائق فی فسر دقائق احسن الخلائق، شرح نهج البلاغه، که چهار نسخه از آن می‌شناسیم:

۱. نسخه آقای کمالی در همدان (میکروفیلم ۳۰۳۳ دانشگاه) به نسخ محمد ابی الحسین بن محمد قصار در اواخر رمضان ۶۴۵ در ۲۶۸ برگ که آقای دانش پژوه آن را در مقاله خود پیرامون همین کتاب در نامه آستان قدس ۷: ۱۱ - ۱۸ و فهرست میکروفیلم‌ها ۲: ۳۶ و نشریه نسخه‌های خطی ۵: ۳۸۵ شناسانده است.

۲. نسخه شماره ۲۴۲۵۲ (۱۰۶ فهرست) کتابخانه اوقاف بغداد مورخ ۷۳۹ در ۳۷۹ برگ، و تمام است (فهرست المخطوطات العربیه فی مکتبه الاوقاف العامة فی بغداد ۴: ۴۰۴).

۳. نسخه شماره ۸۱۸ کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی در قم به نسخ سده ۷ و ۸ در ۲۱۴ برگ، انجام افتاده (فهرست کتابخانه ۳: ۱۹ - ۲۰).

۴. نسخه روضاتی در اصفهان به نستعلیق محمد شریف بن علی رضا مازندرانی در جمعه عشر اول صفر ۱۰۴۹ (فهرست میکروفیلم‌ها ۲: ۳۶).

بند مورد سخن باید از همین حدائق او برداشته شده باشد. در جنگ شماره ۳۵۲۵ میکروفیلم‌های دانشگاه (فهرست میکروفیلم‌ها ۲: ۱۶) نیز بندی از همین کتاب هست.

دو. بندی به نقل از خواجه افضل الدین محمد ترکه اصفهانی دانشمند قرن نهم، کشته شده به سال ۸۵۰ و مترجم ملل و نحل شهرستانی به فارسی (سرگذشت او

در *ریحانة الادب* ۱: ۴۱۲ و پیش گفتار چاپ همان ترجمه و منزوی ۲: ۱۷۲۵)، برگرفته از شرح او بر قصیده برده بوصیری به فارسی.

این نقل از این رو که آگاهی مفیدی درباره اثری یاد نشده از افضل الدین ترکه به دست می‌داد مغتنم بود. خوشبختانه اخیراً نسخه‌ای از این شرح به نسخ سلیمان بن مولانا مبارک بن ابراهیم تفریشی از سده ۹ و ۱۰ در ۱۷۳ برگ به کتابخانه مرعشی در قم انتقال یافته که برای آشنایی بیشتر با این اثر و نمودن شیوه نثر آن به نقل آغاز و انجام و بندی از متن کتاب مبادرت می‌رود.

این شرح را ترکه در روزگار فرمانروایی ابوالفتح ابراهیم سلطان (فرزند شاهرخ و نواده تیمور، فرمانروای فارس از ۸۱۹ تا ۸۳۸ و درگذشته در این سال) و به نام او نوشته و در دیباچه از وی ستایشی طولانی آورده است.

آغاز: «بسمله. اللهم صل علی محمد ناظم الرساله والايمان... لطایف حمد که نسایم تبجیلش شمامه مشام حورعین باشد و شمایم تنزیهش چهره‌گشای ریاحین بهشت برین، نثار بارگاه پادشاهی که مدرک دقیق شعر از دریافت منظوم عموم آلاء بی‌انتهاش در بسیط هیمن «لاتحصوها» منسرح و مشعر سریع فهم از وافر ثنای کاملش به تخفیف تلخیص «لا احصى ثناء علیک» منسرح...»

(۲ پ) و بعد چنین گوید جلوه ده محاسن این حورا و چهره‌گشای این غره غراء، الفقیر الی رحمة واهب الامانی افضل الدین بن صدر الدین ترکه اصفهانی ایقظ الله من نومة الغفلات والهمه الهدایة طریق النجات که بر رأی مقتبسان مشکوة یقین و مهتدیان براهین عقل متین واضح ولایح است که مقصود از آفریدن عالم و غرض از برگزیدن خاتم، در عنصر نبوت اشتمال و پیکر رسالت احوال خاتم انبیاء (علیه صلوات فاطر السماء) منحصر... هر آینه اهتدا به مدایح هدایت

روایحش که گلشن ناز کز و بیان ملایک است بلندترین معراجی است که مطاع
همت بلند به عرش افتخارش گمارند و عالی ترین مرقاتی که معارج آمنین معین
دارند چه اگر فوز به مرام مهمام دنیوی است کلید امیدش در دست خدام عالی مقام
این دولت سراسر است و اگر نیل مفاخر درجات اخروی است (۳) مفتاح گشادش در
کف عواطف عاکفان این همایون بنا.

بیت

گشاده دید در امن و عافیت بر خود کسی که چشم برین خرم آسان دارد
بنابرین لطایف ایبات بلاغت آیات قصیده کواکب دریه بردة النبویه امام الکلام
زبدۃ الاصفیاء صفوة الاولیاء شرف الدین ابو عبدالله محمد بن سعید البوصیری
تغمده الله برضوانه مشتمل بر مدایح اوصاف محاسن اشراف حضرت رسالت پناه -
علیه صلوات الله - که از دقت معانی و بدیع بیان، برهانی است از دلایل اعجاز و
در تلخیص الفاظ و جزالت مبانی، تبیانی بر ایضاح فؤاد و کفایت و ایجاز ..

بیت

آن نامه‌ای که نام تو عنوان آن بود جبریل را میامن آن حرز جان بود
یواقیت خزانه افتخارش از صندوق منظوق عربی انجلا داده و دُرّ مفاخر
اسرارش از صدف الغاز تازی گشاده، نثار مجلس همایون حضرت خلافت پناه
گردانید و به این وسیله صدای دعایی به آسمان سلطنت و جلال رسانید. آری:

بیت

نزدیک تو چه تحفه بیاریم از نقود
در دست ما همین دعوات است والسلام

تا معتکفان بارگاه فلک اشتباه ضمیمه دیگر فتوحات ستایش آیات حضرت اعلیٰ کشورگشایی نمایند یعنی (۴پ) پادشاه کامکار مستعبد سلاطین رفیع مقدار مغیث السلطنة والخلافة والدين ابوالفتح ابراهیم سلطان خلدالله ملکه و خلافته و اوضح على العالمين مفاخر رحمته و رأفته...».

انجام [۱۷۳ر]: «... و اگر چمن آرای این حدیقه زهرا را به من راحت از آن خلط زمن خلعت استراحت بخشیده درد بی دوی این ممتحن بی عنا را از گرد آستان سدره نشان مفرح فرحی ارزانی فرمای.

شعر

ای رحمت تو دایهٔ اولاد بوالبشر ما را اگر چه هیچ نیارزیم هم بخر
الحمد لله اولاً و آخراً والصلاة على رسوله باطناً وظاهراً».

نمونه‌ای از متن کتاب [۶۰ پ]:

«فان فضل رسول الله ليس له حدّ فيعرب عنه ناطق بفم

از مناقب و مفاخر بی هنجار و محاسن و محامد بی شمار حضرت خاتم پناه -
علیه صلوات الله - به ضابط اجمالی اختصار نمودن و از گلستان تعدادش اقتطاف
گل امید ناکردن به دلیلی که بر امتناع اتیان به مأخذ تفصیل آن دلالت کند احتیاج
دارد. لاجرم چهره بیان باین نوع برهان زیور افشان داشت که اگر از کوثر مآثر
نامحصورش شبنمی در کام اکنفا چکانید و از سلسبیل بی تبجیل عنایتش قطره‌ای
به مذاق قبول رسانید از آن است که جهات فضایل حضرت رسالت پناه - علیه
صلوات الله - از حدود تناهی متجاوز است و اطراف شرایف اوصاف محاسن
اشرافش از سرحد نهایت... محیط بیکران مدایح بی پایش محاط انتها نیست و
بحار بی کنار محامد بی شمارش محیط نهایت نه.

بیت

دریای مدحت تو ز پهناوری که هست

در وی شناوران سخن را گذار نیست

تا افصاح تواند نمود از آن مناقب بی غایت گوینده بیان برهان مقدور و امکان،
یا در صدد تعبیر از آن یارا آید ناطقه سعی و توان بزبان قدرت و اتیان. چه گفتم،
مناقب کمالی که مفاخر جلالش را قسم عظیم «لعمرك» کافل ابراز باشد از فواصل
بی هنجارش سفینه حصر و انتها چگونه به ساحل حصول توان رساند؟

مصرع

بنطقی لن تحصی ولو قلت قلت

و از محاسن شمایی که محامد فضایلش ترجمان کلام قدیم «ما کان محمد ابا
احد من رجالکم» تکفل اظهار آن نموده، از مدایح بی پایانش زورق احصا از کجا
به کنار تحصیل تواند رسید.

مصرع

النبح يهلك بين العجز والظفر

بیت

ای گفته لطف حق به خودی خودت ثنا

ما از کجا و مدح و ثنای تو از کجا

(۷)

چند اثر دیگر از ملاشمسا گیلانی*

آقای سیدابراهیم دیباجی در مقاله خود^۱ با عنوان «احوال و آثار ملاشمسای گیلانی» چهل اثر از این فیلسوف قرن یازدهم نام برده و معرفی نموده‌اند.

اخیراً نزد سیدمهدی لاجوردی در قم مجموعه‌ای خطی دیدم دارای شش رساله، از جمله «حاشیة شرح هدایة میبدی» از همین دانشمند که نام آن در فهرست آقای دیباجی نیست. چنین است فهرست رساله‌های این مجموعه:

۱. رساله خلق الاعمال میرداماد، شکسته نستعلیق خوب ۱۵ رمضان ۱۱۸۱.

۲. رساله در فضیلت سورة توحید از همو در ۱۰۲۰، به همان خط، مورخ ۱ شوال ۱۱۸۱ در اصفهان، در سه برگ. آغاز:

«بسمله. الحمد کله لصانع الوجود کله و الصلاة افضلها علی افضل الرسل و آله. اما بعد فايها الصديق الماحض والخيال الناهض ان احوج المربوبين الى الرب الغنى محمد بن محمد يدعى باقر الداماد الحسيني ختم الله له بالحسنى يملى على قلبك [فافهم] ويتلو على سمعك فاسمع...».

*. رجید ۱۴ (۱۳۵۵): ۸۴۸-۸۴۹

۱. سخنرانی‌ها و مقاله‌ها، نشریه مؤسسه مطالعات اسلامی وابسته به دانشگاه مک‌گیل کانادا: ۵۳-۹۶.

۳. تفسیر سورة الاخلاص من الشيخ الرئيس، در ۱۱ برگ.

۴. رساله در بیان قوای نفس ناطقه، من تحقیقات العالم الربانی مولانا حمزه الجیلانی، که همان حکمت صادقیه اوست (ذریعه ۷: ۵۷).

۵. حاشیه شرح هدایه میبدی، از شمس‌اگیلانی، به نسخ سده ۱۱، در ۵۵ برگ، انجام افتاده. آغاز:

«بسم‌له. الحمد لله الذی هدانا سبل التحقیقات فی المغالطات وعلمنا رموز
الاشارات فی التدقیقات وشفانا من امراض المعاندات والمساکسات، والصلاة
والسلام علی سیدالانبیاء وسند الحکماء الربانیین محمد خاتم النبیین وعترته
الطاهرین المعصومین.

اما بعد فیقول احوج المحتاجین الی الله الغنی محمد الشهیر بشمس الجیلانی
غفرالله تعالی له ولوالدیه ولجميع من احسن الیهما والیه: هذه حواشی اتفقت منی
بمحض فضل ربی علی شرح الهدایة للشارح المبدی والباعث علیها هوان الشارح
المذکور لم یأت بشیء سوی الاعتراضات وتقویة الاشکالات واهمال زیادات
التحقیقات فی رفع الشبهات، ولما کان اکثر الایرادات مندفعه...».

۶. تلخیص المفتاح غیاث الدین جمشید کاشانی، نستعلیق احمد دیلمی در
شنبه ۲۵ رجب ۹۷۳.

در مسودات فهرست کتابخانه مدرسه فیضیه قم که همین روزها در دست چاپ
است برخورد شد که نسخه‌ای دیگر از این اثر در آن کتابخانه با شماره ۱۷۱۶/۱
هست به نستعلیق ۱۰۹۳.

در این کتابخانه نیز نسخه‌ای است (شماره ۱۲۱۸/۱) از اثر دیگر شمس:

”حاشیه شرح حکمة العین میرک بخاری و حواشی میرسید شریف بر آن“ که نام آن در مقاله آقای دیباجی هست لیکن نسخه‌ای نشان نداده‌اند. همچنین نسخه‌ای از الحکمة المتعالیه شمسای (شماره ۸۶۷) که در آن به نوشته فهرست مزبور از چند نوشته دیگر خود یاد می‌کند از جمله این سه اثر که نام هیچ یک در مقاله آقای دیباجی نیامده است:

- مختارالانظار در حکمت الهی (برگ ۱۵).

- حاشیه بر حاشیه قدیمه دوانی بر شرح جدید تجرید (برگ ۷۵).

- حاشیه بر شرح شمسیه و حواشی میرسید شریف بر آن (برگ ۸۳).

(۸)

دو رساله از آقا محمد بیدآبادی در سیر و سلوک*

از آقا محمد بیدآبادی عارف و حکیم بزرگ دومین نیمه قرن دوازدهم^۱ چندین اثر به فارسی و عربی در دست است که از آن جمله:

۱. کتابی در تفسیر به عربی که نسخه اصل آن به خط شکسته زیبای او در ۱۹۸ برگ به شکل «بیاض» در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران مضبوط است (نسخه شماره ۱۸۵۴). او این بیاض را برای «مباحثه تفسیر» خود فراهم آورده و مطالب آن را از تفسیر نیشابوری برگزید و آن را در شهر رجب المرجب سنه ۱۱۸۳ به پایان آورد (فهرست دانشگاه ۸: ۴۴۸). درس تفسیر او در مدرسه حکیم اصفهان بود (تذکره العارفین فسائی: ۱۰۴).

۲. رساله توحید به فارسی که نسخه‌ای از آن ضمن مجموعه شماره ۳۲۶۰ کتابخانه مجلس (فهرست مجلس ۱۰: ۸۶۰) و نسخه‌ای دیگر در نسخه شماره ۶۳۵ الهیات دانشگاه در پنجاه برگ (فهرست کتابخانه دانشکده الهیات ۱: ۳۶) و فهرست منزوی ۲: ۱۱۰۲) هست و آقای منوچهر شهریاری آن را بر اساس همین دو نسخه برای چاپ آماده می‌کند. به نظر می‌رسد رساله مبدأ و معاد مجموعه ۲۴۲۶ مجلس

*. وحید ۱۱ (۱۳۵۲): ۳۸۴-۳۹۷.

۱. درگذشته ۱۱۹۷ یا آغاز ۱۱۹۸.

(نشریه نسخه‌های خطی ۵: ۱۷۹) نیز نسخه‌ای دیگر از همین رساله باشد.

۳. رساله «حسن و دل» به فارسی. نسخه در مجلس (نسخه‌های خطی ۵: ۱۷۹) در پنجاه و سه برگ.

۴. رساله‌ای در سیر و سلوک در پاسخ میرزای قمی صاحب قوانین به عربی که نسخه‌ای از آن ضمن مجموعه شماره ۹۷/۱ دانشکده ادبیات در دانشگاه تهران (فهرست ادبیات ۱: ۱۶۵) و نسخه‌ای دیگر در نجف (ذریعه ۱۲: ۲۸۳) و دیگری در سامرا (دائرة المعارف جواهر الکلام، حرف ب، ص ۶۴) بوده است.

۵. رساله‌ای دیگر در سیر و سلوک به فارسی، و آن نامه‌ای است که او در پاسخ سیدحسین قزوینی از بزرگان فقهاء عصر خویش، نگارنده معارج الاحکام در دوازده مجلد و مستقصى الاجتهاد و اللئالی الثمینه و در الثمین - مجموعه چهل رساله - و چندین کتاب دیگر (شرح حال در خاتمه مستدرک: ۳۸۴ و روضات: ۱۹۹ - ۲۰۰ چاپ اول و ۳۶۵-۳۶۷ چاپ جدید و اعیان الشیعه ۵: ۴۷۰ و طبقات اعلام الشیعه به نقل کتاب زندگانی وحید بهبهانی: ۱۹۸-۲۰۰ و ریحانه الادب ۳: ۲۹۲ - ۲۹۳ و الاستاد المصنفی: ۸ و ذریعه ۳: ۸۱ و ۵۲: ۱۳ و ۲۱ و ۱۸: ۲۵۸ - ۳۵۹ و ۱۱: ۱۷۸ - ۱۸۰ و مکارم الآثار ۲: ۳۳۹ - ۳۴۱ و جز این‌ها) نوشته و نسخه‌های آن در مجلس (فهرست ۱۰: ۸۵۸) و دانشگاه (فهرست ۱۲: ۲۷۷۰) و قم (ذریعه ۱۲: ۲۸۳) و کتابخانه خوانساری نجف (جواهر الکلام، حرف ب: ۳۶۴) و کتابخانه امیرالمؤمنین همان جا (فهرست منزوی ۲: ۱۲۰۹) هست. نسخه شماره کتابخانه امیرالمؤمنین نجف نیز که در فهرست منزوی (۲: ۱۵۵۳) به نام پند نامه بیدآبادی یاد شده باید همین پاسخ نامه باشد چنان که در نسخه دانشگاه هم آن را «همتی» نام داده‌اند.

۶. رساله‌ای در طریق تخلیه و تحلیه و آداب سلوک که نسخه آن ضمن

مجموعه شماره ۳۷۸۳ دانشگاه - پس از پاسخ سیدحسین قزوینی - موجود است. فتح الله بن محمدرضا حسینی مرعشی شوشتری در گذشته ۱۲۸۸ در کتاب *مفرح الروح و مفتاح الفتح* از مجموعه‌ای به خط «قدوة العارفين مرحوم آقا محمد بیدآبادی» نقل و استفاده نموده است (فهرست روضاتی: ۳۸۲).

او «حواشی بسیار بر کتب حکما و علما نوشته و بعضی نوشته‌جات ارشاد و هدایت و موعظه مریدین و کاملین از وی نزد اهل سلوک» در اصفهان بوده است. *(نذکره القبور گزنی: ۸۱)*. از این مراسلات و مکاتیب و پاسخ نامه‌ها در روضات نیز (۷: ۱۲۴ چاپ جدید) به نقل از «منية المرتاد من جملة نفاة الاجتهاد» میرزا محمد اخباری یاد شده و نمونه‌ای نقل گردیده است.



آقا محمد بیدآبادی فرزند ملا محمد رفیع، پدر او از فضلاء گیلان بوده که از آن‌جا به اصفهان مهاجرت نموده و فرزندش در همان شهر به دنیا آمده است.

او نزد چند تن از دانشمندان بزرگ اصفهان از جمله آخوند ملا اسماعیل خاجوئی و میرزا محمد تقی الماسی درس خوانده و خود شاگردان مبرزی پرورش داده که مشهورترین آنان ملا علی نوری درگذشته ۱۲۴۶ و حاجی محمد ابراهیم کلباسی درگذشته ۱۲۶۱ بوده‌اند.

او چنان که دیدیم درس تفسیر هم می‌گفته و نماز جمعه را چون بسیاری از محققان فقهاء شیعه واجب عینی می‌دانسته و خود آن را در قریه‌ای از بلوک ماربین اصفهان به پا می‌داشته است. پس به جز حکمت الهی در پاره‌ای از «علوم نقلی» نیز صاحب نظر بوده است.

او در سال ۱۱۹۷ یا آغاز ۱۱۹۸ درگذشته و در تخت پولاد اصفهان نزدیک قبر پدر خود به خاک رفته است. گویا به اقتضای ملامحسن فیض - حکیم و عارف و فقیه بزرگ قرن یازدهم - وصیت نموده بود که بر قبرش بنائی نکنند لیکن در این قرن چهار طاقی بر آن ساخته‌اند.

شرح حال وی به اجمال و تفصیل در چندین مأخذ آمده که نام برخی از آنها در پایین صفحه دیده می‌شود.^۲



در این جا دو رساله کوتاه از بیدآبادی در سیر و سلوک دیده می‌شود. یکی از این دو پاسخ او به سیدحسین قزوینی و دومین فصلی است که در آداب تخلیه و تخلیه نوشته و دانسته شد که نسخه آن ضمن مجموعه شماره ۳۸۷۳ دانشگاه هست. این هر دو بر اساس متن منقول در همان مجموعه - و در مورد نخست با نگرستن به نسخه مجلس - به چاپ می‌رسد. امید است مجموعه کامل آثار بازمانده از بیدآبادی روزی در دسترس اهل فضل قرار گیرد.

۱

بسم الله الرحمن الرحيم

یا اخی و حبیبی، ان کنت عبدالله فارفع همتک و کل الیه امر ما یهتک. تا

۲. روضات الجنات: ۶۵۲ چاپ اول و ۷: ۱۲۲-۱۲۴ چاپ جدید، اعیان الشیعه ۴۵: ۳۲۱، تذکرة الصبورگری:

۷۹-۸۱، ریحانة الادب ۱: ۱۹۴، دائرة المعارف جواهر الکلام، حرف ب: ۳۶۴ و حرف ح: ۱۴۶، مکرم الآثار ۱:

۶۶-۷۰، البدر التمام: ۳ و ۹-۱۰، ذریعه ۱۲: ۲۸۳، فوائد الرضویه: ۶۱۸-۶۱۹، طرائق الحقائق ۳: ۹۸، تذکرة

المعارفین: ۱۰۴، رجال اصفهان مهدوی: ۴۸۳.

توانی همت خود را عالی نما، لان المرء یطیر بهمته کما یطیر الطیر
بجناحیه.

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود ز هر چه رنگ تعلق پذیرد آزاد است



هر چه در این راه نشانت دهند گرنستانی به از آنت دهند
یعنی به تأملات صحیحه و کثرت ذکر مرگ خانه دل را از فکر غیر
خالی کن. یک دل داری بس است یک دوست تو را. ایس الله بکاف عبده؟
وما جعل الله لرجل من قلبین فی جوفه.

در دو عالم گر تو آگاهی ازو زو چه بد دیدی که در خواهی ازو



خدایا زاهد از تو حور می خواهد قصورش بین
به جنت می گریزد از درت یارب شعورش بین
ما عبدتک طمعا فی جنتک ولا خوفا من نارک بل وجدتک اهلاً لذلک
فعبدتک.

دو عالم را به یک بار از دل شک برون کردیم تا جای تو باشد
و تحصیل این کار به هوس نمی شود، بلکه تا نگذری از هوس نمی شود.
ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها، والاسباب لابد من اتصالها بمسبباتها.
ان الامور العظام لاتنال بالمنی ولا تدرک بالهوی. استعینوا فی کل صنعة
باربابها وأتوا البیوت من ابوابها، فان التمنی بضاعة الهلکی.

آئینه شو وصال پری طلعتان طلب

جاروب کن تو خانه و پس میهمان طلب



چو مستعد نظر نیستی وصال مجو که جام جم نکند سود وقت بی بصری
باید اول از مرشد کل و هادی سبیل هدایت جسته، دست تولا بدامن
متابعت ائمه هدی علیهم السلام زده، پشت پا بر علایق دنیا زنی و تحصیل عشق مولی
نمایی. قل الله ثم درهم.

عشق مولی کی کم از لیلی بود محو گشتن بهر او اولی بود



حاصل عشق همین بس که اسیر غم او

دل به جایی ندهد میل به جایی نکند

پس هموم خود را هم واحد ساخته، به قدم جد و جهد تمام پای در
جاده شریعت گذارد و تحصیل ملکه تقوی نماید، یعنی پیرامون حرام و
مشتبه و مباح قولاً و فعلاً و حالاً و خیالاً و اعتقاداً به قدر مقدور نگردد تا
طهارت صوری و معنوی حاصل شود که شرط عبادت است و اثری از
عبادت مترتب شود و محض صورت نباشد. انما يتقبل الله من المتقين.

ولن تقبل نفقاتکم ان کنتم قوما فاسقین.

وما منعه عن قبول صدقاتهم الا کونهم فاسقین.

لن يقبل عمل رجل عليه جلاباب من حرام.

من اكل حراما لن يقبل الله منه صرفا ولا عدلا.

ترك لقمة حرام أحب الى الله من ألفى ركعة تطوعا.

رد دائق من حرام يعدل سبعين حجة مبرورة.

و به تدریج حوصله فهم وسیع شود. و من یتق الله يجعل له فرقانا. و اتقوا الله يعلمكم الله. در این وقت دقیقه‌ای از وظایف طاعات مقرر و واجب و مندوبه را فروگذار ننماید تا به مرور روح قدسی قوت گیرد. نحن نوید روح القدس بالعمل الصالح. و الايمان بعضه من بعض و شرح صدری به هم رساند و پیوسته نور عبادات بدنی و نور ملکات نفسی تقویت یکدیگر نموده، نور علی نور شود.

الطاعة تجر الطاعة

و احوال سابقه در اندک زمانی به مرتبه مقام^۳ رسد و ملکات حسنه و اخلاق جمیله حاصل شود و عقاید حق رسوخی کامل به هم رساند و ینابیع حکمت از چشمه دل به زبان جاری گردد و به کلی رو از غیر حق بگرداند.

در این هنگام هرگاه از زمره سابقین باشد جذبه عنایت او را استقبال نموده، خودی او را گرفته، در عوض «مالا عین رأی و لا اذن سمعت و لا خطر علی قلب بشر» کرامت فرماید، و حقیقت «انک لا تهدي من احببت» و «ان الهدی هدی الله» را بعینه مشاهده نماید. «اذا اراد الله بعبد

۳. نسخه مجلس: مرتبه و مقامی.

خیراً فتح عین قلبه» را مشاهده نموده و سالک مجذوب شود.^۴

الهی ترددی فی الآثار یوجب بعد المزار فاجذبنی بجذبة توصلنی الی
قربک واسلکنی فی مسالک اهل الجذب وخذ لنفسک من نفسی
ما یحصلها.

جذبة من جذبات الرب توازی عمل الثقلین.

ز سودای کریمان هیچ کس نقصان نمی‌بیند



طالع اگر مدد کند دامنش آورم به کف

ار بکشم زهی طرب و ربکشد زهی شرف



ما بدان منزل عالی نتوانیم رسید

هم مگر لطف شما پیش نهد گامی چند



تا به دنیا فکر اسب وزین بود بعد از اینت مرکب چوین بود

تا هبوب نسایم رحمت او را به کدام یک از جزایر خالادات بحرین
جمال و جلال که در خور استعداد و لایق حسن سعی^۵ او بود رساند. «انّ
لله فی ایام دهر کم نفحات، الافتراضوا لها» مراتب وزیدن گیرد. ره منازل

۴. نسخه مجلس: به رأی العین ملاحظه نموده، سالک طریق شود.

۵. دانشگاه: حسن طبیعی.

سیر الی الله و مجاهده فی سبیل الله است.

یا ایها الانسان انک کدح الی ربک کدحاً فملاً قیه.

بعد از این «ان الذین جاهدوا فینا لنهیدینهم سبلنا» که معبر سیر فی الله است خواهد بود و ذکرش ضرور نیست بلکه مضر است.

در دیر می زدم من ز درون ندا بر آمد

تو برون در چه کردی که درون خانه آیی؟

به قمار خانه رفتم همه پاک باز دیدم

چو به صومعه رسیدم همه زاهد ریایی^۶

لان الایمان منازل و مراتب لو حملت علی صاحب الاثنین ثلثة یتقطع
کما یتقطع البیضة علی الضوء. رحم الله امرءاً عرف قدره ولم یتعد طوره.

تو چه دانی زبان مرغان را چون ندیدی شبی سلیمان را

فخذما آتیتک وکن من الشاکرین. ولئن شکرتم لازیدنکم.

با که گویم اندر این ره زنده کو بهر آب زندگی پاینده کو



آن چه من گفتم به قدر فهم توست مردم اندر حسرت فهم درست

رحم الله امرءاً سمع قولی و عمل فاهتدی. به یقین بدان که به نحو

مذکور^۷ هر که شروع در سلوک نماید در هر مرحله که اجل موعود رسد

۶. این بیت تنها در نسخه مجلس آمده است.

۷. مجلس: مزبور.

در زمرة «ومن يخرج من بيته مهاجراً الى الله ورسوله ثم يدركه الموت فقد وقع أجره على الله» محشور شود.

گر مرد رهى رهت نمودم

والله يقول الحق ويهدى السبيل.

آن چه حاضر (وقت^۸) بود به قلم آمد تا کرا به کار آید.

هر کس که ز شهر آشناییست داند که متاع ما کجاییست

جامی ره هدی به خدا غیر عشق نیست

گفتم. والسلام على من اتبع الهدى.

ذوق^۹ این باده ندانی به خدا تانچشی.

۲

بسم الله الرحمن الرحيم

اما بعد بدان ای برادر عزیز که راه به سوی قرب حق تعالی جل شأنه منحصر است به دو چیز: تخلیه و تحلیه، یعنی خالی کردن نفس ناطقه (که قلبش می‌گویند و روحش می‌نامند، و اختلاف اسماء به علت اختلاف مسمیات است از راه حیثیات - چنان که تفصیل این در کتب اهلش مسطور

۸. تنها در نسخه دانشگاه.

۹. مجلس و قم (ذریعه ۱۲: ۲۸۳): زور.

است) از آن چه او را مانع و حائل و باز دارد از توجه به خدا، و مزین و محلی نمودن او به آن چه نفس را سبب توجه و قرب به حضرت حق می شود. پس هرگاه نفس مرید حق در خود دید میلی و رغبتی به سوی حق تعالی، پس اول چیزی که بر او واجب است مراعات و تحصیل آن تخلیه است، و مقدم بر همه اسباب و مبادی آن توبه است از آن چه سابق بر آن بوده است و پاک نداشتن از ملامت مردم، و مراقب نفس باشد و یک چشم زدن از او غافل نشود و سعی و کوشش نماید که از او معصیتی سر نزنند و هرگاه از روی غفلت و سهوا از او معصیتی سر بزنند همان ساعت تدارک آن نماید به توبه و انابه. اما به شرط آن که اولاً شریعت مصطفوی و طریقت مرتضوی را تحصیل کرده باشد یعنی به این طریق که عالم شود به آن چه امر و نهی از شارع شده باشد و آن دو چیز است: اول علم به آن چه تعلق به افعال جوارح دارد دوم آن چه تعلق به دل دارد از اوصاف جمیله و اخلاق رذیله. و علم اول به دو طور است یا به تقلید است یا به اجتهاد، و این را اهل تحقیق علم شریعت می نامند و علم به دوم را علم به طریقت می گویند که از ترتیب این دو مقدمه صغری و کبری نتیجه ای حاصل می شود که آن را حقیقت می خوانند، یعنی معرفت کامل حسب قابلیت و استعداد او به حقایق موجودات محصول او است یا به نفس خودش خاصه من سایر الموجودات یا عارف شدن و رسیدن به قرب حضرت واهب الحیات. و هرگاه قلباً توبه کرد و مصرّ بر فعل توبه و تدارک مافات منه شد نشانه توفیق الهی است و اذن دخول به درگاه حضرت شاهی است. پس در آن اوقات به جهت دفع و سوسه نفس و خطورات قلبیه که لازمه طبع

بشری است مکرر مداومت برین ذکر کند:

لا حول ولا قوة الا بالله العلی العظيم

و گمان حقیر بلکه یقین که یک اربعین تمام نشده که از برای نفس حالاتی چند عارض می شود که ترقی و تفاوتی تمام نسبت به حال سابق نفسش دستگیر او خواهد گردید.

بعد از چند وقتی^{۱۰} که اقلش یک اربعین باشد به این ذکر مداومت نماید:

لا اله الا انت سبحانک انی کنت من الظالمین

هرگاه مراعات حال نفس بر آن چه مذکور شد مقارن به این ذکر گردد بی شبهه حالتی او را دست می دهد، به شرط آن که مقارن گرداند این اوقات را به جوعی و سهری، و مأكول و مشروب در ظاهر شبهه‌ناک نباشد. و چون اربعین به این ذکر با مراقبه نفس بر او گذشت شروع نماید به ذکر.

لا اله الا الله

با تذکر معنی آن به این طریق که در گفتن «لا اله» به زبان، از دل خیال غیر را بیرون و محو سازد و در گفتن «الا الله» توجه کلی قلباً به جانب حق نماید و به این طریق یک اربعین به سر آرد. با آن شرایط سابقه در این اربعین صفائی و نوری در دل او منکشف گردد که او را در بعضی اوقات از خود بی خود نماید. و بعد از این اربعین شب و روز مداومت نماید به ذکر.

۱۰. کذا و گویا: بعد از آن چند وقتی.

لا اله الا هو، یا حی یا قیوم

تا یک اربعین. و درین اربعین او را یحتمل جنونی عارض شود به سبب مشاهده بعضی انوار تجلیات. و درین اربعین لازم است او را با جوع و سهر و صمت و عزلت، و اگرچه بی اختیار نفس به علت مشاهده بعضی از انوار صفات میل به عزلت و صمت می کند. و بعد از این یک اربعین دیگر مداومت نماید به ذکر:

الله

بی حرف ندا، و در این اربعین به قدر قابلیت و استعداد او فتح باب ملکوت در دل او می شود به حیثیتی که امور مخفیہ بر او ظاهر و مکشوف گردد و چنان انوار صفات بر او فایض گردد که خودش در آن حال حیران خود باشد. و بعد از این یث اربعین دیگر مشغول و مداومت نماید به ذکر:

یا هو، یا من هو، یا من لیس الا هو"

چنان مشغول شود که به غیر از فرایض و نوافل یومیہ و اکل و شرب ضرورت به هیچ چیز دیگر متوجه نشود. و در این اربعین او را فنایی از ملک و ملکوت حاصل شود به غیر از نفس خودش که خود را مشاهده نماید محیط بر ملک و ملکوت، و حق را محیط بر خود مشاهده کند بی کمی و کیفی، و خود را چون قطره ای محو دریای حقیقت مشاهده نماید. و بعد از این اربعینی دیگر مداومت نماید به ذکر:

یا هو

که در این اربعین فانی از خود گردد و در این حال عبد در میان نباشد، شاهد و مشهود ذات معبود است، و این جای لغزش اقدام است و در این مقام آواز لمن الملک الیوم؟ از او برخیزد که خود گوید و خود شنود.

و بعد از این اربعینی دیگر مداومت نماید به ذکر:

یا الله یا هو

که از حالت محو به صحو رسد و بقای کلی در عین فنا او را حاصل گردد و سر معنی العبودیّة جوهره کنهها الربوبیّة بر او ظاهر و منکشف گردد. و در این مقام به مرتبه خلافت و مراد حق تعالی از انسی جاعل فی الارض خلیفه خواهد رسید، و در این مرتبه سزاوار است که خلق را به خدا دعوت کند و نائب عام بلکه خاص حجة الله علی الارض به اشاره غیبی آن حضرت خواهد بود.

و وصول به این مراتب و ترقی در این مقامات موقوف است بر تکمیل هر مقامی به شرایط مقررّه با مراعات امور جزئیّه متعلقه به آن مقام، و الا خواهد بر قدم اول به جا ماند (و) انانیت و فرعونیت در نفس او شکوفه خواهد کرد.

اللهم وفق و سدد و قوّ نفوسنا للترقی الیک بالعنایات الخفیّة والنفحات القدسیّة بحق محمد و آله سادات البریّة.

این است مختصری از مطول و مجملی از مفصل در طریق سلوک راه خدا.

(۹)

سه مکتوب از آقا محمد بیدآبادی*

از آقا محمد بیدآبادی عارف و حکیم بزرگ نیمه دوم قرن دوازدهم هجری^۱، نگارنده کتابی در تفسیر^۲ و کتابی در کیمیا^۳ و چندین اثر در سیر و سلوک^۴، نامه‌هایی در هدایت و ارشاد و موعظه مریدان و شاگردان خود و برخی از بزرگان و مشاهیر آن زمان در دست است^۵ که شش مکتوب از آن جمله تاکنون به نظر نگارنده این سطور رسیده است^۶ بدین شرح:

۱. نامه‌ای به حاجی ملاعبدالله بیدگلی کاشانی از دانشمندان آن عصر^۷ که از

*. وحید ۲۴۶-۲۴۷: (۱۳۵۷) ۳۵-۴۲.

۱. سرگذشت زندگی و مأخذ شرح حال وی در مقاله نگارنده در شماره ۴ سال یازدهم مجله وحید (تیرماه ۵۲) آمده است.

۲. به سال ۱۱۸۲. نسخه شماره ۱۸۵۴ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران (فهرست آن ۸: ۴۴۸).

۳. به سال ۱۱۵۵. نسخه کتابخانه مرکزی دانشگاه (فهرست ۷: ۲۴۴۹) که گویا جز رساله کیمیا از هموست که بر آن شرحی با نام هادی المصلین (فهرست نسخ خطی اصغر مهدوی: ۱۱۲/ منزوی ۱: ۶۴۵) نگاشته‌اند. از او سروده‌هایی نیز در این موضوع در فهرست دانشگاه ۱۱: ۲۳۸۷ و ۱۲: ۶۸ یاد شده است.

۴. فهرست آنها در مقاله نگارنده در شماره ۴ سال یازدهم مجله وحید آمده است.

۵. تذکره القبرگزی: ۸۱ چاپ دوم.

۶. استدراک: پس از این در جنگ شماره ۲۸۶۳ کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران دو نامه از او، یکی مورخ ۱۱۸۲ خطاب به حاجی میرزا باقر و دیگری خطاب به گردآورنده جنگ: محمد کاظم بن محمد هاشم، دیدم. ببینید فهرست آن کتابخانه ۱۰: ۱۷۰۵.

۷. روضات الجنات ۷: ۱۲۴ چاپ جدید.

آن در "منیة المرتاد من جملة نفاة الاجتهاد" میرزا محمد اخباری نیشابوری یاد و سطری نقل شده^۸ و متن کامل آن در متفرقات آغاز مجموعه شماره ۱۹۵۲ کتابخانه آیت الله^۹ مرعشی قم هست.

۲. نامه‌ای به سید محمد و سید جعفر طهرانی الاصل کاشانی المسکن^{۱۰} که متن آن نیز در همان مجموعه پیش^{۱۱} هست. بنابر مفاد نامه، این دو به فراگرفتن علوم دینی اشتغال داشته‌اند.

۳. نامه‌ای به ملا محمد علی از شاگردان خود که نسخه آن نیز در همان مجموعه پیش هست^{۱۲}.

۴. نامه‌ای به سید حسین قزوینی از فقه‌های مشهور آن زمان، که مانند سه نامه پیش به فارسی است و نسخه‌های متعددی از آن در دست است^{۱۳}. چاپ شده به وسیله نگارنده در مجله وحید^{۱۴} و به صورت مستقل نیز.

۵. نامه‌ای دیگر به همان فقیه به عربی که آن را پس از نامه‌ای دیگر به همو نگاشته و در این یک به اشکال و سؤالی که وی در باب مفاد نامه پیشین مطرح ساخته بود پاسخ داده است. او در نامه پیشین ضمن توصیه حفظ ظواهر شریعت، جمله «خذ اللباب و اطرأ القشور» را به کار برده و این جمله در نظر فقیه مزبور با

۸. همان مأخذ و همان جا.

۹. معرفی شده در فهرست آن جا ۵: ۳۱۸-۳۲۶، برگ‌های ۵پ-۶پ.

۱۰. دیباچه نامه در نسخه‌ای که از آن به دست داریم.

۱۱. برگ‌های ۹پ-۱۰ر.

۱۲. برگ‌های ۱۰پ-۱۲ر.

۱۳. از جمله در مجموعه شماره ۱۹۵۲ کتابخانه مرعشی (برگ‌های ۴ر-۵پ) و نسخی دیگر که در دیباچه چاپ آن ذکر شده است.

۱۴. شماره ۴ سال یازدهم.

توصیه پیش متناقض آمده بود. اینک بیدآبادی نامه مورد سخن را در رفع شبهه تناقض نگاشت. پیداست که نامه‌ای که در این مکتوب عربی یاد می‌شود جز نامه چاپ شده وی به قزوینی است^{۱۵} که در آن چنین جمله‌ای نیست.

نسخه این مکتوب نیز در مجموعه شماره ۱۹۵۲ کتابخانه مرعشی قم^{۱۶} هست.

۶. نامه‌ای به میرزای قمی صاحب قوانین، فقیه مشهور، به عربی که چند نسخه از آن در دست است^{۱۷}.



از فهرست بالا چنان که دیدیم تنها مکتوب شماره ۴ چند سال پیش به وسیله نگارنده سطور به چاپ رسیده، و دو مکتوب عربی اخیر الذکر نیز می‌باید با یکدیگر در فرصت و جایی مناسب نشر شود. اینک متن نامه‌های شماره ۱ و ۲ و ۳ به همان ترتیب مذکور فوق، بر اساس نسخه یاد شده پیش:

۱

به عرض می‌رساند که از آن جا که حسن خداداد شاهد زیبای اخلاص و وداد و عروس رعنای یگانگی و اتحاد را احتیاج به غازه الفاظ و عبارات و مشاطگی کنایه و استعارات نمی‌باشد بلکه اصرار در بیان معانی بدیع

۱۵. همان که در فهرست حاضر با شماره ۴ ذکر شد.

۱۶. برگ‌های ۷ تا ۹ ر.

۱۷. از جمله یک نسخه ضمن مجموعه شماره ۹۷ ج دانشکده ادبیات دانشگاه تهران (فهرست آن ۱: ۱۶۵).

المبانی آن شیوه اخلاص فروشان و مبالغه در اظهار دقایق آن خلاف شریعت دوستان بلکه طریقت منافقان است احتجاب آن ستیره عریان در حجله خانه سینه اخلاص توأمان بهتر و ترک خودنمایی به صریح و کنایه در ضمن عبارت آرای به ادب نزدیک تر دانسته، لب گفت‌وگو از اظهار این مقوله سخن بسته، زبان به عرض مطلب گشوده، بر صفحه عرض می‌نگارد که:

در اسعد او ان بهجت توأمان که هدهد سباء مرحمت و ذره پروری القاء کتاب کریمه سلیمان بساط عطوفت گستری نموده، حمامه روح روان با هزار شوق معلق زنان خود را به آشیان منظر دیده رسانیده، از مطالعه آیات بینات فرقان مکارم اخلاق و سور محکمت قرآن میامن اشفاق به مضمون صدق مشحون "انی عبدالله آتانی الکتاب" به رأی العین مشاهده نموده، مردم طور دیده از اعجاز تجلیات اطوار فصاحت و بلاغت الفاظش مدهوش و ساکنان جبل سینای سینه از تصور غرائب بیان معانی بدیع المبانی بی هوش گردیده، موسی ناطقه بعد از افاقه از صعق حیرت و دهشت آن... تصدیق و اذعان به قضیه "ذلک الکتاب لاریب فیه" نموده، الحق سالکان مسالک شرایع الفت و اخا را کتاب کافی، و ارشاد طلبان مطالب عالیّه محبت و ولا را شرح وافیه، استبصاری از شرح من لا یحضر فرموده بودید، خلاصه‌ای به جهت تذکره معتبرین عرض می‌شود.

مجملی از مفصل و مختصری از مطولش آن که ایام صبی را به امداد... و تربیت رب العالمین به نحوی صرف تحصیل مبادی ادبی و علوم آلی

نموده، تا... تمامی به امور محسوسه به هم رسانید. پس عمری در برّ الفاظ و بحر معانی حدیث و قرآن به دستگیری حواس عشره سیاحت و سیاحت نموده، بعد از تهذیب اخبار و تنقیح مسائل اصول اجتهاد از وسائل الشیعه فقه شریعت آموخت و دهری با متکلمین گفت و گو کرده، به اعتقاد خود تصحیح عقاید نموده و زمانی با مشائین در طلب حکمت مشاء به هر مکان دویده، دقایق تحقیقاتش را ذخیره نموده و مدتی از لواجم اشراق افادات اشراقیان استضاءه انوار طریق سلوک حکمت اشراق نموده، مشغول منزل شماری بود و پنداشت که به تحصیل علوم تصویری این مراتب تعرف حقیقت عرفان اهل معرفت می توان نمود و از مبدأ و معاد خود خبری می توان گرفت و به این گمان عهدی بعید از عمر عزیز را صرف متشابهاات عبارات و رموز و اشاراتشان نموده، و چون دید که از هر حیثیت در... به غیر از دوری از مطلب اثری مترتب نشد - السّایر علی غیر بصیره لا ارضاً قطع ولا ظهراً ابقی - آه حسرت پر داد از سینه پر سوز کشیده، مانند صدف کف افسوس به کف سوده، انگشت حیرت به دندان ندامت گزید و چون... سر به گریبان تفکر فرو برد.

بعد از یأس کلی از کل ما سوی استعانت به یاری حضرت باری جسته، معلوم شد که "کتاب هفت ملت گر بخواند" آدمی عامی است و علم رسمی سر به سر قیل و قال است و باید زبان بست و بازو گشاد که الایمان کله عمل و یحصل بعضه من بعض. و یقین نمودم که:

در مدرسه هر علم که آموخته ام فی القبر یضرنّی ولا ینفعنی

زیرا که به همراهی حس و خیال توهم حصول معرفت خیالی است محال، و اندوخته ایشان تمام نقش و نگاری است بی معنی و سریع الزوال، بلکه محض وزر و بال است، و کار عقل نیز ارائه طریق است نه ایصال به مطلوب. "عقل رهبر ولیک تا در دوست" راه نجات منحصر در تابعیت قولی و فعلی و حالی است. الشریعة اقوالی و الطریقة افعالی و الحقیقة احوالی، ولکم فی رسول الله اسوة حسنة، ولقد من الله علی المؤمنین اذ بعث فیهم رسولا ً یزکیهم و یعلمهم الکتاب والحکمة.

تا لوح سینه از نقش غیر صافی و از شوایب خودی و خودبینی بالمره خالی نشود عکس شاهد مقصود در او جلوه گر نخواهد شد. ابی الله ان یجری الامور الا باسبابها، و التخلیة قبل التحلیة. و از هنگامی که حقیقت این امر روشنم گشته تا حال پیوسته چون شمع می سوزم و می گدازم و می سازم، و به قدر مقدور حب امور زایل را که رأس کل خطیئه است و به مرور راسخ گردیده بحول الله از دل بیرون می کنم و از اسباب ظاهری اش کناره می گیرم و از حق اعانت و از دوستان شفاعت می طلبم و امیدوارم که خدای عالم خدایی نموده، زورق روح را از دست تدبیر ناخدای نفس گرفته به شرطه عنایت از غرقاب فتنه امواج حوادث زمان به ساحل نجات و امان برساند.

دارم امید که این فن شریف^{۱۸}

چون فنون دگرم موجب حرمان نشود

این است موجزی از شرح ضیاع اسباب عمر نفیس.

اندکی پیش تو گفتم غم دل ترسیدم
که دل آزرده شوی ورنه سخن بسیار است



حال این هجران و این خون جگر حالیا موقوف تا وقت دگر
جان برادر! مرا می بین و فکر خویشتن کن. یا اخی ان كنت عبد الله فصر
حرّاً عن الكونين واستقم كما امرت واطرح الدنيا والاخرة فى الطرفين و
ارفع همتك وکل الى مولاك امر ما يهّمک، ثم استمع مقالی واعتبر بحالی
فلا ینبتک مثل خبیر، والعاقل من اتعظ بغيره، وقد اخبر المرشد الكلّ المربی
لجميع عباده ان حياة الدنيا لهو و لعب فاتركه للصبيان والدار الاخره هی
الحيوان نجعلها للذين لا يريدون علواً فى الارض ولا فسادا. وعن الصادقین:
من احب ان يكون شراک نعلیه احسن من شراک نعلی اخیه فهو ممن یرید
العلو، فمفتاح الفلاح الزهد والقناعة، والمال والاولاد فتنة فاحذرهم ان
یفتنوک عن بعض ما انزل الله، وان تطع اکثر من فى الارض یضلوک عن
سبیل الله، قوا انفسکم، لا یضرکم من ضلّ، قل الله ثم ذر الناس فى خوضهم
یلعبون فانهم یعلمون ظاهراً من الحیاة الدنیا وهم عن الاخرة هم غافلون،
ذلک مبلغهم من العلم، وسیعلم الذین ظلموا اىّ منقلب ینقلبون.

وعلیک بتحصیل حقیقة ملکه العدالة فانّها سبب حصول الانسانیة بعد
العبور عن درجة الحیوانیة، فمن العبد المجاهدة فى الاعداد وعلی الائمة
الهدایة والارشاد، الذین جاهدوا فینا لنهدیتهم سبلنا. لا صنع لغيره فى

المعرفة وهو ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمة.

فدع نفسك وتعال ولا تصغ الى قيل وقال. رحم الله امرءا سمع فوعى
وعمل ثم اهتدى. والسلام على من اتبع الهدى. وما اردت الا اصلاح ما
استطعت وما توفيقى الا بالله، والله المستعان وعليه التكلان.

۲

به عرض می‌رساند که بسته‌دسته ریاحین خطوط عنبرین و گلدسته گلبن
قلم مشکین رقم سحرآفرین که باغبان التفات عطوفت قرین محمدمت
کیشان شهرستان محبت و ولا و نونهای بوستان جعفرآباد خلت و رضا از
ترتیب عجیب گل‌های رنگارنگ الفاظ و عبارات بلیغه‌اش در ضیابخشی
مردم دیده محمدیان بی‌ریا ید بیضا، و از ترویج غرائب روائع عطرات
نکات لطیفه و معانی بدیعه‌اش در احیاء قلوب جعفریان صادق الولا اعجاز
مسیحا نموده، به رسم هدیه نامزد یادبود محبان خالص الوداد شده بود
شمیم عنبرین درودش دماغ جان و جان دماغ را معطر ساخت و از وزیدن
نسیم مژده اخبار صحت مزاج در خاطر دوستی ذخائر گل‌های خرمی و
ابتهاج شکفتن آغاز نمود.

در حسن اختتام خواهش ارجاع مهام آن حدود شده بود. چون مقصد
اقصى این فقیر درگاه اله و بنده مجرم روسیاه خیرخواهی کافه امت و
نصیحت شرکاء ملت است مهمی اهم از این ندارد که تأکید و سفارش نماید
که نوجوانان اقلیم استعداد و قابلیت و تازه نهالان جویبار سلامت فطرت

دو روزه ایام مهلت را غنیمت شمرده، به دستیاری تاجر ارادت و پایمردی
 کاردان عزیمت در راسته بازار جهان فانی که بندر خرید اقمشه نفیسه
 کمالات انسانی است نقد فرصت را به نحوی صرف تحصیل مراتب
 انسانیت نمایند که در اندک زمانی به سبب التزام قیام به لوازم شریعت و
 سلوک شاهراه مسالک طریقت و تحقیق حقایق مطالب حقیقت تعدیل
 قوای ثلاث انسانی یعنی بهیمی و سبعی و نطقی نموده، مالک ملکه عقل و
 شجاعت و حکمت شده، مصداق حقیقی مفهوم اسم عدالت گردیده عالم
 معالِمِ قسمین نظری و عملی حکمت شوند. و به عبارت اُخری فاعل اعمال
 صالحه واجبه و مسنونه و متصف به صفات جمیله و متخلق به اخلاق
 حسنه و معتقد به عقاید حقّه گردند.

نه آن که بالمره از امور حقیقیه غافل گشته، از شریعت به رسمی و از
 طریقت به اسمی بلکه از تکلم به کلامی و از حکمت به نامی اکتفا و قناعت
 کرده، گوهر گران بهای درّ فکرت و جوهر نفیس سلامت جبلت را در
 دارالمعامله کاشان به دلّالی اقوام و خویشان به درهم بخش استیفاء لذات
 مشتهیات حیوانی معاوضه و مبادله نموده، یوسف جان را به ریسمان هم
 چشمی و حسد اخوان دست و پا بسته به چاه طبیعت انداخته، مقید
 سلاسل و اغلال علایق بدنی و تسویلات نفسانی ساخته، پیوسته مشغول
 رعونت و خودنمایی و صدرجویی و مجمع آراییی محافل مسرفان و
 گردآوری.

اسباب ریاست عامه و پیشوایی و امامت احمقان و مرصع خوانی

قصص خالی از عبر در منابر موعظه و دکان خودفروشی به عامیان مریدان و تذکره اقوال دیگران و قصه خولنی تدریس در مجامع و مدارس جاهلان بوده، رفته رفته از نشأه سرشار باده کبر و نخوت مدهوش و یک باره وطن اصلی را فراموش نموده، فردای روز جزا در نظر نقادان صاحب بصیرت به یک فلس کاشی نیارزند.

زیاده زیاده است. در خانه اگر کس است یک حرف بس است. العاقل تکفیه الاشارة والغبی لا ینفعه طول العبارة.

۳

به عرض می‌رساند که اشتغال به امور متعارفه شغل مردم فارغ البال بلکه منشاء ضیاع اوقات و تیرگی حالات است، و خلاصه مطلب آن که از هنگام مفارقت الی الان که اوایل بهار است از تموج بحر ذوات عطوفت به هواداری سحاب مرحمت از ابر نیسان قلم شفقت سه قطره باران ملاطفت چکیده و در طوق سینه دوستان محمد و علی دریا دریا جواهر اخلاص حاصل گردیده، به اعتبار ضیق مجال و ناخوشی یک مرتبه به تحریک عزیزی فارس قلم را در عرصه میدان صفحه صحیفه الاخلاص به جولان آورد، تخته پاره‌ای چند از کلمات نصایح آمیز به هم ضم نمود که سفینه النجات غرقای بحر هیولی می‌توانست شد. نهایت از آن جاکه سهام مواعظ واعظ غیر متعظ را مانند تیر بی پر پیکان جسته از کمان شکسته نشانی از اصابه هدف اسماع و قلوب نمی‌باشد بعد از مدت ها ناله

"واغوثاه" و فغان "یا للمشتکی" می شنود.

جان برادر! پر مشخص است که تا فاعل قوی به مستعد تمام الاستعداد
نپیوندد بر هیولی صورتی فایض نمی شود و افاضه قدری از استعداد از مبدأ
فیاض موقوف به جنبش قابل است. لیس الانسان الاماسعی. جمع ضدین
محال است.

هم خدا خواهی و هم دنیای دون این خیال است و محال است و جنون
حب الدنيا رأس كل خطيئة، والزهد مفتاح كل خير، والدنيا والاخرة
ضرتان، وما جعل الله لرجل من قلبين في جوفه.

یک دل داری بس است یک دوست ترا

تحصیل دنیای دنی به مستی نمی شود، تحصیل آخرت به هوس از کجا
شود؟

رفیق اهل غفلت عاقبت از کار می ماند

چه پای خفت پای دیگر از رفتار می ماند
قال الله: ثم ذرهم فی خوضهم يلعبون. اَئِما الحياة الدنيا لعب و لهو (ولغو،
والكرام) اذا مرّوا باللغو مرّوا كراماً و اذا خاطبهم الجاهلون (المشتغلون باللهو
واللعب) قالوا اسلاما. صاحب بصیرت را کلام الهی نصیحت بس است و
بدون ریاضات شرعیه خیال تحصیل کمالات نفسانی نمودن محض هوس
است.

آدمی باید نوعی نماید که او را در هر حرکت و سکون نیت صادقی

باشد و هر یک از آن دو به محض امتثال شریعت از او سر بزند نه به عادت شهوت طبیعت و فرمایش قوا و مشاعر حیوانیت، و این است معنی ریاضت که توسن نفس سرکش را لحظه‌ای از لحظات به خود وانگذارد. ترک نفسک هواها سعی لها فی رداها. بلکه پیوسته لجام شریعت بر سر آورده، به دست ریاض طریقت داده، به فرمایش عقل غیر مشوب به وهم مبرا از امراض مسریه نفسانی مؤید به تأییدات روحانی سیر و سلوک طریق حقیقت نماید و در همه منازل و مراحل از مرافقت و هم سفری .. احتراز کامل نماید و معیار حب دنیاست جاهاً و مالاً، و کثرت محبت دنیا رفیق نااهل است خواه در لباس شیخ و درویش جلوه نماید یا در عرصه معرکه امامت و وعظ خودآرایی کند یا در مدرس محدث و مجتهد بساط خودفروشی چینند. بلکه مشاهده می‌شود در این اعصار اکثر ایشان از غولان آدمی پیکر و قطاع الطریق آخرت می‌باشند.

آینه تار و آینه داران تمام لال طوطی چه یاد گیرد از این بی‌کمال‌ها و زاهد حقیقی در دنیا رفیق موافق است، از هر صنف خواه باشد. قیل یا روح الله من نجالس؟ قال: من یدرکم الله رؤیته و یرغبکم فی الاخره عمله و یزید فی عملکم منطقه. و اذا رأیتم العالم محباً لدنیه فاتهّموه فی دینکم. محب دنیا پیوسته به اتباع شهوات نفسانی و اشتغال به مشتهیات حیوانی و استیفاء لذات جسمانی در حمیم سوزان یا در پی تحصیل آنها شهر به شهر سرگردان و در حسرت آنها با دیده گریان و جگر بریان است. و ادراک این معنی کما ینبغی موقوف به بیداری اطفال طبیعت از خواب غفلت و ترک

لذت و شهوت است و این امر بر نازنینان خود پسند بسیار بسیار دشوار است.

اگر لذت ترک لذت بدانی دگر لذت نفس لذت نخوانی



هزار ساله ره است از تو تا مسلمانی
هزار سال دگر تا به شهر انسانی



طفل نفس از شیر دنیا باز کن آن گه او را با ملک انباز کن
گر تو این انبان زنان خالی کنی پر ز گوهرهای اجلالی کنی
الجوع سحاب یمطر الحکمة. سالک باید به دل از مال و جاه دنیا بی
رغبت باشد، نه آن که به زبان و گفت و گو زاهد و به دست و پا و دندان پنج
پنج بگیرد. تا اول به اکراه بر نفس زور نیاورد و ترک فضول مباحه نکند -
و آخر داء الجلل الصافی - بر نمی خورد و به درجه زهد نمی رسد.
اول درجه سلوک ترک عوایق است. والتخلية قبل التحلية.

با که گویم اندرین ره زنده کو بهر آب زندگی پوینده کو

و این معنی مستلزم ترک تحصیل معیشت به قدر ضرورت نیست. "طلب
الحلال فریضة" و "الکادّ علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله"، "ملعون من کلّ
عیاله علی غیره". لکن بشرط الاکتفاء بقدر الکفاف والاجتناب عن الحرص
والاسراف. رحم الله امرءاً استمع القول فاتبع احسنه، ثم عرف قدره ولم

یتعد طوره. آرزو می‌خواه لیک اندازه خواه.

هر کس که ز شهر آشنایی است داند که متاع ما کجایی است

العاقل تكفيه الاشارة والجاهل لا ينفعه التطويل في العبارة. در خانه اگر

کس است یک حرف بس است. والسلام علی من اتبع الهدی.

(۱۰)

مزارات اصفهان در تاریخ سلطانی*

به یاد دانشمند و محقق فقید معلم حبیب آبادی
نگارنده «کشف الخبیه عن مقبرة الزینیه»

«تاریخ سلطانی» نام کتابی است که سیدحسن بن سیدمرتضی حسینی استرآبادی در سال ۱۱۱۵ تألیف نموده و مشتمل بر یک دوره تاریخ مذهبی و نیز وقایع روزگار صفوی است از آغاز تا پایان پادشاهی شاه صفی.

نخستین آگاهی درباره این اثر در تعلیقات کتاب *تذکرة القبورگزینی*، ذیل سخن از مزار هارون ولایت^۱ آمده و از نسخه آن که در اصفهان در کتابخانه آقا سیدابوالحسن فرزند حاج سیدمحمد کاظم واعظ کرونی اصفهانی بوده یاد شده بود. در همان جا به این نکته اشاره شده که در مآخذ عمومی مانند *درباره* نامی از این اثر دیده نمی شود.

اکنون از این کتاب سه نسخه می شناسیم:

۱. نسخه یاد شده در تعلیقات *تذکرة القبور* که اکنون در قم است. به نستعلیق محمدتقی بن حاجی محمد ابراهیم کاتب اصفهانی مورخ پنجشنبه ۲۰ رجب

*. وحید ۱۴ (۱۳۵۵): ۴۷۹-۴۸۴.

۱. *تذکرة القبور*: ۱۹۲ (چاپ دوم).

۱۲۲۲ در دارالسلطنه اصفهان، در ۵۰۵ صفحه به قطع رحلی، تصحیح شده، عنوان شنگرف، با تملک و مهر محمد بن هادی حسینی ساکن قریه اسفیدواجان کرون و یادداشت امانت از مال آقا سیدمحمد کرونی ولد مرحمت پناه حاجی سیدهادی نزد اقل السادات والطلبه محمد باقر الحسینی مورخ ۱۷ ج ۱ - ۱۳۲۲ روی برگ آغاز.

۲. نسخه کمریج، جزو کتاب‌های براون که انجام آن افتاده است (استوری ۱: ۱۳۴، منزوی ۶: ۴۱۰۶).

۳. نسخه کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی در قم که تنها بخش مربوط به سرگذشت چهارده معصوم است از باب اول تا پایان باب دوم. به نسخ مورخ پایان ذق - ۱۱۲۲، در ۴۹۴ صفحه، به قطع وزیری.

چنین است دیباچه کتاب:

«بسم الله الرحمن الرحيم

افتتاح سخن آن به که کند اهل کمال

به ثنای ملک الملک خدای متعال

پادشاهی که به پیرامن جاهش نرسد

از ازل تا به ابد وصمت نقصان و زوال

بر دربار جلالش نبود جای نشست

شهریاران جهان را به جز از صف نعال

در حریم ملکوتش که ملک راه نیافت

عقل و حس امر محال است که یابند مجال

آه‌نین پای چو پرگار شد و هم نرسید

به یک اندیشه از این دایره الا به خیال

گر بخوانی به مثل آیه حمدش بر کوه

با همه سنگدلی ناله برآید ز جبال

صحایف حمدی که مستوفیان خیال از استیفای آن عاجز آیند و مراسم شگری که محاسبان افکار و اوهام از تعداد افراد آن به تقصیر اعتراف نمایند ملک الملکی را سزاوار است که تحف و ایثار نثار بارگاه جلالش جان ما مشتاقان، و بر وحدانیت ذات و حقانیت صفاتش «ان فی خلق السموات والارض واختلاف الليل والنهار» دلیلی است ظاهر و حجتی است باهر و نمایان. و صلوات طیبات و تسلیمات زاکیات بر آن خلاصه و زبده رسل، نقاوة جزء و کل، مقصود آفرینش ارض و سما، سبب ایجاد بنی آدم و جمله اشیاء، مسافر سبحان الذی اسری، شهنشاه قاب قوسین اودانی، سلطان کونین یعنی رسول الثقلین.

سوار عرصه میدان تحقیق که برد از هر دو عالم گوی توفیق

سریر عرش را نعلین او تاج امین وحی و صاحب سر معراج

گل بستان سرای آفرینش سواد نور چشم اهل بینش

که جمله سروران را سرور آمد چو تاج از هر دو عالم بر سر آمد

و بر آل اطهار و اولاد و احفاد او که صدرنشینان مسند اجتبا و برگزیدگان عرصه «قل لا اسألكم علیه اجراً الا المودة فی القربی» اند باد. علی الخصوص بر امام باحشمت و وقار ابن عم احمد مختار، صاحب دلدل و ذوالفقار، مخصوص به آیه انما، منصوص به نص هل اتی، محرم راز سبحان الذی اسری، مخاطب به

خطاب انت منی بمنزلة هارون من موسى، اعنى جناب با رفعت و مكرمت خلاصة موجودات و برگزیده خالق ارضین و سماوات، امام المتقين و يعسوب الدين اسد الله الغالب غالب كل غالب مطلوب كل طالب امير المؤمنين على بن ابي طالب عليه الصلاة والسلام.

و بعد - سبب تألیف این کتاب صریح شریف و خطاب فصیح منیف که در قوی ثیل سال ترکی مصادف هزار و یکصد و پانزده هجری، سال دهم جلوس میمنت مأنوس نواب کامیاب سپهر رکاب، نقاوه دودمان مصطفوی تازه نهال بوستان مرتضوی، خلاصه سلاطین صفوی، خورشید ایوان عز و جلال، کوکب آسمان دولت و اقبال، السلطان ظل الله المؤید من عند الله:

شاه سلطان حسین آن‌که ببست چرخ را عدلش از تعدی دست

اتفاق اوفتاده، این است که داعی کثیر التقصیر ابن سیدمرتضی الحسینی سیدحسن استرآبادی از روی کتب تواریخ احوال و انساب حضرات ائمه معصومین علیهم السلام و ملوک و سلاطین نامدار کامکار و سادات رفیع الدرجات موافق قانون حساب و علم سیاق دفتری طرح نموده بود.

بعضی از دوستان تکلیف نمودند که به انضمام تشخیص احوال ملایکه و شیاطین و حکومت بنی الجان و کیفیت آفرینش عالم تا حضرت خاتم صلی اله علیه آله و سایر فواید مرقومه به عنوان کتاب در تحت هر باب به بیاض برده شود. لهذا به قلم تحریر درآورده، منظور نظر دوستان گردید و به «تاریخ سلطانی» موسوم شد مشتمل بر سه باب که در صفحه روزگار به یادگار باقی ماند و متوقع است که اگر سهوی یا ترکی واقع شده باشد به قلم اصلاح درآورده و این کمینه را به دعا و فاتحه یاد نمایند.

باب اول - در بیان تشخیص احوال ملائکه و شیاطین و جن و کیفیت آفرینش و مدت حکومت بنی الجان در بسیط زمین، خلقت حضرت آدم علیه السلام تا حضرت خاتم النبیین صلی الله علیه و آله و باقی حضرات مطهرات سدره مرتبات عرش درجات چهارده معصوم صلوات الله علیهم اجمعین و اولاد گرامی ایشان و وقایعی که در این مدت روی داده و تحقیق احوال خلفای ثلاث.

باب دوم - در ذکر انساب سلسله ملوک و سلاطین کامکار و احوال ایشان و حکمای ماتقدم و پادشاهان روم و هند و تواریخ سابقه پیش از زمان هجرت نبوی صلی الله علیه و آله و بروج سنین و شهرور به زبان عربی و ترکی و فرس و هندی و فرنگی که در تحت هر فایده ذکر کرده می شود. ان شاء اله تعالی.

باب سیم - در بیان انساب سلاطین صفیه صفویه ادام اله اقبالهم الی یوم القیام تا زمان نواب خاقان رضوان مکان شاه صفی نوراله مرقد و مراقد آبائه العظام.

چنین است فهرست مطالب کتاب بر اساس شماره صفحات تنها نسخه کامل شناخته شده کتاب که در قم است:

مقدمه ۲ - ۴

باب اول ۵ - ۳۰۵ [تاریخ خلقت زمین - ۵ / اقالیم سبعة ۸ - ۹ / فایده در وجود ملائکه و حقیقت احوال ایشان - ۱۰ / خلقت حضرت آدم - ۱۴ / خلقت حوا - ۱۸ / فایده در ذکر انبیاء عظام ۲۱ / شهادت حضرت هابیل - ۲۲ / صفت و خصایص آدم - ۲۵ / حضرت شیث - ۲۷ / ادریس - ۳۰ / نوح - ۳۵ / فرزندان نوح - ۴۵ / صالح - ۴۶ / هود - ۴۷ / صفت شدداد - ۴۸ / ابراهیم - ۵۱ / اسماعیل - ۶۹ / بنیان کعبه - ۷۷ / اولاد اسماعیل - ۸۳ / اجداد پیامبر اکرم - ۸۵ / عبدالمطلب - ۹۲ / ماجرای ابرهه - ۹۴ / نسب و احوال پیغمبر - ۱۰۲ / فایده

در ذکر احوال حضرات مطهرات سدره مرتبات عرش درجات ائمه اثنی عشر - ۲۲۱ / فایده در ذکر انساب و قبائل سادات عظام - ۲۹۶ / ذکر بعضی از قبائل که به نظر رسیده نقل می‌شود - ۲۹۹ / در بیان حسب و نسب خلفای ثلاث - ۲۹۹.

باب دوم ۳۰۵ - ۳۴۷ [بیشدادیان - ۳۰۵ / کیانیان - ۳۱۳ / اشکانیان - ۳۲۱ / ساسانیان - ۳۲۳ / فایده در بیان احکام حکمای ماتقدم و سخنان نصیحت آیین ایشان - ۳۳۳ / فایده در بیان تواریخ پیش از زمان هجرت نبوی و بروج و سنه و شهور بزبان عربی و ترکی و فرس و غیره - / فایده در بیان نسب سلسله پادشاهان هند که در کتب تواریخ مذکور است - ۳۵۳].

باب سوم ۳۴۷ - ۵۱۵ [تیاکان شاه اسماعیل - ۳۴۷ / شاه اسماعیل - ۳۵۹ / شاه طهماسب - ۳۷۱ / اسماعیل دوم - ۳۹۷ / شاه خدا بنده - ۴۰۲ / شاه عباس - ۴۲۳ / شاه صفی - ۴۹۶].

در تدوین و تنظیم این اثر از کتاب‌های مذهبی و تاریخی استفاده شده که نام آنها در متن ذکر گردیده است. بخش مربوط به صفویان هر چند تمامی مطالب آن از نسخ جهان آرای قاضی احمد غفاری و عالم آرای عباسی و ذیل آن گرفته شده اندک فوایدی اضافی دارد که در لابه‌لای مطالب آن درج شده است. از جمله در موضوع محل دفن شاه عباس اول - که در عالم آرای عباسی و ذیل آن ابهامی در مورد آن هست و بعضی از فضلاء معاصر به استناد عباراتی مدفن آن پادشاه را در کاشان پنداشته‌اند، پس از شرح ماجرای مرگ آن پادشاه به تصریح می‌نویسد: «در دارالمؤمنین کاشان در آستانه امامزاده حبیب موسی علیه التحیه و الثنا جنازه را گذاشتند و بعد از چند روزی به اماکن مشرفه نقل فرمودند» (ص ۴۹۶ نسخه مزبور).

از فواید اختصاصی کتاب مطالبی است که در اواخر بخش نخست، ذیل سرگذشت ائمه طاهرین علیهم السلام، در مورد امام زادگان اصفهان آمده است. این مطالب هرچند بیشتر مستند به تذکرها و نسب نامه‌های ساختگی دوره صفوی^۲ و از دید تحقیقی نادرست است به هر حال از جهات دیگر سودمند و ارزنده و در تحقیقات مربوط به اصفهان مفید و قابل استفاده است. چنین است برخی از آنها:

۱. در فرزندان امام حسن مجتبی علیه السلام پس از نقل ماجرای سلطنت حسن بن زید در طبرستان از شجره امیر هدایت الله بن امیر فتح الله و سید محمد بن سید حسن المرعشی نسابه:

«اسماعیل پسر او معروف به جالب الحجاره به اصفهان آمده و مزار فیاض الانوارش در آنجاست و در نسخه دیگر به قول امیر هدایت الله مذکور مدفون در محله خوشینان کران من محلات اصفهان است. و به قول صاحب الفوائد در شجره دیگر که ملاحظه نموده «امام زاده اسماعیل حسن بن زید بن حضرت امام به حق و هادی مطلق امام حسن علیه السلام مشهور به جالب الحجاره مدفون در محلات اصفهان» نوشته که در طبرستان بوده و والد ماجد او از قبل منصور دوانقی حاکم مکه معظمه و مدینه مشرفه بوده و در حوالی مزار متبرکه اش شعیای پیغمبر که از جمله پیغمبران بنی اسرائیل بوده مدفون است. و عمارت آن را بیکه خاتون بنت امیرزاده جهانگیر بنا نموده بعد از آن نواب خاقان جنت مکان و خاقان رضوان مکان تعمیر فرموده‌اند و در عهد نواب خاقان اشرف اقدس اعلی خلد الله ملکه و سلطانه به تاریخ شهر سنه هزار و یکصد و سیزده مدرسه عالی و چهار سوق احداث

۲. در تذکرها و امام زادگان و مشجرات و نسب نامه‌های دوره صفوی معمولاً از کتاب‌هایی به عنوان مأخذ، و از افرادی به عنوان نسابه و نقیب، یاد می‌شود که هیچ یک وجود خارجی ندارد. البته برای خلط مبحث نام چند کتاب شناخته شده نیز ضمیمه شده و اطلاعاتی کلی از آنها نقل می‌گردد.

فرموده‌اند» (ص ۲۳۸ نسخه یاد شده).

۲. در نوادگان امام مجتبی از طریق همان حسن بن زید:

«ابو محمد قاسم او را دو پسر بوده: عبدالرحمن شجری و محمد بطحانی که قبایل بطحانیان از نسل اویند و در شجره مذکور نوشته شده که امامزاده زید مدفون در قریه پافان جی اصفهان که کنیه‌اش ابوالفضل است بن علی بن عبدالرحمن الشجری بن قاسم بن حسن بن زید بن الحسن علیه السلام و سیدیحیی که در دارالامان ری مدفون است از فرزندان اوست و سادات سیفی قزوین از نسل اویند و... ابوالحسن اطروش و ابوالفضل الملقب بالراضی که نسب سادات گلستانه به ایشان می‌رسد از نسل حسن بن قاسم بطحانی‌اند... و ابراهیم بن محمد البطحانی بن قاسم بن حسن بن زید و پسرش حسن هر دو در ارض جنبلان باب مسجد سعید بن حیدر من محلات اصفهان مدفونند والله اعلم» (ص ۲۳۷-۲۳۹ همان نسخه).

۳. در فرزندان امام کاظم علیه السلام :

«در تذکره نورالدین محمد بن حبیب اله نسابه اصفهانی^۳ و سیدحسین بن سیدحیدر الحسینی الکرکی العاملی و سیدرضی الدین نسابه مذکور است که امامزاده قاسم اصغر ملقب به عبدالعزیز مدفون در قریه طور اصفهان بی واسطه به حضرت امام الهمام موسی کاظم علیه السلام می‌رسد. و امامزاده اسحاق واقعه در قریه هرند ناحیه قهاب اصفهان در زمان منصور بن معاویه که از جانب مقتدر بالله عباسی حاکم اصفهان بوده در سنه سیصد و پنجاه و چهار به درجه شهادت رسیده‌اند.

۳. حتماً منظور کتاب مجمع‌الانساب اوست که به نام شاه عباس اول نوشته و نسخه آن در لنینگراد هست (منزوری ۶: ۴۵۲۹).

در کتاب شجره میر محمد مهدی رضوی و کتاب تعلیقات میر محمد قاسم بنی مختار سبزواری و تذکره به مهر شیخ نورالدین محمد بن حبیب الله واعظ مدرس اصفهانی که به خط و مهر سید حسین بن سیدحیدر الحسینی الکرکی العاملی رسیده (مذکور است) که امامزاده واجب التعظیم و التکریم صاحب الکرامات شاهزاده سلطان احمد بن حضرت امام الهمام موسی الکاظم علیه السلام ... (در اسفراین) مدفون است و مزار کثیر الانوارش در میان باغی است و محل استجابت دعاست. و بعضی از نسابون را عقیده آن است که مدفن شریفش در بلده شیراز است بنابر قول مشهور بین العوام. و آن چه ظاهر می شود این است که امامزاده احمد واقعه در شیراز فرزند موسی مبرقع بن حضرت امام الهمام امام به حق امام محمد تقی جواد علیه السلام بوده باشد» (ص ۲۷۳).

۴. «در تذکره نورالدین محمد نسابه اصفهانی نوشته شده که ابراهیم مرتضی مشهور به ابراهیم اصغر در قریه کاج برآن اصفهان مدفون است و بعضی از مورخین در بغداد قریب مرقد مطهر والد بزرگوارش گفته اند» (ص ۲۷۴).

۵. «در بحرالنساب دینوری نوشته شده که امامزاده قاسم بن حمزه مدفون در قریه اشترجان اصفهان به تاریخ سنه ۲۵۵ به داربقا شتافته. و در تذکره به خط و مهر نورالدین محمد بن حبیب الله نسابه اصفهانی که به خط و مهر سیدحسین بن سیدحیدر الکرکی العاملی رسیده نوشته شده که امامزاده واجب التعظیم و التکریم سلطان قاسم اعرابی صاحب کشف و کرامات (بود)، و احادیث بسیار از جد بزرگوار خود ابی ابراهیم موسی الکاظم علیه السلام نقل می فرمود، با برادرزاده خود شاه حمزه در یک موضع مدفونند در قریه اشترجان، و به یک واسطه به حضرت امام الهمام امام موسی الکاظم علیه السلام می رسد.

و هم در بحر الانساب نوشته شده که زید بن احمد بن حسین بن احمد المجدور بن ابوجعفر بن احمد الاسود بن محمد الاعرابی بن سلطان قاسم بن حمزة بن امام موسی الکاظم علیه السلام که در سنه ۲۶۰ زمان المهتدی بالله به درجه شهادت رسیده در قریه هفت شو بلوک قهاب اصفهان مدفون است. و سید قاسم نسابه نوشته که حسین بن احمد بن حسین بن احمد بن ابوجعفر بن احمد الاسود بن محمد الاعرابی بن سلطان قاسم بن حمزه بن امام موسی الکاظم علیه السلام در سنه ۲۹۰ هجری به داربقا شتافته و در قریه موران قهاب اصفهان مدفون است» (ص ۲۷۴-۲۷۵).

۶. در فرزندان هارون بن موسی بن جعفر علیه السلام:

«در تذکره نورالدین محمد بن حبیب الله (نسابه اصفهانی به خط و مهر سیدحسین بن سیدحیدر) الکرکی العاملی و سید قاسم نسابه برادر میر عبدالقادر نسابه نوشته شده که هارون مدفون در ارض اصفهان که شاه قاسم انوار از احفاد اوست... هارون بن محمد بن احمد بن جعفر بن هارون بن امام موسی الکاظم علیه السلام (است)» (ص ۲۷۵).

(۱۱)

مأخذی تازه برای تحقیقات مربوط به اصفهان*

نسخه‌ای در ۱۴۸ برگ با نام «کتابچه جغرافیای دارالسلطنه اصفهان و بلوکات و توابع» اخیراً به کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی در قم منتقل شده است. این کتاب بنابر آن چه در دیباچه آن آمده در توشقان ثیل ۱۲۹۹ به دستور ظل السلطان (نیز برگ ۱۳۸ ر) و با سعی و اهتمام میرزا سلیمان خان رکن الملک نایب الحکومه فراهم شده و گویا جزء ثبت‌ها و کتاب‌هایی است که به منظور تألیف *مرآت البلدان* ناصری برای دارالتألیف همایونی تألیف گردیده بود که چندین مجلد قطور از آنها در کتابخانه وزارت دارائی هست.

کتاب مورد بحث از نظر موضوع و عنوان با «جغرافیای اصفهان» میرزا حسین تحویلدار که پنج سال پیش از آن نگاشته شده^۱ یکی است جز آن که از رهگذر احتواء بر احصائیه و آمار دقیق نفوس و اماکن شهر اصفهان و بلوکات و توابع آن سودمندتر است هم‌چنان که آن دیگری از نظر وصف اوضاع اجتماعی آن دوره اصفهان بر این اثر مزیت و برتری نمایان دارد.

از این کتاب در مأخذ مربوط یادی دیده نشد و حتی آقای منزوی هم در مجلد

*. وحید ۱۲ (۱۳۵۳): ۳۷۱-۳۷۵.

۱. چاپ منوچهر ستوده، تهران-۱۳۴۲.

ششم فهرست خود از آن ذکرى نموده است. از آن‌جا که این نسخه از نظر به دست دادن دقیق وضع جغرافیایی و بسیاری نکات تاریخی یک قرن پیش اصفهان اثری ارزنده و مهم است و از سویی دیگر گویا تاکنون در جایی شناسانده نشده، دیباچه کوتاه و فهرست اجمالی مطالب آن در این‌جا آورده می‌شود به این امید که صاحب همتی از فضایی آن شهر بر نشر آن اهتمام ورزد.

چنین است دیباچه نسخه (۱ پ):

«کتابچه جغرافیای دارالسلطنه اصفهان و بلوکات و توابع که بر حسب امر قدر قدر حضرت اشرف اقدس والا ارواحنا فداه نوشته می‌شود از ابنیه و عمارات و باغات شاهی و قطره‌های واقعه بر روی رودخانه و غیره‌ها و مساجد و مدارس و مشاهد و امام زادگان و کاروانسراها و تیمچه و حمام و تکایا و بقاع و قلاع و کارخانجات و مطب اطباء و جراحان و طوابعین و یخچال و حمام و غیره به انضمام بیوتات مسکونه و عدد نفوس اهالی بلده و بلوکات و تعیین آب و هوای هر محلی، به سعی و اهتمام جناب جلالت مآب مقرب الخاقان میرزا سلیمان خان منشی باشی رکن الملک نایب الحکومه به تاریخ شهر رجب مطابق توشقان ئیل ۱۲۹۹».

مطالب کتاب از (۱ پ) تا (۱۴ ر) نسخه خصوصیات جغرافیایی شهر اصفهان است. چنین است برخی از عناوین کلی این قسمت برای به دست دادن نمونه کار:

(۱ پ) آمار اجمالی نفوس اهالی، اتباع ادیان مختلف، آمار اجمالی اماکن (مسجد، حمام، طاحونه، کاروانسرا و تیمچه، کلیسا، قراء و مزارع...).

(۲ ر) آب و هوا، معرفی تفصیلی عمارات شهر و مدارس و مساجد.

(۲ پ) عمارات و باغ جدید جنب هفت دست، عمارت هفت دست، آینه خانه، نمکدان، مدرسه چهار باغ، بازارچه آن، عمارات جهان نما، بازارچه چهار سوق

نقاشی.

- (۳) مدرسه مریم بیگم، تکیه بکناشیه، مدرسه صدر خواجو، باغات شاهی و چهار باغ‌های صفوی، چهار باغ سفلی، هشت بهشت.
- (۳پ) باغ کاجی، باغ طاوس، چهار باغ علیا.
- (۴) چار باغ فتح آباد صدر، چهار باغ امین الدوله.
- (۴پ) تکایا و بقاع و مساجد و امام زاده‌های متبرکه تخت پولاد.
- (۵) آب انبارهای تخت پولاد، پل‌ها.
- (۵پ) باغات شاهی: باغ قوشخانه، باغ کل عنایت، باغ صفی میرزا، سایر ابنیه و عمارات شاهی و قراول خانه و کاروان سراها و مساجد و مدارس.
- (۶) چهل ستون، انگورستان، عمارت صدری، خلوت و سرپوشیده رشک جنان، تالار اشرف، تالار طویله، دارالمنظره، تکیه، عمارت کاخ، تکیه جدیدالاحداث، قورخانه مبارکه.
- (۶پ) میدان نقش جهان.
- (۷) مسجد شاه، میدان چهار حوض، مسجد جامع عتیق، مدارس بازار، سراها و تیمچه‌های بازار، امامزاده‌های واقعه در بازار.
- (۸) مطب اطباء و جراحان از میدان شاه تا میدان سلطان سنجری، سقاخانه‌ها از میدان شاه الی میدان قدیم، مساجد و مدارس و کاروانسراهای واقعه در دارالسلطنه اصفهان در محلات شهر.
- (۹پ) مغازه‌ها، یخچال‌های واقعه در خارج شهر.
- (۱۰) محلات شهر با آمار تفصیلی سکنه هر یک از ذکور و اناث و تبعه ادیان مختلف و مساکن و بیوتات و اماکن.

(۱۳) طلاب مدارس، غربای کاروانسراها.

(۱۳ - ۱۴) جماعت ارامنه و یهود در محلات مختلف، مسلمانان، جولاه (جلفا).

سپس از ۱۴ تا پایان کتاب وصف تفصیلی بلوکات ده‌گانه شهر با یک صد و شصت و چهار قریه و مزارع بسیار هر یک است با خصوصیات دقیق و کامل از مساحت و جمعیت و آب و هوا و وضع سکنه و مالکان هر یک از قراء و مزارع و آبگیر و محصولات و اماکن و بقاع و آثار ابنیه و در چند مورد با ذکر تواریخ الواح و کتائب بناها. چنین است صفحات مربوط به هر یک از بلوکات برای به دست دادن نمونه دقت و تفصیل کار. با این تذکر که به علت کمی فرصت در هنگام مرور نسخه برای تهیه این فهرست گونه شاید برخی عناوین در میان از نظر افتاده یا برخی اعلام اماکن به علت عدم آشنایی درست خواننده نشده باشد:

(۱۴ - ۴۰ پ) بلوک لنجان.

(۴۲ ر - ۴۴ پ) بلوک برخوار.

(۴۵ ر - ۵۳ ر) بلوک ماربین.

(۵۳ پ - ۶۱ پ) قهاب و مزارع شرقی اصفهان.

(۶۲ ر - ۶۷ پ) بلوک جی.

(۶۸ ر - ۷۵ ر) رویدشت.

(۷۲ پ - ۸۲ ر) ... ران^۲.

(۸۲ پ - ۷۴) جرقویه.

(۷۴ ر - ۸۶ پ) محال علیا.

۲. در ذیل این نام بحث می‌شود از قرای: دستجرد، جوزدان، مزرعه کاج، شوردز، گوهان، حسین‌آباد...

(۸۷-۹۷پ) بلوک اردستان.

(۹۷پ-۱۱۸پ) تفصیل خصوصیات و ابنیه قدیم و محلات و قراء «ابر قوه» با مساحت و جمعیت.

(۱۱۸پ-۱۳۴پ) قهپایه.

(۱۳۵-۱۳۷پ) قصبه قمشه.

(۱۳۷ر) بلوک سمیرم.

(۱۴۳ر) کرون، صورت مزارع و توابع و باغات و قنوت محال دهق.

(۱۴۴پ-۱۴۸ر) طیران کرون.

نسخه در وصف قریه لنکران از قراء طیران کرون در برگ ۱۴۸ پایان گرفته است.

نمونه مطالب (۹۷):

«ابر قوه»

از شهرهای قدیم است. در جایی واقع است که طرف جنوب آن جبال فارس و طرف شمال کوهستان یزد است. کوه تا کوه بیست فرسخ مساحت است و این بیست فرسنگ بیابان، و به هیچ وجه تلال و جبال ندارد مگر دو کوه کوچک که نیم فرسنگی اصل شهر برقرار و دنباله آن قریب به یک فرسخ است. این کوه متصل به یکدیگر یکی سفید و یکی سیاه است. قلّه کوه سفید گنبدی از قدیم ساخته شده ارتفاع آن گنبد سی ذرع و دور آن چهار ذرع است. از سنگ گچ قدیم طوری ساخته اند که با این که از هزار سال متجاوز است بنا شده اصلاً عیب نکرده. گچ آن از سنگ آن سخت تر است. با کلنگ در سنگ آن رخنه می شود و در گچ آن مثلاً با سی مرتبه کلنگ در یک محل آن به قوت هر چه تمام تر زده اصلاً رخنه نمی شود. معروف است این گنبد دخمه دار است.

هوای ابرقوه و دهات تماماً قشلاق است. معدنی سوای نمک که امتیاز کلی دارد و گچ ممتاز، دیگر چیزی ظاهر نیست. آب تماماً از قنات است و قدیم از سفیده سخت بعضی را بریده‌اند. . . غالباً آن قنات مظهر تا تخوم مادر چاه یک فرسخ الی یک فرسخ و نیم یا دو فرسخ است، یکی از آنها جدید نیست جمیعاً قدیم. در ارض ابرقوه و دهات از این قبیل لاتعد ولا تحصی است ولی جزئی دایر و کلی بایر افتاده است. تخوم مادر چاه آنها در سی ذرع طناب خور کمتر از پنجاه ذرع سر است. در جزو تفصیل شهر و دهات دایر و بایر که ظاهر است ذکر می‌شود.

محصولات آن شتوی گندم و جو و تریاک و باقلاقلیلی که خشک نمی‌شود و میوه شتوی آلوچه و زردآلو، آلو بخارا، سیب ترش، آلبالو خوب می‌شود، و صیفی جوزق و روناس و کنجد و بیدانجیر، تنباکو، خربزه، هندوانه، خیار، انگور، انار، شفتالو، بادام و پسته خوب می‌شود.

اما وصف شهر: ابرقوه خیلی قدیمی است. یک فرسخ حصار دوره شهر است. دور شهر را طرفی که شمال است خندق عمیق دستی که بعضی از آن سنگ است کنده‌اند... عمارتی مسمی به عمارت طاوس است خیلی رفیع، قریب پانزده جریب زمین زیر آن عمارت خراب است. گنبد بزرگی که ارتفاع آن سی و پنج ذرع و دور آن در جوف گنبد چهل و پنج ذرع است. قبر طاوس وسط عمارت واقع، معروف است سقف قبول نمی‌کند. سال لوی‌ئیل ۱۲۹۲ یکی به جهت امتحان سقف زده، حالا مسقف است.

یک کاخ و دو سر درونهر هست. می‌گویند این طور در هیچ ولایتی نیست. هفده محله دارد، و بلوکات آن هم هشتاد و هشت قریه و مزرعه است.»

(۱۲)

کتابچه ثبت موقوفات و خالصه‌جات کشور در دوره ناصری*

در سال ۱۲۹۹ از جانب ناصرالدین شاه به مستوفیان و سررشته داران ایالات دستور داده شد که هر یک خالصه‌جات و موقوفات منطقه کار خود را به درستی مشخص ساخته و ثبت کامل آن را برای استحضار و آگاهی دیوان اعلی به تهران بفرستند. در اجرای این فرمان هر یک از مستوفیان ولایات فهرست املاک و مستغلات غیر اربابی (خالصه و موقوفه) را برای دیوان فرستاده‌اند که ثبت همه آنها در کتابی در ۱۶۱ برگ قطع رحلی تدوین شده^۱ و نموداری کامل از وضع این‌گونه املاک در آن دوره است.

پیش از این در دوره صفوی نیز دفاتری بود که تشخیص قراء دولتی و اربابی و موقوفه را به درستی ربط می‌داد و در چهل ستون ضبط بود و افغانان پس از تصرف اصفهان همه آنها را به زاینده رود افکندند (*اصفهان نصف جهان*: ۳۲). سپس در دوره نادر شاه از نو به تشخیص املاک پرداختند و دفاتری فراهم آوردند و این دفاتر پس از آن تا هنگام تدوین کتابچه ما مورد عمل بوده، و جز آن دفاتری نیز از کریم خان زند و علی مراد خان در تشخیص خالصه‌جات به دست بوده است.

*. راهنمای کتاب ۱۸ (۱۳۵۴): ۴۳۵-۴۴۲.

۱. نسخه کتابخانه عمومی آیت الله مرعشی نجفی در قم.

در تدوین ثبت دوره ناصری دفاتر نادری و کریم خانی و علی مراد خانی و تشخیص میزان دوره فتحعلی شاه و دوره ناصری و وقف‌نامه‌ها و طومارها اساس کار بوده است. از دفتر خالصه و موقوفه نادرشاهی ذیل سخن از محال تبریز و مشکین و میانه و اصفهان و فارس و از دفاتر خالصه‌جات کریم خانی در مورد محال طهران و ورامین و از دفاتر علی مرادخانی در سخن از موقوفات و خالصه‌جات عراق سلطان آباد و کاشان یاد شده است.

«اصل عمل خالصه محال مشکین و ارنق از قرار ثبت دفاتر نادرشاهی بوده و تشخیص مخروبه و معدوم الاثر از روی عمل ممیزی بنده درگاه جهان پناه انجام گرفته است» (۱پ - ثبت مستوفی آذربایجان). تشخیص موقوفات و خالصه‌جات میانج بر اساس دفتر نادرشاهی و نسخه میرزا حبیب الله هر دو انجام گرفته که برخی از محال در هر دو دفتر و برخی تنها در یکی از آن دو مذکور بوده است (۱۸ر). خالصه‌جات چناران موافق بازدید حاجی میرزا اسماعیل و از قرار قلمداد حاجی نقدعلی خان زعفران لو مشخص گردیده است (۲۲ر).

عمارات و باغات بلده اصفهان مطابق دفتر نادرشاهی موافق معامله عهد دولت خاقان مغفور ضبط گردیده است (۳۹پ). در محال ساروق قریه تبریز را بالتمام در دفاتر قدیم خالصه نوشته بودند لیکن در عهد خاقان مغفور که ممیزی شده ۱۵ سهم از جمله ۱۶ سهم به خالصه معمول بوده و خاقان قریه مزبور را سوای رسد اربابی از حاکم شرع خریده، وقف آستانه متبرکه حضرت معصومه علیها السلام کرد که حال در تصرف خدام آستان مزبور است (۷۹ر).

تشخیص محال سربند عراق موافق دفتر علی مرادخان و تشخیص میرزا فضل الله مستوفی است که در عهد خاقان مغفور تشخیص خالصه‌جات داده

بود (۷۹ پ).

خالصه جات ورامین از قرار دفاتر کریم خانی است (۹۲ پ). تشخیص اربابی و دیوانی دارالخلافه طهران و بلوکات و توابع هر چند کلاً موافق دفاتر کریم خانی است لیکن کتابچه‌ای به مهر میرزا رفیعا که بازدید کرده و نزد میرزا نبی خان امیر دیوان ضبط بوده (۸۰ ر) نیز ملاک عمل قرار گرفته است. «خالصه جات قزوین از قرار نسخه ممیزی مرحوم میرزا بابا و میرزا ابوتراب به نوعی است که در این کتابچه نوشته شده و خالصه بلده چون از ممیزی‌های مزبور نبوده موافق قلمداد عالی جاه حاجی میرکریم خان قزوینی نوشته شده» (۹۳ ر).

پاره‌ای از محال قزوین در دفاتر قدیم خالصه بوده و از قرار ممیزی آقامیرزا بابا مستوفی خاقان مغفور و میرزا ابوتراب سررشته‌دار قزوین به اربابی معمول است (۹۳ پ).

در تشخیص محال جوشقان دفاتر علی مرادخانی پیش از همه مورد استفاده بوده است (۱۱۷ ر).

در مورد ایالات فارس «چون در دفترخانه از زمان خاقان شهید جزو جمع خالصه فارس نبود و این اوقات حسب الامر همایون شاهنشاهی مستوفیان عظام مشغول تشخیص خالصه بودند و حساب دیوانی مملکت فارس نیز به عهده بنده درگاه (میرزا سیدموسی مستوفی) بود و تشخیص خالصه فارس را هم سهم فدوی قرار داده بودند لهذا از روی دفاتر نادرشاهی و سررشته و تصدیق عالی جاهان میرزا عابد و میرزا محمدعلی و میرزا بزرگ و میرزا یوسف مستوفیان فارس و استحضار عالی جاه میرزا مهدی مستوفی اصفهانی که در ایام حکمرانی نواب فریدون میرزا سررشته‌دار بود نوشته شد. فی شهر رمضان ۱۲۹۹». از این رو ثبت

املاک برخی نقاط مانند خطه لار و توابع موافق دفاتر قدیم (۱۵۱۱ر) و برخی دیگر مانند مرودشت از قرار سر رشته و قلمداد مستوفیان نام برده (۱۳۴ر) بوده است.

از فوائد و مزایای این ثبت در مورد املاک وقفی و خالصه یکی آن است که بسیاری جاها ذیل نام محل، احکام و فرمان‌هایی که به نام آن از جانب شاهان یا فرمانروایان ولایات صادر شده یاد می‌گردد و گاه اجمال مفاد و متن سند را نیز می‌آورد. در خالصه‌ها گاه چگونگی خالصه شدن و آغاز زمانی آن را توضیح می‌نماید. در موقوفات نیز همه جا موقوف علیه و بیشترین موارد واقف را نیز نام برده، و این مهم است که ثبت‌های ولایات با توجه به طومارها و اسناد و وقف نامه‌های قدیم فراهم شده و از این رو نمودار خوبی از بازمانده مجموعه‌های وقفی و ابواب الخیر پیشینیان است. از باب نمونه در ذیل سخن از محال تبریز و توابع از موقوفات ظهیریه و رشیدیه و نصیرییه و شهیدیه و مظفریه و شیخیه و موقوفات متفرقه غازانی و وقفیه حافظ بن علی شبستری و طهماسب میرزا و موقوفات مدرسه اردوباد از واقعه‌نویس دیوان اعلی و موقوفات مزار سلطان قاسم ولد عبدالله بیگ انصاری و موقوفات صومعه و مانند آن یاد شده و هر یک از املاک را توضیح نموده‌اند که از کدام یک از اینهاست.

البته بسیاری از این موقوفات در آن دوره شناخته نبود مثلاً «از بابت موقوفات مظفریه که در نسخه وقف نامه بسیاری از اراضی و باغات و مستغلات نوشته شده بود اما حالا هیچ یک از آنها معین نیست و غالباً خراب و معدوم‌الاثراست لهذا آن چه از حمامات و خانات و قنوات که نوشته بودند اجمالاً نوشته می‌شود». (۳پ) و در برخی از برگ‌های نیمه دوم کتابچه می‌بینیم که تحریر ثبت برخی موقوفات به خاطر ناخوانا بودن رسم الخط اصل وقف‌نامه امکان‌پذیر نگردیده است. در ذیل

سخن از محال مملکت خراسان - ارض اقدس و ولایات تابعه (۲۱ پ به بعد) «موقوفات آستانه متبرکه سرکار جناب علی بن موسی الرضا علیه آلاف التحية والثناء» فهرست شده و در سراسر کتابچه موقوفات رضوی و موقوفات اعتبار مقدس عراق مشخص گردیده است.

در سمنان (۲۸ پ - ۲۹) موقوفات شیخ علاء الدوله که زمین مسجد جامع از آن جمله بود و موقوفات امامزاده قاسم، و در اصفهان (۳۹ پ به بعد) موقوفات شاه نجف و امامزاده‌ها و مساجد متفرق و مدارس از جمله مدرسه حوا بیگم و موقوفات سرکار فیض آثار و مدرسه سلطانی و مانند آن، و در خوزستان (۷۵ پ به بعد) موقوفات «شرف نسا بیگم زوجه شاه اسماعیل» و موقوفات سلطان سیدعلی سیاه پوش و موقوفات بقعه امامزاده عبدالله و موقوفات محمد بن جعفر طیار و امثال آن، و در دارالسلطنه قزوین (۹۳ پ به بعد) موقوفات مدارس حیدریه و التفاتیه و مسجد جامع و سرکار فیض آثار و بقعه شاهزاده حسین و موقوفات شیخ مصطفی و میرزا اشرف خان، و در قم (۱۰۴ پ به بعد) موقوفات سرکار حضرت معصومه علیها السلام و اوقاف مسجد امام حسن عسکری و سرکار علی بن جعفر و شاه احمد قاسم و تکیه حسین علی و بقعه شاه حمزه و مدرسه غیاثیه و بقعه طیب و طاهر و شاهزاده محسن و سه امامزاده و موقوفات سرکار سیدعشق علی و اوقاف شاه طهماسب و موقوفات مدرسه محمد بیک بیگدلی و مدرسه مرند و تکیه میرزا مسلم شاه و امامزادگان دیگر جز آن چه یاد شد، و در محال سرداب (۱۰۸ پ) موقوفات شیخ صفی الدین و موقوفات نجف و کربلا و کاظمیه، و در کاشان، (۱۰۸ پ به بعد) موقوفات مدارس و مساجد مختلف به تفصیل، و در بلوک میان کوه (۱۲۱ پ) موقوفات سلطان نصیری، و در فارس (۱۲۲ پ به بعد) اوقاف شاه چراغ و میرسید محمد و مدارس امام قلی خان و منصوریه و آصفیه و محسنیه

و شریفیه که هیچ یک از این دوتای اخیر در آن دوره نبوده‌اند - و مقیمیه و لطیفیه و محمدیه و مسجد جامع و دیگر مدارس و مساجد و بقاع، و به همین روش در ذیل هر یک از مناطق موقوفات اماکن زیارتی و مساجد و مدارس و تکایای آن مشخص گردیده است.

جز آن در سخن از مناطقی چون شهر اشرف در دارالمرز مازندران (۳۳ر) و اصفهان و قزوین «عمارات و بیوتات احدائی سلاطین صفویه» و در سخن از دارالخلافة طهران بیوتات امراء با تعیین محل و مکان مشخص شده است. بنابراین باید گفت که اثر مورد بحث از نظر جغرافیای تاریخی کشور اثری مهم و حاوی اطلاعات و آگاهی‌هایی کمیاب و ارزنده است.

چنین است فهرستی اجمالی از متن کتابچه:

۱- ۲۱ر آذربایجان (این چنین: ۱ر - مشکین / ۲ر - ارومی / ۳پ - دارالسلطنه تبریز و توابع / ۱۴پ - الکاء خلخال / ۱۵پ - دارالصفای خوی / ۱۷پ - سراب و گرمرو و هشترو / ۱۸ر - میانج / ۲۰ر - مراغه).

۲۱پ - ۲۹پ مملکت خراسان: ارض اقدس و ولایات تابعه (۲۱پ ارض اقدس / ۲۲ر - بلوکات، چناران و سرولایت / ۲۳ر - بلوک طوس و رادکان و کوهپایه و اسفرایین / ۲۳پ - تربت حیدری / ۲۳ر - ترشیز / ۲۴پ خوشان و دارالمؤمنین سبزوار / ۲۵ر - نیشابور).

۲۶ر - ولایات موضوعه: استرآباد / ۲۶پ - بسطام / ۲۷پ - جاجرم / ۲۸ر - دامغان / ۲۸پ - سمنان.

۳۰ر - ۳پ دارالامان کرمان (این چنین: ۳۰ر - بلده / ۳۰پ - انار و ارزویه و اقطاع و بم / ۳۱ر - بردسیر و تهرود و جیرفت / ۳۱پ - خبیص و رفسنجان و

راین / ۳۲ - زرنند و سیرجان و ساردویه و کوهپایه / ۳۲ پ - کرک و نرماشیر و شهر بابک).

۳۳ - ۳۹ پ دارالمرز مازندران (این گونه: ۳۳ - اشرف / ۳۳ پ - آمل و اهلم رستاق و دابو / ۳۴ - دشت سر / ۳۴ پ - هزارپی و گرمروود پی / ۳۵ - بارفروش و بلوک لالاآبلو / ۳۵ پ - بابل کنار و بیشه و بندپی و ساسی کلا و بالا تنج / ۳۶ - جلال اندرک و مشهد گنجوردز / ۳۶ پ - ساری و اسفید ده شوراب و بیشه سردلهارم / ۳۷ - کلیجان رستاق و ساری رودپی و بلوک کارکنده و نو کنده و علی آباد و سواد کوه / ۳۷ پ - شهر خواست و کلخواران / ۳۸ - بلوک رودپی و اندرود و میان درود / ۳۸ پ - مشهدسر: تالاری و رود بست و بانصر و بازدار و ترکلا / ۳۹ - کجور و تنکابن و بلوک الکاء نور و ناتل رستاق / ۲۹ پ - هزار جریبن).

۳۹ پ - ۶۸ مملکت عراق - اصفهان (این گونه: ۳۹ پ - بلده / ۴۰ - باغات / ۴۲ - خانات / ۴۲ پ - حمامات / ۴۳ - یخچالها و دکانین / ۴۴ پ - طواحین / ۴۵ پ - اراضی / ۴۶ پ - بلوک النجان / ۴۸ پ - بلوک لنجان / ۵۲ - بلوک برآن / ۵۳ پ - برخوار / ۵۵ پ - جی / ۵۸ - رویدشتین / ۵۹ - قهاب / ۶۰ - کرارج / ۶۱ - ماربین / ۶۳ - ابرقوه / ۶۳ پ - اردستان / ۶۴ - پشت کوه بختیاری / ۶۴ پ - چهار محال / ۶۵ - جرقویه / ۶۵ پ - فریدن / ۶۶ پ - قمشه و اسفرجان / ۶۷ - قهپایه / ۶۷ پ - کرون).

۶۸ پ - ۷۲ دارالسرور بروجرد (این چنین: ۶۸ پ - بروجرد و سیلاخور / ۶۹ - محال سنگی / ۶۹ پ - جاپلق / ۷۰ - بربرود / ۷۱ - پیشکوه و خرمیآباد سفلی و کرگاه / ۷۱ پ - رودار / ۷۲ - پشتکوه).

- ۷۲ پ - ۷۵ ر خمسه و طارمین (این چنین: ۷۲ پ - زنجان و ابهر / ۷۳ پ -
سلطانیه و ایجرود / ۷۴ ر - سربینه رود و خر رود و سهر ورد و سجاس رود /
۷۴ پ - قلابرود / ۷۵ ر - انگوران و اورباد و غنی بکلو و قر لکچلو و طارمین).
۷۵ پ - ۷۶ پ خوزستان (۷۵ پ - حویزه و دزفول / ۷۶ ر - شوستر).
۷۶ پ - ۷۸ ر ساوه و توابع (۷۶ پ - ساوه / ۷۷ پ - خرقان و مزدقان).
۷۸ ر - ۷۹ پ سلطان آباد (۷۸ ر - کزاز / ۷۸ پ - شراه و فراهان / ۷۹ ر -
ساروق / ۷۹ پ - سربند و وفس و قهپایه و رودبار).
۸۰ ر - ۹۲ پ دارالخلافة طهران و بلوکات و توابع (این گونه: ۸۰ ر - بلده /
۸۰ پ - عمارات و بیوتات / ۸۲ پ - باغات و دکاکین / ۸۳ ر - خانات / ۸۳ پ -
حمامات و آسیاها و یخچال‌ها و قنوات / ۸۴ ر - شمیران / ۸۴ پ - بلوک غار /
۸۶ پ - فشاپویه / ۸۷ پ - رودبار و لواسان و کن و سولقان و خوار / ۸۸ پ -
دماوند و ساوجبلاغ / ۹۰ ر - شهریار / ۹۱ پ - ورامین).
۹۳ ر - ۹۹ پ دارالسلطنة قزوین و توابع (۹۲ ر - بلده / ۹۴ ر - بلوک اقبال و
بشاریات / ۹۴ پ - دشتبی / ۹۵ ر - رامند / ۹۵ پ - بلوک زهرا و قهپایه / ۹۶ ر -
فشکل دره و قاقزان / ۹۶ پ - توابع، الموت / ۷۹ پ - رودبار / ۹۹ ر - طالقان).
۱۰۰ ر - ۱۰۴ ر قلمرو بلده همدان (۱۰۰ ر - بلده / ۱۰۰ پ - بلوکات: ازنا و
سیمینه رود / ۱۰۱ ر - بلوک سردرود و بابا شاهرود / ۱۰۱ پ - درجزین / ۱۰۲ ر -
فراوار و قهپایه و اسد آباد / ۱۰۳ ر - اسفند آباد و تویسرکان / ۱۰۳ پ - محال
خرقان و ملایر).
۱۰۴ پ - ۱۰۸ پ دارالایمان قم (۱۰۴ پ - موقوفات / ۱۰۵ ر - خالصه جات /

۱۰۷ پ بلوکات: قهستان و اردهال / ۱۰۸ ر - بلوک جاسب و محال سرداب و محلات و سایر البلوک).

از این پس عناوین درست مشخص نیست لیکن با اندک تأمل و دقت می توان دریافت. چنین است برخی از آنها:

۱۰۸ پ - کاشان / ۱۱۴ ر - جوشقان / ۱۱۷ پ - گلپایگان / ۱۲۰ ر - دارالعباده
یزد و نائین (۱۲۰ ر) - بلده / ۱۲۰ پ - بلوکات: مهریجرده / ۱۲۱ ر - بلوک پشتکوه
و تفت و پیشکوه / ۱۲۱ پ - میان کوه).

۱۲۲ ر - ۱۵۲ فارس (۱۲۲ ر - موقوفات شیراز / ۱۲۳ ر - خالصه جات شیراز /
۱۲۴ ر - حومه آن / ۱۲۶ ر - آباده و ایزد خواست / ۱۲۶ پ - اصطهبانات / ۱۲۷ پ
- یوانات / ۱۳۴ ر - مرو دشت / ۱۳۵ پ - دارابجرده / ۱۳۷ پ - دشتستان / ۱۳۹ پ
- سروستان / ۱۴۰ ر - سمیرم / ۱۴۱ ر ت شولستانات / ۱۴۳ ر - فیروز آباد /
۱۴۷ پ - کازرون / ۱۴۹ پ - بههان / ۱۵۱ ر خطه لار و تبعه / ۱۵۱ پ - بامر).

این قسمت کتابچه در برگ ۱۵۲ پایان می گیرد و ۱۵۲ پ سفید است.

سپس از برگ ۱۵۳ تا ۱۶۱ پ ثبتی است که در توشقان ثیل ۱۲۵۹ از املاک
خاصه سر کار اقدس شاهنشاه عالم پناه از بابت املاک موروثی و ایتبای تهیه
شده که فهرست اجمالی آن چنین است:

مملکت آذربایجان - دارالسلطنه تبریز ۱۵۳ ر (بلوکات آن: محال انزاب و مرند
و روجان و خوی ۱۵۴ ر)، محال فندرسک و دامغان ۱۵۴ پ، بارفروش و ساری و
فرحیآباد ۱۵۵ ر، دارالسلطنه اصفهان و توابع از بابت املاک ایتبای سرکار خاقان
خلد آشیان از ورثه مرحوم حاجی محمد حسین خان صدر اصفهانی و منسوبان
او موافق قبالة جات ۱۵۶ ر (بلوک النجان و لنجان و برآآن و برخوار - ۱۵۶ پ /

بلوک جی و رویدشتین - ۱۵۷ر/بلوک قهاب و کرارج - ۱۵۷پ / محال جرقویه
و چهار محال - ۱۵۸ر محال سمیرم - ۱۵۸پ)، دارالخلافة طهران و بلوکات و
توابع - عمارات و بیوتات ایتیاعی و احدائی ۱۵۸ر(بلوکات: شمیران - ۱۶۰ر/
فشاپویه و خوار و ساوجبلاغ - ۱۶۰پ)، دارالعباده یزد ۱۶۱پ.

نسخه با برگ ۱۶۱ پایان می‌گیرد.

(۱۳)

فهرست نسخه‌های خطی فارسی و عربی

کتابخانه کالج وادهام wadham در اکسفورد*

این نسخه‌ها چنان که شنیده‌ام پیشها در اصفهان بوده و بدین جا واگذار شده و شماره آنها روی هم به هشت صد و اندی می‌رسد.

دوست دانشمندم آقای حسین مدرسی طباطبائی نسخه‌ها را در همان جا از نزدیک دیده و از روی فهرست دستی نوشته دارند^۱ پیشین برای شماره‌های ۱ تا ۳۵۰ با نگاه به برخی از خود نسخه‌ها فهرستی برای من آماده ساخته^۱ و در نامه

*. نسخه‌های خطی، نشریه کتابخانه مرکزی و مرکز اسناد دانشگاه تهران ۱۱-۱۲ (۱۳۶۲): ۷۷۳-۷۸۶.

۱. این لیست به درخواست مرحوم دانش پژوه در یک بعد از ظهر زمستانی سال ۱۳۵۸ در محل کتابخانه کالج وادهام از روی لیستی که همراه این نسخ به کتابخانه داده شده بود، با نگاه کردن به اصل نسخه در برخی موارد برای کسب اطمینان یا کنجکاوی، استنساخ و برداشته شد و اصولاً برای نشر نبود. نسخه‌ها متعلق به کارول میناسیان از مجموعه داران اصفهان بود که نسخه‌های باارزش او به کتابخانه دانشگاه لس آنجلس فروخته شد و این نسخه‌ها که اکثراً مکررات فاقد ارزش مالی و توسط خریدار کنار گذاشته شده بود به عنوان نسخ نفیس، در تمهید برای کسب اجازه خروج نسخ فروخته شده، به دفتر اشرف پهلوی پیشکش گردید و او آن را به کتابخانه کالج مزبور که به خاطر هدیه مالی او به نام وی نامگذاری شده بود واگذار کرد. مرحوم دانش پژوه که فهرست نسخ فروخته شده به لس آنجلس را برای همان شماره نشریه نسخه‌های خطی آماده می‌کرد کنجکاو بود بداند بقیه نسخ چه بوده است. چنین بود که این

خود مورخ ۲۱ بهمن ۱۳۵۸ از لندن نوشته است که نسخه‌های دیگر آن جا فارسی و عربی شناخته شده‌ای است مانند حاشیه تهذیب یزدی و معالم عاملی و شرح لمعه شهید وزاد المعاد مجلسی، و نیازی به بررسی بیشتری ندارد و با این نسخه‌ها چند کتاب ارمنی هم بوده که در کتابخانه بادلیان گذارده شده است. همراه نسخه‌های عربی و فارسی دیگری که به کتابخانه دانشگاه لس‌آنجلس رفته و فهرست آنها را دیده‌ایم. چنان که به یادم مانده است شصت نسخه ارمنی هم بوده است که استاد ارمنی عرب زبان سورپایی آن جا آنها را دیده بود و از آنها یاد می‌کرده است. وی می‌گفته که در آن نسخه‌ها نکته‌هایی درباره پیشه‌ها و گروه‌ها و رسته‌های ایرانی یافت می‌شود...

من از روی نوشته‌های این دوست گرامی (با اندک دگرگونی) این فهرست را در این جا می‌آورم.

(محمد تقی دانش پژوه)

۱- القانون ابن سینا.

۲- روضة الصفاء خواند میر.

۳- شرح کلیات قانون.

۴- کتاب فی الطب، در پنجاه باب، باب ۱۹ آن فی ضعف البصر است.

۵- التحفة السعدیة (شرح کلیات قانون) از قطب شیرازی (۶۳۴ - ۷۱۰)، ساخته ۶۸۲ - ۷۱۰ (فهرست دانشگاه ۴ : ۷۲۷، فهرست ولکام از اسکندر ص ۴۳) به نسخ

❧ لیست مستعجل با درخواست مصراة ایشان برای آگاهی شخص او تهیه شد که وی بعد آن را در پایان فهرست خود به چاپ رسانید.

سده ۱۱ و ۱۲.

- ۶ - شرح الاسباب والعلامات نفیسی، نسخ سده ۱۱.
- ۷ - التصريح خالد امري، کتابت ۱۰۶۲.
- ۸ - ابواب الجنان قزوینی، نستعلیق ۱۰۸۸.
- ۹ و ۱۰ - تهذيب الاحكام شيخ طوسي، نکاح، یکی نسخ ۱۰۷۳، دیگری نسخ ۱۰۳۰.
- ۱۱ - شرايع الاسلام حلی، نسخ ۹۹۱ در کاشان.
- ۱۲ - کتاب السلم فی علم الاصول از محب الدين عبدالشکور، نستعلیق ۱۱۰۹.
- ۱۳ - کلیات سعدی، نستعلیق سده ۱۱.
- ۱۴ - ابواب الجنان قزوینی، شکسته ۱۲۵۴.
- ۱۵ - کلیات سعدی، نستعلیق سده ۱۱.
- ۱۶ - پنج گنج نظامی: مخزن الاسرار در پایان نوویس ۱۲۴۱، هفت پیکر نوشته ۹۸۹، لیلی و مجنون از همان تاریخ، خسرو و شیرین به همان خط، اسکندرنامه نوشته ۹۸۹، همه به نستعلیق.
- ۱۷ - دیوان ادیب صابر، نستعلیق ۱۰۳۹.
- ۱۸ - شرح الاربعون حديثاً، شيخ بهائی، به نستعلیق و شکسته.
- ۱۹ - تحرير القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية از قطب رازی.
- ۲۰ - القاموس فیروز آبادی، به نسخ عمر بن ابی اللطیف در ۹۵۵.
- ۲۱ - الدستور الجلالی، جلال الدین محمد اللطیف اصفهانی به عربی در پزشکی،

ساخته ۱۰۸۷ (دانشگاه ۵۰۶۰ نه ۶۰۶۰، آصفیه ۳: ۴۰۲ شماره ۷۵۴، همین نشریه، ص ۱۲۴) به شکسته نستعلیق.

۲۲ - شرح مختصر المنتهی ابن الحاجب از عضد ایجی، نستعلیق و شکسته ۱۲۳۷.

۲۳ - دلائل الاحکام از مؤلف ضوابط الاصول، نسخ سده ۱۳.

۲۴ - جانورشناسی، نام گونه گون جانور در آن آمده است، به فارسی.

۲۵ - تفسیر القرآن، به عربی، نسخ ۱۰۱۶.

۲۶ - تاریخ به فارسی تارغون خان، جلد دوم، نستعلیق سده ۱۲ و ۱۳.

۲۷ - روضه الصفاء میرخواند، نستعلیق سده ۱۱.

۲۸ - الوافی فیض کاشانی، به نسخ.

۲۹ - لب التواریخ، یحیی حسینی قزوینی.

۳۰ - مشترکات الرجال با فوائد رجالی که در آن سرگذشت علامه حلی و آبی نگارنده کشف الرموز و شهید دوم و محمد بن سنان آمده است، از سده ۱۳ و ۱۴.

۳۱ - حاشیه انوار التنزیل بیضاوی از عصام الدین اسفراینی، نسخ سده ۱۱ و ۱۲.

۳۲ تا ۳۸ - قرآن، به نسخ سده ۱۱، ۱۲، ۱۱، ۱۲۳۶، نوشته محمد ابراهیم حسینی طباطبائی در ۱۲۴۹.

۳۹ - تاریخ جهان‌گشای نادری، نستعلیق ۱۲۰۵.

۴۰ - منهج الصادقین کاشانی، نسخ سده ۱۳.

۴۱ - ترجمه المناقب زواری، نستعلیق ۱۰۱۶.

- ۴۲ - زینة المجالس مجدی کاشانی، از سده ۱۳.
- ۴۳ - المختصر تفتازانی، نسخ ۱۰۹۹.
- ۴۴ - کتاب من لا يحضره الفقيه، نسخ ۱۰۷۲.
- ۴۵ - كنز الفقراء، محمد باقرین محمد تقی گزی، در یک مقدمه و ۱۴ باب در عقاید و سلوک گروه‌های درویشان و صوفیان، نسخ ۱۲۷۸ (دریمه ۱۸: ۱۶۰، منزوی ۱۳۳۵).
- ۴۶ - البواقیت والجواهر فی بیان عقاید الاکابر، از عبدالوهاب شعرانی، ساخته ۹۵۵.
- ۴۷ - روضة الانوار عباسی، نستعلیق سده ۱۳.
- ۴۸ - قواعد الاحکام علامه حلی، همراه با یک رساله فارسی در میان نسخه، به نسخ سده ۱۲.
- ۴۹ - بهجة المباحج حسن شیعی سبزواری، نستعلیق سده ۹ و ۱۰.
- ۵۰ - ابواب الجنان قزوینی، نستعلیق ۱۳۵۴.
- ۴۵ - شمس الضحی، به فارسی، نستعلیق ۱۲۴۵ در شاه جهان آباد.
- ۴۶ - تحفة الزائر مجلسی.
- ۴۷ - کافی کلینی، فروع، به نسخ ۱۰۷۶.
- ۴۸ - تحفة الزائر مجلسی، به نسخ سده ۱۲.
- ۴۹ - المغنی فی شرح الموجز، سدید الدین کازرونی، نسخ سده ۱۳.
- ۵۰ - نجات العباد محمد حسن اصفهانی به نسخ سده ۱۳ و ۱۴.
- ۵۱ - سفار صدرا شیرازی، نسخ ۱۱۳۹، مقابله کرده علی اکبر متطبب شیرازی.

- ۵۲- الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثانی، نسخ سده ۱۱.
- ۵۳- دیوان‌های وطواط و مسعود سعد سلمان و ابوالفرج رونی و کمال الدین اسماعیل اصفهانی، نستعلیق ۱۲۵۳.
- ۵۴- دیوان کمال اسماعیل اصفهانی، نستعلیق سده ۱۲ و ۱۳.
- ۵۵- محرق القلوب نراقی، نسخ سده ۱۳.
- ۵۶- تذکرة الشعراء دولت شاه سمرقندی، نسخ سده ۱۰.
- ۵۷- شرح تجرید قوشچی، نسخ ۱۰۷۵.
- ۵۸- گوهر مراد لاهیجی، نسخ ۱۳۰۴.
- ۵۹- نفثة المصدور زیدری، نسخ ۱۳۰۴.
- ۶۰- دعاء، نسخ ۱۱۲۴.
- ۶۱- کافی کلینی، نسخ ابن فرج الله الحسینی القمی در ۱۰۵۴.
- ۶۲- زبدة التصانیف خوانساری، از سده ۱۳.
- ۶۳- شرح کافیة رضی استرآبادی، نسخ سده ۱۲.
- ۶۴- شرح کافی صدرای شیرازی، نسخ ۱۰۹۸ در کرمان.
- ۶۵- منهج الصادقین کاشانی، از سده ۱۲.
- ۶۶- شرح کتاب من لا یحضره الفقیه از مجلسی یکم، به فارسی، نستعلیق سده ۱۲.
- ۶۷- شرح کافیة رضی استرآبادی با العوامل المائة جرجانی، نسخ ۱۰۸۴.
- ۶۸- المطول تفتازانی، نسخ ۱۰۷۳.

فهرست نسخه‌های خطی فارسی و عربی کتابخانه کالج وادهام در اکسفورد / 201

- ۶۹- اصول‌الدین با حاشیه‌های عربی بسیار، نسخ ۹۶۹.
- ۷۰- سبحة‌الابرار جامی، نستعلیق سده ۱۰.
- ۷۱- جنگ‌شعر در ستایش میرزا حسین علی بهاء، نستعلیق سده ۱۴.
- ۷۲- حدیقه‌الحقیقه سنائی، نستعلیق سده ۱۲.
- ۷۳- دره‌نادره استرآبادی با نزهة الارواح امیر حسینی، نستعلیق ۱۲۹۶ - ۱۲۹۷.
- ۷۴- مجموعه دارای:
- حاشیه حاشیه‌الخضری علی شرح‌التجريد، از احمد بن زین العابدین علوی عاملی، نسخ سده ۱۲.
 - حاشیه کلامیه، آغاز و انجام افتاده.
 - رساله نحویه، آغاز و انجام افتاده.
 - رساله نحویه، این سه شماره نستعلیق سده ۱۰.
 - الالفیه شهید، نسخ ۹۸۳.
 - حاشیه جدیدة علی شرح‌التجريد للفوشعجی فی الجواهر والاعراض، از عبدالرزاق لاهیجی.
- ۷۵- الصحیفة السجادیة، نسخ ۱۰۸۶.
- ۷۶- مثنوی مولوی، نستعلیق سده ۱۲.
- ۷۷- تاریخ ایران از آغاز تا ۱۲۲۲، ساخته همین سال (شکسته نستعلیق میرزا جعفر قلی) در یک مقدمه و شش باب و یک خاتمه، در آغاز از تاریخ بیضاوی (و وصاف)

و روضة الصفا و جامع الحكایات و در پایان از کوی و برزن ری وازقالی یاد شده است. آغاز: زینت ترتیب صحائف مرادات و فهرست مرادف مجموعه کرامات.

۷۸ - شرح الخلاصة الالفية از ابن الناظم، از سده ۱۱.

۷۹ - المختصر النافع، حلی، نسخ ۱۰۷۰.

۸۰ - حاشیه حاشیه المختصر للخطائی، از عبدالله یزدی، نسخ ۱۰۶۲.

۸۱ - شواهد النبوة، نستعلیق سده ۱۱.

۸۲ - بحر الحقائق الموسوم بجواهر الاسرار، آذری.

۸۳ - تاریخ نگارستان، نسخ سده ۱۲.

۸۴ - شرح کافی، محمد صالح مازندرانی، نسخ محمد حسین فرزندی او در ۱۰۹۱.

۸۵ - انوار سهیلی کاشفی.

۸۶ - احیاء العلوم غزالی، منجیات نسخ سده ۱۰.

۸۷ - وامق و عذرا، نستعلیق ۱۲۳۶.

۸۸ - شرح القصاید السبع العلویات، ابن ابی الحدید، نسخ سده ۱۳.

۸۹ - الصحیفة السجادیة، نسخ سده ۱۲.

۹۰ - ذریعة النجاة، محمد صادق خوانساری، در آداب نماز و اصول دین به فارسی، نسخ سده ۱۳.

۹۱ - شرح قصیده «من یبلغن حمامات بیطحاء»، به فارسی، شکسته ۱۰۳۱.

۹۲ - سبحة الابرار جامی، نستعلیق سده ۱۲.

۹۳ - جنگ، ساقی نامه حافظ و بخشی از کسکول بهائی و شعرهای پراکنده، نستعلیق سده ۱۳.

۹۴ - کافی کلینی، فروع، به نسخ ۱۹۷۶.

۹۵ - مغنی اللیب عن کتب الاعاریب، ابن هشام، نسخ سده ۱۲.

۹۶ - ارشادالمسترشدین، محمد ابراهیم بن محمد حسن خراسانی اصفهانی کلباسی، نسخ سده ۱۳.

۹۷ - محرق القلوب نراقی، نسخ ۱۲۴۵.

۹۸ - شرح الشافیه، نظام نیشابوری، نسخ ۱۲۸۰.

۹۹ - مجموعه، به نسخ علی رضا، با تاریخ ج ۱ - ۱۲۸۴ دارای:

- نجات المومنین، سید حسن بن سید محمد بن سید قلندر بن سید رمضان موسوی تبریزی.

- رساله در واجبات نماز در دو مقصد.

- رساله در اصول دین.

- رساله در معنی عشق.

- غزلیات حافظ.

- رساله در اصول و فروع دین.

۱۰۰ - رساله در بیان امهات فروع دینیه، از محمد ابراهیم بن محمد حسن

خراسانی اصفهانی کلباسی، نسخ ۱۲۵۹.

۱۰۱ - لمعات الانوار، عبدالغفار بن علی اصفهانی شهیر باجلو، در یک مقصد و

- چهار اصل و خاتمه، نستعلیق سده ۱۳.
- ۱۰۲ - رساله در آداب نماز، نسخ سده ۱۳.
- ۱۰۳ - زاد المعاد مجلسی، نسخ ۱۲۴۱.
- ۱۰۴ - مجمع الاحادیث به فارسی، نسخ ۱۰۷۰.
- ۱۰۵ - انیس العارفین، علی بن مولانا حسین بن موسی، به فارسی، نسخ ۱۰۶۳.
- ۱۰۶ - مرشد العوام میرزای قمی، نسخ سده ۱۳.
- ۱۰۷ - شرح نهج البلاغه، از سده ۱۱ و ۱۲.
- ۱۰۸ - جامع الاخبار محمد سبزواری، از سده ۱۲.
- ۱۰۹ - ابواب الجنان قزوینی، نستعلیق ۱۲۹۸.
- ۱۱۰ - اخلاق محسنی کاشفی، از سده ۱۲.
- ۱۱۱ - صافی فیض کاشانی، نسخ سده ۱۱.
- ۱۱۲ - الحاشیه الجدیدة علی شرح التجرید للقوقشجی، صدر دشتکی، نسخ سده ۱۱.
- ۱۱۳ - حاشیه علی متن ...، نسخ سده ۱۲.
- ۱۱۴ - المناسک، محمد مهدی بن محمد ابراهیم، نسخ سده ۱۳.
- ۱۱۵ - شرح الفوائد الصمدیه، جمال الدین احمد بن محمد لاهیجی، نسخ سده ۱۱.
- ۱۱۶ - روض الجنان در نجوم و مشکلات آن، از ابوالحسن بن احمد ایبوردی، به نسخ سده ۱۱.
- ۱۱۷ - زاد المعاد مجلسی، نسخ ۱۲۳۰.

- ۱۱۸ - کتاب النحو با رساله نحو فارسی، نسخ ۱۱۲۱.
- ۱۱۹ - الهدایة فی النحو با رساله نحو دیگر، نسخ ۱۱۲۷.
- ۱۲۰ - حاشیه علی الحاشیه القدیمه، آقا حسین خوانساری، نسخ سده ۱۱ و ۱۲.
- ۱۲۱ - حاشیه ملا عبدالله، نسخ ۱۱۱۹.
- ۱۲۲ - البهجة المرضیة سیوطی، نسخ ۱۲۷۳.
- ۱۲۳ - معالم الاصول عاملی، نسخ ۱۲۷۲.
- ۱۲۴ - الفیه ابن مالک، نسخ ۱۲۴۲.
- ۱۲۵ - شرح کافیة جامی، نسخ ۱۲۳۷.
- ۱۲۶ - جنگ شعر فارسی، در کاغذ رنگارنگ به نسخ و نستعلیق که از خاقانی آغاز می‌شود.
- ۱۲۷ - گلستان سعدی، نستعلیق ۱۲۹۹.
- ۱۲۸ - البهجة المرضیة سیوطی، نسخ ۱۲۲۰.
- ۱۲۹ - تهذیب المنطق تفتازانی، نسخ سده ۱۳.
- ۱۳۰ - تحریر القواعد المنطقیة فی شرح الرسالة الشمسیة: قطب رازی، نسخ ۱۰۷۰ در مدرسه میرزا تقی اصفهان.
- ۱۳۱ - «هذا کتابنا ینطق علیکم بالحق»، از حاجی محمد بن محمد کریم خان کرمانی، نسخ ۱۲۹۵.
- ۱۳۲ - رساله ریاضی به فارسی، نستعلیق ۹۶۵ یا ۹۹۵ در شیراز، به اندازه کوچک، آغاز افتاده.

- ۱۳۳ - صرف میر و تصرف زنجانی، به نسخ ۱۲۶۵ و ۱۲۶۷.
- ۱۳۴ - *العوامل المائدة جرجانی*، نسخ سده ۱۳.
- ۱۳۵ - *حرزیمانی کاشفی*، نسخ ۱۰۷۰.
- ۱۳۶ - *مفاتیح الجنان حاج شیخ عباس قمی*، نسخ.
- ۱۳۷ - *الصراح من الصراح جمال قرشی*، نسخ سده ۱۱ از روی نسخه نوشته ۷۰۰.
- ۱۳۸ - *وافی فیض کاشانی*.
- ۱۳۹ - *شفاء ابن سینا*.
- ۱۴۰ - *قانونچه جعیمینی سمرقندی و شرح آن از قرشی والطب الکیمائی*، شکسته ۱۲۴۵.
- ۱۴۱ - *نزهة القلوب مستوفی قزوینی*، نستعلیق ۱۰۶۶.
- ۱۴۲ - *المفاتیح السبعة وشرح دیوان علی (ع) از میدی*، نستعلیق ۱۰۷۶.
- ۱۴۳ - *مفصل زمخشری*، نسخ ۱۱۰۴.
- ۱۴۴ - *تفسیر جلالین*، نسخ ۱۰۶۸.
- ۱۴۵ - *الایساغوجی وجزآن*، نسخ ۱۰۵۵.
- ۱۴۶ - *دیوان عرفی شیرازی*، نستعلیق سده ۱۲.
- ۱۴۷ - *دیوان ناصر خسرو*، نستعلیق ۱۲۴۵.
- ۱۴۸ - *دیوان صائب تبریزی*، نستعلیق ۱۳۲۱.
- ۱۴۹ - *دیوان ناشناخته*، نستعلیق سده ۱۴.

- ۱۵۰ - مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز از لاهیجی، شکسته ۱۳۱۲.
- ۱۵۱ - تفریح المخلصین و تکریم المسافقین، حسین علی پسر شیخ علی خان زنگنه، نستعلیق سده ۱۳.
- ۱۵۲ - الصحیفه السجادیة، نسخ شعبان ۱۰۵۰.
- ۱۵۳ - اسرار الطلسمات، نستعلیق سده ۱۳.
- ۱۵۴ - قرآن، نسخ سده ۱۲.
- ۱۵۵ - رساله در صحت بدن و معالجه بعضی از امراض، از محمد مهدی بن علی نقی شریف شیرازی، نستعلیق ۱۲۵۷.
- ۱۵۶ - انوار التنزیل بیضاوی، نسخ سده ۱۰.
- ۱۵۷ - کنز اللغات محمد بن عبدالخالق گیلانی، نسخ ۱۱۲۳.
- ۱۵۸ - منهج الصادقین کاشانی، نسخ ۱۲۲۰.
- ۱۵۹ - خلاصه المنهج کاشانی.
- ۱۶۰ - مجمع البیان طبرسی، نسخ ۱۱۱۹.
- ۱۶۱ - رساله در بیان محاسن آداب، در چهارده باب و یک خاتمه، از مجلسی، نستعلیق سده ۱۳.
- ۱۶۲ - القوانین المحکمة میرزای قمی، نسخ ۱۲۶۲.
- ۱۶۳ - معالجات الامراض، به عربی، نستعلیق سده ۱۳.
- ۱۶۴ - پنج گنج نظامی، نستعلیق ۱۲۳۱.
- ۱۶۵ - مجمع البحرين و مطلع النیرین، نسخ سده ۱۲.

- ۱۶۶ - قرآن، سده ۱۳.
- ۱۶۷ - کتاب الرجال، نسخ ۱۰۸۸.
- ۱۶۸ - قاموس فیروز آبادی، نسخ سده ۱۲.
- ۱۶۹ - الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية شهید دوم، نستعلیق ۱۰۷۶.
- ۱۷۰ - روضة الصفاء میرخواند، سده ۱۱.
- ۱۷۱ - کافی کلینی، فروع، نسخ ۱۰۷۲.
- ۱۷۲ - انوار التنزیل بیضاوی، نستعلیق سده ۱۱.
- ۱۷۳ - تفسیر قرآن، نسخ سده ۱۲.
- ۱۷۴ - قصص الانبیاء، نستعلیق ۱۰۶۲.
- ۱۷۵ - عیون اخبار الرضا، ابن بابویه، نسخ سده ۱۲.
- ۱۷۶ - کتاب فی الکلام، نسخ سده ۱۲.
- ۱۷۷ - روضة الصفاء میرخواند، ج ۶، نستعلیق ۱۰۱۰.
- ۱۷۸ - قاموس فیروز آبادی، نسخ ۱۰۸۳.
- ۱۷۹ - مجالس المؤمنین شوشتری، ج ۲، نسخ سده ۱۱.
- ۱۸۰ - جنات الوصال نور علی شاه، نستعلیق سده ۱۴.
- ۱۸۱ - ترجمه قطب شاه‌ی ابن خاتون، نستعلیق ۱۰۷۴.
- ۱۸۲ - ریاض الشهادة محمد حسن بن حاجی معصوم قزوینی، نستعلیق سده ۱۳.
- ۱۸۳ - مدارک الاحکام عاملی، نسخ سده ۱۲.

- ۱۸۴ - الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، نستعليق ۱۲۲۴.
- ۱۸۵ - قانون ابن سينا، نسخ سده ۱۱.
- ۱۸۶ - حق اليقين مجلسی.
- ۱۸۷ - الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، نسخ ۱۲۳۶.
- ۱۸۸ - ...
- ۱۸۹ - زاد المعاد مجلسی، نسخ ۱۲۰۶.
- ۱۹۰ - کافی کلینی، روضه، سده ۱۲.
- ۱۹۱ - فرائد القلائد عینی، نسخ ۱۰۱۲.
- ۱۹۲ - عیون اخبار الرضا، ابن بابویه، نسخ سده ۱۲.
- ۱۹۳ - مسالك الافهام في شرح شرايع الاسلام، شهيد ثاني، نسخ ۱۱۲۶.
- ۱۹۴ - جلاء العیون مجلسی، نستعليق ۱۱۶۰.
- ۱۹۵ - تفسير قرآن به عربی، نسخ ۱۰۱۱.
- ۱۹۶ - تاريخ نادری، نستعليق سده ۱۳.
- ۱۹۷ - محرق القلوب نراقی، نستعليق ۱۲۸۵.
- ۱۹۸ - الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثاني، نسخ سده ۱۲.
- ۱۹۹ - روضة الصفاء، ج ۲، نستعليق ۱۰۶۸.
- ۲۰۰ - محرق القلوب نراقی، سده ۱۴.
- ۲۰۱ - حق اليقين مجلسی، نسخ ۱۲۴۱.

- ۲۰۲ - بحر المغفرة، محمد رضا بن امير محمد قاسم حسینی، در ۵۴ مغفرت، به فارسی و عربی، نسخ سده ۱۳.
- ۲۰۳ - الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، شهيد ثانی، نسخ ۱۲۳۱.
- ۲۰۴ - کافی کلینی، روضه، نسخ ۱۰۵۷.
- ۲۰۵ - تفسیر حسینی کاشفی، نستعلیق سده ۱۲.
- ۲۰۶ - کتاب فی النحو، به عربی، نسخ سده ۱۱.
- ۲۰۷ - حاشیه الفوائد الضیائیة للجامی، عبدالرحمن محمود فراہی، نسخ ۱۲۸۱.
- ۲۰۸ - الموجز، علاء الدین علی بن ابی الحزم قرشی، در چهار فن، نسخ سده ۱۱.
- ۲۰۹ - تہذیب المنطق تفتازانی، نسخ ۱۰۷۷.
- ۲۱۰ - حیات القلوب مجلسی، نسخ ۱۲۳۵.
- ۲۱۱ - جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن اصفہانی نجفی، طہارت.
- ۲۱۲ - کتاب الدلائل، نسخ ۱۲۷۹.
- ۲۱۳ - تاریخ ایران تا پادشاهی یزدگرد به فارسی، گویا المعجم قزوینی، شکسته نستعلیق.
- ۲۱۴ - جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن اصفہانی نجفی، عقود، نسخ سده ۱۳.
- ۲۱۵ - منشآت نشاط، شکسته سده ۱۳.
- ۲۱۶ - مجمع الروایات، به فارسی، تاریخ، نستعلیق سده ۱۳.

- ۲۱۷ - مجالس المؤمنین شوشتری، نسخ سده ۱۱.
- ۲۱۸ - ترجمه قطب شاهمی/بن خاتون، نستعلیق ۱۰۷۵.
- ۲۱۹ - کمال الدین ابن بابویه، نسخ سده ۱۰.
- ۲۲۰ - نورالابصار، شرح هفت بند کاشی، فارسی، محمد علی بن محمد صادق آل کمونه حسینی، شکسته نستعلیق ۱۲۵۳.
- ۲۲۱ - روضة الشهداء، کاشفی، نستعلیق سده ۱۱.
- ۲۲۲ - الوقایه فی مسائل الهدایه، از سده ۱۱.
- ۲۲۳ - خاورنامه خورسفی، نستعلیق ۱۲۸۴.
- ۲۲۴ - تحریر القواعد المنطقیه فی شرح الرسالة الشمسیه قطب رازی، نسخ سده ۱۱.
- ۲۲۵ - مرآة العقول مجلسی، روضه، نسخ سده ۱۲ و ۱۳.
- ۲۲۶ - کنز العرفان مقداد سیوری، نسخ ۱۰۲۳ در مدرسه میرافضل شهیدی.
- ۲۲۷ - فرائد القلائد عینی، نسخ ۱۰۷۷.
- ۲۲۸ - الفین علامه حلی، نسخ ۱۰۲۱.
- ۲۲۹ - لب لباب مثنوی، نسخ ۱۰۸۳.
- ۲۳۰ - زاد المعاد مجلسی، نسخ سده ۱۳.
- ۲۳۱ - شرح العقائد عضدی از سیالکوتی، نسخ ۱۲۷۹.
- ۲۳۲ - اختیارات بدیعی، نستعلیق ۱۲۱۴.
- ۲۳۳ - جنگ میر معزالدین محمد اردستانی، گزیده‌ای است از تاریخ الحکماء و مکارم الاخلاق و احیاء العلوم و کشف الغمه و ربیع الابرار و رسائل اخوان الصفاء، نستعلیق سده

۱۲ و ۱۳.

- ۲۳۴ - بهار د/ش منشی عنایة الله، نستعلیق ۱۲۵۵.
- ۲۳۵ - المبدء والمعاد، صدرای شیرازی، شکسته سده ۱۳.
- ۲۳۶ - مدارک الاحکام عاملی، نسخ ۱۲۱۷.
- ۲۳۷ - رساله در معرفت تقویم احمد بن محمد مهدی شریف خاتون آبادی،
نستعلیق ۱۲۳۲.
- ۲۳۸ - گوهر مراد لاهیجی، نستعلیق ۱۰۸۱.
- ۲۳۹ - شرح الفصوص قیصری، نستعلیق و شکسته ۱۲۵۴.
- ۲۴۰ - رساله در بیان آداب به فارسی، نسخ سده ۱۲ و ۱۳.
- ۲۴۱ - رساله در پزشکی، در یک مقدمه و شش مقاله، شکسته نستعلیق ۱۲۴۵
همراه با رساله فلاحه براکلسوس.
- ۲۴۲ - رشح السحاب فی شرح نظم الحساب، از محمد بن محمد طاهر قزوینی،
نسخ ۱۲۵۵.
- ۲۴۳ - الاغراض الطیبه گرگانی، نستعلیق سده ۱۰.
- ۲۴۴ - دیوان حافظ، نستعلیق ۱۲۷۵.
- ۲۴۵ - شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، لاهیجی، نستعلیق ۱۲۱۷.
- ۲۴۶ - تمهید القواعد شهید دوم، نسخ ۱۱۴۰.
- ۲۴۷ - بحر الجواهر فی علم الحساب والسیاق، عبدالوهاب شهشهانی، نسخ ۱۲۶۶.
- ۲۴۸ - قرآن، نسخ سده ۱۱.

- ۲۴۹ و ۲۵۰ - سبعة الابرار جامی، نستعلیق سده ۱۳.
- ۲۵۱ - دیوان ملاهادی سبزواری، نستعلیق سده ۱۴.
- ۲۵۲ - شرح منظومه همو، شکسته ۱۲۷۱.
- ۲۵۳ - الفلك الدائر علی المثل السائر، ابن ابی الحدید مدائنی، نسخ سده ۱۳.
- ۲۵۴ - لوامع الوسائل فی اجوبة المسائل، شیخ احمد احسائی، ساختۀ ۱۲۱۱، نسخ ۱۲۲۷.
- ۲۵۵ - دیوان طرزی افشار، نستعلیق و شکسته ۱۳۰۵ شمسی.
- ۲۵۶ - حاشیة شرح الهدایة للمییدی، فخرالدین حسینی، نسخ ۱۰۴۵.
- ۲۵۷ - المبسوط فی القراءات السبع، نسخ ۱۰۷۷.
- ۲۵۸ - شرح قصائد خاقانی، محمد بن داود بن محمد بن محمود الشادی آبادی، نستعلیق ۱۲۴۹.
- ۲۵۹ - دیوان مشتاق اصفهانی و کنز الرموز امیر حسینی و ساقی نامه فضولی بغدادی و سحر حلال اهلی شیرازی و غزلیات طرزی افشار و صحت و مرض همان فضولی، نستعلیق ۱۳۲۰.
- ۲۶۰ - مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز لاهیجی، شکسته ۱۲۹۹.
- ۲۶۱ - ینایع الحکمة فی شرح نظم اللمعة، محمد جعفر استرآبادی، ج ۴، نسخ سده ۱۳.
- ۲۶۲ - ارشاد المضلین فی اثبات نبوة خاتم النبیین، محمد رضا بن محمد امین همدانی، در یک مقدمه و دو مشکات و یک خاتمه، شکسته سده ۱۳.

- ۲۶۳ - شرح اربعین شیخ بهائی، نسخ ۱۰۹۵.
- ۲۶۴ - دیوان مغربی، شکسته ۱۲۹۹.
- ۲۶۵ - مجموعه: شرح شواهد البهجة المرضية سیوطی از نظام الدین اردبیلی و قانونچه چغمینی، نسخ ۱۲۶۸ - ۱۲۶۹.
- ۲۶۶ - الفوائد الصمدیه بهائی، نسخ ۱۲۴۰.
- ۲۶۷ - مفتاح الفلاح شیخ بهائی، نسخ ۱۳۰۲.
- ۲۶۸ - شفاء ابن سینا، فن ۱۳، نسخ ۱۲۱۴.
- ۲۶۹ - صدرساله از حاجی محمد کریم خان کرمانی، نسخ ۱۲۶۴ - ۱۲۸۸.
- ۲۷۰ - الصحیفة السجادیة، نسخ سده ۱۱.
- ۲۷۱ - حیاة النفس احسائی و سیرو سلوک سید کاظم رشتی، نسخ ۱۲۹۳.
- ۲۷۲ - مختصر تفتازانی، نسخ ۱۰۹۳.
- ۲۷۳ - مهج الدعوات، سید ابن طاوس، نسخ حویزی در ۱۰۹۹.
- ۲۷۴ - بحر الانساب، نستعلیق ۱۲۷۵.
- ۲۷۵ - دیوان جمال الدین عبدالرزاق، نستعلیق ۱۱۵۸.
- ۲۷۶ - شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، لاهیجی، جواهر واعراض، نسخ ۱۲۳۸.
- ۲۷۷ - تحفة الاحرار دهلوی، نستعلیق سده ۱۳.
- ۲۷۸ - سبحة الابرار جامی، نستعلیق سده ۱۳.
- ۲۷۹ - جامع الاخبار محمد سبزواری، نسخ ۱۲۷۵.

- ۳۱۲ - مجمع الفرس سروری کاشانی، نستعلیق ۱۱۰۸.
- ۳۱۳ - الصحيفة السجادية، نسخ سده ۱۲.
- ۳۱۴ - مجموعه، نسخ سده ۱۳، دارای: شرح تصرف تفتازانی، العوامل المائه جرجانی، رساله تجويد، صراط مستقیم از محمد ابراهيم بن محمد حسن اصفهانی کلباسی، مناجات نامه غزالی.
- ۳۱۵ - حياة الارواح محمد جعفر استرآبادی، نسخ ۱۵۰۸.
- ۳۱۶ - حل التویم ابوالخیر محمد بن محمد رشتی(?)، نسخ ۱۲۰۰.
- ۳۱۷ - معالم الاصول عاملی، نسخ ۱۰۹۰.
- ۳۱۸ - الحکمة العرشیه صدرای شیرازی، نسخ ۱۲۳۸.
- ۳۱۹ - سراج منیر، در بیست لمعه، نستعلیق ۱۲۷۱.
- ۳۲۰ - تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية، نسخ سده ۱۳.
- ۳۲۱ - فرائد القلائد عینی، نسخ سده ۱۳.
- ۳۲۲ - تحریر القواعد المنطقية فی شرح الرسالة الشمسية، نسخ ۱۲۴۱.
- ۳۲۳ - شرح مفتاح الغیب، نسخ ۱۲۶۳.
- ۳۲۴ - تفسیر منسوب به امام حسن عسکری، نسخ ۱۲۵۶.
- ۳۲۵ - الدرر السنية علی شرح الالفیه، نسخ سده ۱۲.
- ۳۲۶ - ترجمه قطب شاهی، ابن خاتون، نستعلیق سده ۱۲.
- ۳۲۷ - معالم الاصول عاملی، نسخ ۱۲۳۳.
- ۳۲۸ - قواعد علامه حلی، نسخ ۱۰۴۰.

- ۳۲۹ - مختصر تفتازانی، سده ۱۱.
- ۳۳۰ - قواعد علامه، ج ۲، نسخ ۱۲۴۶.
- ۳۳۱ - شرح تجرید قوشچی، جواهر و اعراض والهیات، نسخ سده ۱۲.
- ۳۳۲ - الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، ج ۱، نسخ ۱۲۱۹.
- ۳۳۳ - شرح قانونچه استرآبادی، شکسته نستعلیق سده ۱۳.
- ۳۳۴ - نجوم فارسی، از سده ۱۱.
- ۳۳۵ - نجوم مجداول، به عربی و فارسی، از سده ۱۱.
- ۳۳۶ - ...
- ۳۳۷ - خلاصة الحساب، سده ۱۱.
- ۳۳۸ - شفاء ابن سینا، الهیات، نسخ سده ۱۱.
- ۳۳۹ - گلستان سعدی، نستعلیق ۱۲۳۸.
- ۳۴۰ - دعاء، در چند برگ، نوشته محمد شفیع نخجوانی در ۱۳۰۷.

- ۲۸۰ - مبدء و معاد مجلسی (?) به فارسی، نسخ ۱۲۰۰.
- ۲۸۱ - مجمع الدعوات، نسخ سده ۱۳.
- ۲۸۲ - زاد المعاد مجلسی، نسخ ۱۱۲۷.
- ۲۸۳ - الروضة البهية فی شرح اللمعة الدمشقية، شهید دوم، نسخ ۱۲۵۷.
- ۲۸۴ - شوارق الالهام فی شرح تجرید الکلام، لاهیجی، جواهر و اعراض، نسخ سده ۱۲.
- ۲۸۵ - مفاتیح الاعجاز فی شرح گلشن راز، لاهیجی، نستعلیق ۱۲۵۸.
- ۲۸۶ - الصحیفة السجادية، نسخ سده ۱۲.
- ۲۸۷ - کتاب الصلاة وصیغ العقود ابن فهد حلی، نسخ ۱۲۶۷.
- ۲۸۸ - الحکمة العرشية صدرای شیرازی، نسخ ۱۲۵۹.
- ۲۸۹ - مختصر در طهارت و صید و ذبائح و خمس و موارد، نسخ ۱۲۴۵.
- ۲۹۰ - قواعد شهید یکم، نسخ ۱۰۷۳.
- ۲۹۱ - کتاب الطب، به عربی در چهار فن: ۱ - قواعد طب، ۲ - ادویه و اغذیه مفرد و مرکبه، ۳ - امراض اعضا و اسباب آن، ۴ - امراض غیر عفونی، نسخ ۱۰۹۴.
- ۲۹۲ - جواهر الکلام فی شرح شرایع الاسلام، محمد حسن نجفی، قضاء و شهادات، نسخ ۱۲۵۱.
- ۲۹۳ - تحفة المومنین، محمد مؤمن تنکابنی، نسخ سده ۱۲.
- ۲۹۴ - تذکرة الائمة لاهیجی، نسخ ۱۲۴۰.

- ۲۹۵ - زبدة الدعوات، نسخ ۱۰۸۳.
- ۲۹۶ - شرح مثنوی، شکسته ۱۰۵۰.
- ۲۹۷ - شرح التصريف تفتازانی، نستعلیق ۱۲۴۰.
- ۲۹۸ - شرح بیست باب بیرجندی، نسخ ۱۲۹۰.
- ۲۹۹ - معالم الاصول عاملی، نسخ سده ۱۲.
- ۳۰۰ - شرح الانموذج، نسخ ۱۲۵۷.
- ۳۰۱ - کبری فی المنطق، نسخ ۱۲۶۱.
- ۳۰۲ - شرح کافیہ جامی، نسخ سده ۱۲.
- ۳۰۳ - معالم الاصول عاملی، نسخ ۱۲۳۰.
- ۳۰۴ - ارشاد العوام حاجی کریم خان کرمانی، نسخ ۱۲۶۳.
- ۳۰۵ - ابواب الجنان قزوینی، نسخ ۱۲۴۳.
- ۳۰۶ - رساله در ختم دعاها، از محمد بن فیض کاشانی، به فارسی، نسخ سده ۱۳.
- ۳۰۷ - سیف الواعظین، محمد حسن بن محمد ابراهیم یزدی، به فارسی، نستعلیق ۱۲۷۰.
- ۳۰۸ - دعای صباح، حاجی کریم خان کرمانی، نسخ سده ۱۳.
- ۳۰۹ - شرح الهدایه میبدی، نسخ سده ۱۱.
- ۳۱۰ - زاد المعاد مجلسی، نسخ ۱۲۰۱.
- ۳۱۱ - شرح الهدایه میبدی، نسخ سده ۱۱.

(۱۴)

متفرقات

أ. سخن عماد کاتب؟*

سخنی در آثار بسیاری از نویسندگان متأخر عرب و ایرانی به عماد کاتب اصفهانی، نگارنده خریده القصر و در گذشته ۵۹۷، نسبت می‌دهند که گفته بود:

«انّی رأیت أنّه لایکتب انسان کتاباً فی یومه الاّ قال فی غده: لو غیر هذا لکان احسن، ولو زید کذا لکان یستحسن، ولو قدّم هذا لکان افضل، ولو ترک هذا لکان اجمل، وهذا من اعظم العبر وهو دلیل استیلاء النقص علی جملة البشر».

ندیدم کسی امروز کتابی بنویسد و فردا نگوید اگر فلان عبارت تغییر می‌کرد بهتر بود، و اگر این جمله اضافه می‌شد نیکوتر می‌نمود، و اگر آن کلمه مقدّم ذکر شده بود خوب‌تر می‌بود، و اگر این یک حذف می‌شد زیباتر می‌گردید. این موضوع درس عبرتی بزرگ، و شاهی است بر آن که نقص بر همه افراد بشر چیره است.

این سخن در پیشانی همه مجلّات کتاب معجم‌الادباء یا قوت حموی^۱ به خط نستعلیق چاپ و به عماد نسبت داده شده است. آقای محمّد جواد مشکور نیز به

*. مفتکی رحید ۳۹ (۲ بهمن ۱۳۴۷)، در ستون «یادداشت‌ها».

۱. چاپ مصر، ۱۹۳۰ م.

اقتفای قوم در مجله راهنمای کتاب، سال چهارم: ۵۹۳ آن را از همو دانسته‌اند.

در کتاب *اتحاف النبلاء*: ۲۶۶ می‌نویسد: «در سرو آزاد حکایت کرده که عماد اصفهانی بر کلام قاضی عبدالرحیم بیسانی (معروف به القاضی الفاضل، کاتب و وزیر سلطان صلاح‌الدین ایوبی، در گذشته ۵۹۶) اعتراض کرد. قاضی جواب نوشت: قد وقع لی شیء و ما ادری أوقع لك ام لا، وهو أن الانسان لا يکتب شیئا فی یومه الا قال فی غده...» (نیز ببینید *نشریه نسخه‌های خطی* ۱: ۷۱). حاجی خلیفه نیز در *کشف الظنون* ۱: ۱۸ این سخن را به استاد البلغاء القاضی الفاضل عبدالرحیم البیسانی نسبت می‌دهد.

این هر دو تن از بزرگ‌ترین کاتبان و منشیان روزگار خود و هر دو از دیوانیان درگاه صلاح‌الدین ایوبی بوده‌اند و پاس حرمت یکدیگر را نگاه می‌داشته‌اند. در *معجم‌الادباء* یا قوت ۱۹: ۱۸ دارد که آن دو سوار بر اسب در راهی به یکدیگر برخورد کردند. عماد به قاضی فاضل گفت «سیر فلا کبا بک الفرس». قاضی هم فوراً گفت «دام عُلّا العماد». هوشمندان دانند که این دو جمله از هر دو سوی به یک گونه خوانده می‌شوند.^۲ ولی در *تاریخ دولة آل سلجوق* عماد کاتب عبارت «دام علا العماد» به عنوان بیت آغاز شعری از قاضی ناصح‌الدین ارجانی درگذشته ۵۴۴ در ستایش عماد الدین ابوالبرکات در گزینی وزیر سلطان مسعود سلجوقی نقل می‌شود:

فهو رجا البلاد

دام عُلّا العماد

۲. نمونه‌های بسیاری از این گونه صنعت ادبی در شعر و نثر عربی و فارسی هست. در مجموعه ۸۶۰ کتابخانه ملک تهران: برگ ۹۵ پ شماری از ابیات عربی که از هر دو سو یکسان خوانده می‌شود یادداشت شده است (بهرست کتابخانه ۶: ۴۰۴).

دام لنا طالعاً فهو ضیا البلاد...

(تاریخ دولت آل سلجوق: ۱۶۶. کلمه «علا» در این جا به «لنا» تصحیف شده که با توجه به تکرار «لنا» در بیت بعد، خطای چاپ یا نسخه است).^۳

ب. از دفتر خاطرات بزرگان*

حوزه‌های علمی و مدارس قدیم ایران از روزگاران دور، از دوران خواجه نظام الملک تا انقلاب مشروطیت، ده قرن تنها پاسدار و نگهبان فرهنگ ملی و علم و هنر و ادب ایران بوده، و در طول این مدت دراز هزاران تن دانشمند از فقیه و طبیب و ریاضیدان و اخترشناس و مورخ و جغرافیدان و ادیب و شاعر و مفسر و محدث و عارف و حکیم و موسیقی دان و هنرمند و متکلم و سخن‌دان ودانیان دیگر شعب علوم از همین مراکز برخاسته، و بسیاری از آنان آثاری ارزنده و نفیس و گرانقدر از خود بر جای نهاده و به یادگار گذارده‌اند که هر یک مایه سربلندی‌ها و افتخارها و برانگیزاننده عبرت‌ها و به یاد آورنده رنج‌های توان فرسایی است که آن مردان استقامت و پایداری با عشق به علم و فضیلت و شوق وصف‌ناپذیر به وصول به حقیقت و کمال بر خود هموار ساخته و به جان خریدار گشته، و بی هیچ ترس از ناملایمات و سختی‌ها فداکارانه در راه پیش برد علوم و

۳. از این قبیل شهرت‌های بی‌اساس بسیار است که گفته‌اند "رب شهرة لا اصل لها". تازگی‌ها برخورد کردم که عبارت معروف «انباردار! از زنی مرجمک نام به نزد تو آید ماش فرستاده‌ایم نه خود آمده است. پنجاه من گندمش ده که هر جوش به حساب است. مرنجانش که برنجم» که در آن به «براعت استهلال» نام هشت غله ذکر شده و همه آن را به قائم مقام نسبت می‌دهند در جنگ خاتون آبادی کتابخانه ملی تهران: برگ ۱۰۳ از نظام الملک نقل شده است (فهرست میکروفیلم‌های دانشگاه تهران ۲: ۲۶۳).

*. خاطرات وحید ۱۳ (۱۵ آبان ۱۳۵۱): ۱۹ - ۲۱ (ناتمام)، و از آن جا در «خاطرات سیاسی و تاریخی» به کوشش سیف الله وحید نیا (تهران - ۱۳۶۲): ۱۱۹ - ۱۲۳ (با تصرفات).

معارف انسانی تلاش کرده، و میراثی چنین عظیم و نفیس از خود باز نهاده‌اند.

فارابی‌ها و بوعلی سیناها و خوارزمی‌ها و غزالی‌ها و خواجه نصیرالدین‌ها و صدراها و دیگر فلاسفه و ریاضیدانان اسلامی، و شیخ طوسی‌ها و علامه حلی‌ها و مجلسی‌ها و شیخ انصاری‌ها و سایر نوابغ حدیث و تفسیر و کلام و جز این رشته‌های دیگر علوم مذهبی و صدها چون آنان، و آن خیل بی شمار ادیبان و شاعران استاد و دانا و عارفان پاک دین پاک دل وارسته به حق پیوسته و آن همه دیگر نام آوران و ستارگان فروزان آسمان علم و هنر، مگر نه همه پرورده این حوزه‌ها و برخاسته از همین مدارس و مراکز کهن و دیرین بودند؟

نسل امروز نمی‌تواند تصور کند که این مفاخر بزرگ ملی ما در چه شرائط و با تحمل چه رنج‌ها و سختی‌ها چنین افتخاراتی آفریده‌اند، یا عشق به دانش و علم و فضیلت چگونه این مردان نمونه تاریخ علم را ثبات و استقامت بخشیده بود که این سان در برابر آن جهان مشکلات ایستادگی می‌نمودند و خم به ابرو نمی‌آوردند یا آن که چرا آن دلباختگان کمال در کنج تاریخ حجرات آن ویرانه‌ها، در پرتو بی فروغ شمع‌ها و پیه سوزها و فانوس‌ها با آن اراده و شوق، بی هیچ چشم داشت به مقام و پست و منصب و بی هیچ توقع مادی، با حقیرترین و پست‌ترین و دشوارترین نوع زندگی و با قناعت به کمترین بهره‌ای از دنیا، شبان را تا به صبح بیدار مانده و به خلق چنان آثار پرداخته و میراث علمی بازمانده از سلف را دم به دم رو به تکامل به پیش بردند. بر بسیاری در نسل امروز دشوار است بیابند آن گاه که شیخ ابو جعفر طوسی به حل مشکلی فائق می‌آمد و مسأله معضلی را می‌گشود و فریاد بر می‌آورد: «أین الملوك و أبناء الملوك من هذه اللذة»^۴ چه می‌گفته و از چه لذتی سخن می‌گفته است.

۴. آداب المتعلمین زرنوجی منسوب به خواجه نصیر.



در این مقاله سرگذشت چند تن از نخبگان علمی و بزرگان را که هر یک در فن خویش به روزگار خود سرآمد بوده به اجمال می‌آوریم و رنج‌هایی را که آنان در راه آموختن بر خود هموار ساخته بودند به نقل از خودشان یادآور می‌شویم. باشد که درسی برای فرزندان معنوی آنان باشد که «لقد کان فی قصصهم عبرة لاولی الالباب».

۱. ملا صالح مازندرانی

از علماء و فقهاء بزرگ قرن یازدهم که در کتاب‌های شرح حال و «تراجم» رجال مورد تجلیل بسیار قرار گرفته و همگان مقام والای علمی او را ستوده و او را در ردیف فقیهان و عالمان برجسته شیعی در دوره صفوی شمرده‌اند ملا صالح مازندرانی است. تألیفات و آثار علمی این دانشمند هم اکنون مورد استفاده دانشمندان و زیب کتابخانه‌هاست. شرحی که وی بر اصول کافی نوشته است چنان که نوشته‌اند برترین و بهترین شرح‌های آن کتاب است. بر من لا یحضره الفقیه صدوق و وجیه شیخ بهائی و معالم‌الاصول فرزند شهید ثانی، شرح دارد. شرح لمعه شهید را تعلیقه‌ای نیکو برنگاشته است. وی داماد و شاگرد مجلسی اول بود.

شرح حال این عالم جلیل در بسیاری از کتاب‌های تراجم آمده است. به طوری که می‌نویسند پدر وی «ملا احمد» نام داشته، و مردی به نهایت فقیر و بی چیز بود در حدی که قدرت تأمین زندگی فرزند خود را نداشت. از این رو به او گفت: تو خود به فکر تأمین مخارج خویش باش که مرا استطاعت و تمکن این کار نیست.

ملا صالح به اصفهان می‌رود و در یکی از مدارس آن جا اقامت می‌گزیند.

مدرسه موقوفه‌ای داشته است که از بابت آن روزی دو غاز به وی می‌داده‌اند و این مبلغ جز ضروری‌ترین حوائج زندگی او را تأمین نمی‌نمود و از این رو بی‌نهایت بر وی سخت می‌گذشت تا آن جا که می‌نویسند وضع لباس و ظاهر به او به حدی بود که از خجالت به مجلس درس نمی‌رفت، بلکه در بیرون مدرس در گوشه‌ای می‌نشست و صدای استاد را می‌شنید. رهگذران او را مردی فقیر می‌پنداشتند که برای گدایی نشسته است! وی خود پاره‌ای خصوصیات و خاطرات زندگی خویش را چنین نقل می‌نماید:

«من از سوی خداوند جهان بر طالبان علوم حجتی هستم زیرا هنگامی که اشتغال به تحصیل داشتم کسی از من فقیرتر و بی‌چیزتر نبود تا آن جا که توانایی خریدن چراغی نیز نداشتم و به وسیله نور چراغی که در آبریزگاه مدرسه می‌افروختند مطالعه می‌کردم. (نقل می‌کنند که وی برای این منظور آخر شب که همه خواب بودند به آن قسمت مدرسه رفته و ساعت‌ها روی دو پا کتاب خود را مطالعه می‌نمود). در حافظه و ذهن هم کسی از من بدتر نبود به طوری که گاهی راه خانه را گم می‌کردم و نام فرزندان خود را فراموش می‌نمودم. هنگامی که شروع به آموختن الفبا کردم سی سال از عمر من گذشته بود. با این همه چندان در راه تحصیل علم جد و جهد کردم تا آن که خداوند بر من منت نهاد و مرا به این مرتبه رسانید».

از وضع زندگی این دانشمند جلیل و سختی‌هایی که در هنگام تحصیل خود تحمل نمود چیزهای خواندنی نقل می‌کنند که خواستاران می‌توانند به مآخذ شرح حال او از جمله این چند کتاب رجوع کنند:

خاتمه مستدرک: ۴۱۳، قصص العلماء تنکابنی: ۲۳۹، روضات الجنات خوانساری: ۳۳۱، تذکره القبر گزی: ۱۳۱، ریحانة الأدب ۳: ۴۲۵، شرح حال وحید بهبهانی از علی

دوانی: ۱۱۸ - ۱۲۱، فوائد الرضویه: ۲۴۲ و ۵۴۵، هدیه الاحباب: ۱۷۶۷ مؤلفین کتب چاپی ۳: ۵۲۵

= ادامه دارد = ۵

ج. وفیات اهل قلم^۶

- طهماسبی، مدیر روزنامه استوار قم*

چهل سال روزنامه‌نگاری در جامعه‌ای سخت بی تفاوت، آن هم با پشتیبانی همیشگی از حقوق قشر محروم وضعیف اجتماع و با انتقاد و اعتراض دائمی نسبت به کم مهری و بی توجهی دیوانیان و مسئولان وظیفه ناشناس، کرامتی بزرگ است که ابوالفضل طهماسبی مدیر روزنامه استوار شهر ما با عمری سراسر پایمردی و ثبات، افتخار آن را برای خویش مسجل ساخت و نام خود را در جریده نیکان و خدمتگزاران این خاک، جاوید و مخلد گذاشت. امید است تاریخ قم خدمات آن نیک مرد آزاده و شایسته را که چهل سال تمام درسنگر دفاع از حرمت و شرافت و حقوق ملی و انسانی او خالصانه تلاش و صمیمانه جان فشانی کرد فراموش نکند. رحمة الله علیه.

طهماسبی فضائلی خاص خود داشت. در دفاع از مظلومان بی پروا بود و در بیان آن چه آن را حق تشخیص می داد صریح و قاطع به میدان می آمد. از بینوایان دستگیری می نمود. دورویی نداشت و این خصلت او در چنین جامعه سراسر نفاق

۵. ادامه مقاله به چاپ نرسید و نویسنده نیز نسخه‌ای از اصل برای خود نگاه نداشته بود.

۶. از این سلسله، مقالات متعددی از نویسنده از سال‌های دهه چهل تا اوائل پنجاه در دست است که نمونه را به یک مورد از آن اکتفا می‌رود.

*. روزنامه استوار قم، سال ۴۱، شماره ۲۴۵۲ (۱۶ مرداد ۱۳۵۴).

بسیار ارزنده بود. شخصاً اهل تملق و چاپلوسی نبود و خوش آمدگویی نسبت به خود را نیز نمی‌پسندید، و این خصیصه او هم در این گرم بازار چرب زبانی و چاپلوسی مبتذل، سخت ارجمند و چشمگیر بود. از محرومیت‌های طبقه ضعیف اجتماع رنج می‌برد و خود را در محنت آنان سهیم می‌دانست. از بی توجهی مسئولان امور نسبت به حال و روز این تیره بختان سخت متأثر می‌شد و تا آن جا که در وسع او بود از هیچ کوششی در راه احقاق حقوق آنان دریغ نمی‌ورزید. در انجام فرائض مذهبی مواظبتی نیکو داشت و در حضور جماعت مسلمین کوشا بود. در مجالس مذهبی شرکت می‌نمود. نسبت به خاندان عصمت و طهارت ارادتی خاص می‌ورزید و خود هر ساله برای حضرت صدیقه طاهره سلام الله علیها مجلس سوگواری برپا می‌داشت.

در اصلاحات شهری و منطقه‌ای فکری بلند و همتی والا داشت و از بی تفاوتی نمایندگان مردم در مشاغل گوناگون اداری نسبت به امور ضروری، و پرداختن به کارهای ظاهر فریب و پر سر و صدا و بی محتوا سخت آزرده خاطر بود. در این راه آرزوها داشت که هرگز برآورده نشد و همان طور که خود حدس می‌زد حسرت آنها را به گور برد. طرح آوردن آب «دز» و «دره دائی» به قم که آن را موجب احیاء کشاورزی این شهر و در مآل خدمتی بزرگ به قم و کشور می‌دانست، اصلاح راه تهران - قم که آمار کشته شدگان آن را سال‌ها در روزنامه خود برای تنبّه مسئولان درج می‌کرد، طرح احداث خیابان کمربندی که آن را در صدر اصلاحات ضرور شهر جای می‌داد از آن جمله بود. در مقالاتی که پیرامون مسائل شهری می‌نوشت قلمی شیرین و روان داشت. قلم انتقادی او زنده و کوبنده و شجاع بود.

او از آغاز زندگی تا میانه دوران جوانی را به کسب و کار گذراند و سپس به روزنامه نگاری پرداخت. به گفته خود از آغاز و در همان دوران کسب و کار نیز

به مسائل اجتماعی علاقمند بود و به مشارکت در این گونه کارها می پرداخت. در مطالبی که مورد توجه او قرار می گرفت دوست داشت به درستی از جهات و نکات آن آگاه باشد و به اصطلاح ته و توی کار را درآورد. از این رو در هر جنبه‌ای از امور مربوط به قم آگاه‌ترین فرد بود. به خاطر عمر نسبتاً طولانی و حافظه خوب، اطلاعات نفیس و منحصری پیرامون تاریخ هفتاد و اند سال اخیر این شهر به خاطر داشت. از واقعه سفر مظفرالدین شاه به قم گرفته تا منازعاتی که بر سر آب و نان و اختلافات محلی برپا می شد و از وقایع سالهایی که در اواخر دوره قاجار اختیار شهر عملاً در دست حکام شرع بود، و از خصوصیات اخلاقی و اجتماعی روحانیان و رجال و بزرگان آن دوران و پس از آن، چیزها می دانست که در خاطر هیچ یک از معمران باقی نمانده بود. مهم ترین منبع زنده تاریخ هفتاد سال اخیر این شهر شمرده می شد. فیض محضر او برای علاقمندان این گونه اطلاعات بسیار مغتنم بود. مکرراً از او درخواستم که خاطرات زندگی خود را در کتابی بنویسد یا املاء کند و دیگران بنویسند، به خاطر پیری و ضعف قوا توفیق این کار را نیافت و گرنه کتاب خاطرات او از خواندنی ترین نوشته‌ها و مجموعه‌های روزگار ما می شد.

به خاطر رو به رو بودن همیشگی با مسائل اجتماع و تماس دائمی با افراد آن، در شناخت جامعه شهری قم عدیل نداشت. طرز فکر و گرایش همه طبقات و اصناف این اجتماع را که هفتاد سال با فراز و نشیب آن آشنا و از زیر و بم آن متأثر بود به درستی و دقت می دانست. با وجود ناسپاسی‌ها و حق ناشناسی‌ها که گاهی از افراد مختلف می دید و بازتاب آن گاه از قلم او تراوش می نمود در خدمت به اجتماع هرگز دریغ نورزید و کوتاهی نکرد و استوار ایستاد و با همه ضعف و ناتوانی و پیری تا واپسین دم در این راه بی هیچ چشمداشت حتی به تحسین و تعریف مردمان قلم زد و قدم برداشت و سرانجام در همین راه دیده از جهان فرو پوشید.

روانش شاد و یادش گرامی باد.

د. مکاتبات و احتجاجات^۷

- تاریخ قمری یا میلادی؟*

در شماره سوم مجله شریفه یغما - مورخ خرداد ۴۹ - در سفرنامه حضرت آقای باستانی پاریزی به پاکستان دو نکته به نظر رسید که فی الجمله تذکری را درباره آن دو نکته خالی از وجه نمی‌بیند. یکی موضوع تعطیل جمعه و دیگر موضوع سال میلادی.

درباره تعطیل جمعه مرقوم فرموده بودند که در پاکستان روزهای یکشنبه تعطیل است نه جمعه. و اشکالی ندارد زیرا: «عملاً قسمت اعظم دنیا تعطیل یکشنبه را پذیرفته‌اند». ممکن است همان طور که فرموده‌اند تعطیل یکشنبه خالی از اشکال باشد ولی دلیلشان علیل است زیرا معنایش این است که اگر روزی قسمت اعظم دنیا مسیحی شدند، اتباع و اقتدا به سواد اعظم لازم یا حداقل مستحسن است. نیز مرفوم می‌فرمایند: «وقتی قرار باشد خطبه جمعه و نماز جمعه در کار نباشد» تعطیل چه جمعه و چه یکشنبه. این اشتباهی در مقاله ایشان است که قیاس به ایران فرموده‌اند. غافل از این که مذهب اکثریت مردم پاکستان «تسنن» است و در مذهب آنان این سنت اسلامی واجب است و با مراقبت و مواظبت تمام انجام می‌شود. و تا آن جا که از برادران پاکستانی استفسار شد در پاکستان هم در همه مساجد نماز جمعه در هر جمعه با شرکت مسلمین به جا آورده می‌شود.

۷. از نویسنده نامه‌های بسیاری خطاب به مجلات و روزنامه‌ها (از جمله برخی روزنامه‌های عربی سعودی و لبنان) در سال‌های دهه چهل و پنجاه چاپ شده که یک مورد به عنوان نمونه در این اوراق گذارده می‌شود.

درباره رسمی بودن سال میلادی در پاکستان مرقوم فرموده‌اند: «نه تنها عیبی ندارد بلکه حسن است»، و فتوی داده‌اند که تاریخ هجری هم باید به تاریخ میلادی تغییر یابد. به دلیل این که: «دنیا و همه کشورهای اسلامی سال میلادی را پذیرفته‌اند».

این جا هم اشتباه فرموده‌اند چه تا آن جا که من می‌دانم سال رسمی عربستان سعودی «هجری قمری» است و سال رسمی افغانستان «هجری شمسی». رسمی شدن تاریخ میلادی در کشورهایی که نام برده‌اند از بقایای آثار تسلط و استعمار غریبه‌است (فرانسه در سوریه و لبنان، انگلستان در مصر و عراق، و هلند در اندونزی) و قیاس به ایران مع الفارق.

دلیلی که می‌آورند، با فرض صحت مقدمات، از این اشتباه مضحک‌تر است زیرا هیچ ملازمه‌ای بین پذیرفتن دنیا و پذیرفتن ما نیست. هر ملتی دو نوع رابطه دارد. یکی با ملل دیگر و یکی در داخله و بین افراد خود کشور. فرضاً که برای روابط باید تاریخ میلادی به کار بریم اما هیچ موجبی ندارد که چون کشورهای دیگر تاریخشان میلادی است ما هم برای خودمان چنین باشیم. باز عیناً مثل این است که بفرمائید چون اروپا مسیحی است ما هم مسیحی بشویم.

بعد فرموده‌اند: «کوروش کبیر در سال ۵۵۰ ق.م همدان را فتح کرد... علاء الدین محمد تکش خوارزم شاه در ۵۹۶ ه. به تخت سلطنت نشست... آیا می‌شود به دانش‌آموز دبستانی فهماند که ۵۵۰ اوّلی تا ۵۹۶ بعدی بیش از ۱۵۰۰ سال فاصله است... بالاخره باید چاره‌ای برای اطفال معصوم پیدا کرد... به نظر من باید همان کاری کرد که دنیا کرده است... یک سال رسمی باید داشته باشیم... و آن سال میلادی است...».

اولاً به حال «طفل معصوم» دل سوزانیده‌اند. این «طفل معصوم» پنجاه سال است به همین وضع درسش را خوانده و از این به بعد هم می‌خواند و احتیاج به ماتم و نوحه و دلسوزی ندارد. این طفل معصوم اگر خواست محقق تاریخ شود «دنده‌اش نرم شود» اختلاف تواریخ را در نظر بگیرد و الاً تاریخ درگذشت کورش آن چنان مطلب مهمی نیست که اگر مو بزند روزگارش سیاه شود و یا یک روز کم و زیاد «نصف عمرش را فنا» کند.

ثانیاً راه حل را منحصر در قبول تاریخ میلادی می‌دانند. چرا از آن طرف می‌لنگند؟ چرا همه سالها هجری نشود؟ مگر شما چند سال تاریخ مدون دارید؟ هزار و چند صد سال این طرف هجرت و هزار و چند سال آن طرف هجرت. چرا دست به ترکیب هزار و اندی سال بعد از هجرت بزنید و پیش و پس هجرت را یک نواخت میلادی کنید؟ از این طرف بیایید سالهای ماقبل هجرت را با تاریخ هجری تطبیق دهید و مثلاً بفرمائید کورش در سال ۱۱۸۱ قبل از هجرت درگذشته است. اگر مصیبت اختلاف سالهاست و تاریخ‌ها، چرا هجری قمری نشود و میلادی شود؟

این برای یک نواخت شدن تاریخ. و اما برای سال شمار شمسی و نجومی رسمی هیچ نیازی به سال میلادی نداریم. مگر الآن که ملاک سال شمسی هجری است چه چیز کم داریم؟ یا کمیتمان در کجا لنگ مانده است؟...

مجله یقما - دکتر باستانی استاد تاریخ است و هر معلمی می‌کوشد خودش و شاگردانش راهی آسان‌تر بیمایند اما مسلماً نظرش ترجیح تاریخ میلادی بر هجری نبوده و نیست. با این همه اعتراض استاد مدرسی طباطبائی (که قسمتی از آن حذف شد) کاملاً به جاست و وارد است و به نظر من بنده تاریخ رسمی

مسلمانان جهان منجزاً باید هجری قمری باشد و شاید با تطبیق قمری و شمسی .

هـ. مقدمه‌ها^۸

۱- اخلاص عمل را از معلم حبیب آبادی بیاموزید*

تردید نمی‌توان داشت که میهن عزیز و گرامی ما ایران در شکوفایی و پیشبرد فرهنگ عظیم و مقدس اسلامی سهمی بسیار بزرگ داشته و بخشی بس مهم از ذخائر و موارث علمی و فکری اسلامی با نبوغ و قدرت اندیشه دانشمندان ایرانی به وجود آمده است. از هر گوشه خاک پهناور ایران فرزانه‌گانی سر برآورده‌اند که در آسمان علم و فرهنگ همچون ستارگانی قدر اول نور افشانی نموده و آثاری جاوید از خود به یادگار گذاشته‌اند. صفحات کتب «تراجم» نام و سرگذشت و فهرست آثار بسیاری از آنان را برای ما بازگو می‌کند.

ارزش وجودی هر یک از این فرزندان ایرانی در پیشبرد فرهنگ اسلامی، آن وقت خوب جلوه می‌کند که مقداری بیشتر روی کارها و نوشته‌ها و روش‌های علمی و خدمات فرهنگی آنان مطالعه شده و در پیرامون آثار و مآثر ایشان بررسی و تحقیق گردد. این کاری است که در روزگار ما با تشکیل کنگره‌ها و تدوین یادنامه‌ها انجام می‌گیرد و خوب هم نتیجه می‌دهد.

مهم این است که مؤسسات علمی شهرستان‌های کشور هر یک در حد امکانات خود در ایجاد چنین زمینه‌هایی همت کنند و برای بزرگداشت نخبگانی که از مناطق فعالیت علمی و فرهنگی آنان برخاسته‌اند چنین اجتماعات و مناسباتی به وجود آورند. دانشگاه مشهد چند سال پیش با تشکیل کنگره‌های

۸. یک نمونه.

*. وحید، شماره ۲۰۶ (فروردین ۱۳۵۶): ۲۵-۲۷.

شیخ طوسی و بی‌هقی کارآیی و توان علمی خود را آشکار ساخت و به دنبال آن دانشگاه شیراز نیز اجتماعی مشابه به نام «سیبویه» تشکیل داد که در حد خود سودمند و مؤثر بود. انتظار می‌رفت که دانشگاه اصفهان پس از آنها به کار مشابهی درباره یکی از «برترین»‌های علمی آن جا که شمار آنان کم نیست دست زند و از قضا در این باره در کنگره شیخ طوسی در مشهد نیز گفتگویی رفته بود که گویا امکانات آن دانشگاه انجام آن را تاکنون میسر و مقدور نساخته، و گویا باز به همین خاطر است که تاکنون از دانشکده‌ها و دانشگاه اصفهان، نشریاتی مشابه آن چه دانشکده‌های دانشگاه‌های مشهد و تبریز و شیراز به صورت کتاب و رساله یا نشریات ادواری عرضه می‌کنند به نظر نرسیده است.

این نکته تا حدودی نیز شگفت‌انگیز است. چرا نباید چنین مجتمع علمی در شهری چون اصفهان فعالیت چشمگیر و مؤثری در راه شناساندن اصفهان و بزرگان علمی پیشین آن داشته باشد با آن که وسایل کار دست کم از جهات معنوی کمتر از جاهای دیگر برای آن فراهم نیست. تنها اقدام ارزنده و قابل ستایشی که در این مورد از جانب سازمان‌های فرهنگی اصفهان تاکنون دیده شده اهمی است که اداره فرهنگ و هنر آن جا در نشر کتاب مکارم الآثار، یادگار ارزنده محقق فقید آن شهر مرحوم معلم حبیب آبادی نموده، و باید گفت خدمتی ستودنی انجام داده است.

این خدمت که نفع آن عام و فواید آن شامل حال همه محققان ایرانی و خارجی است باید به عنوان نمودار خدمتگزاری متصدیان یک سازمان فرهنگی شهرستانی، سرمشقی برای همه مؤسسات مشابه باشد. امیدوارم آن مؤسسه بتواند هر چه زودتر دیگر مجلدات آن اثر مهم و نفیس را نشر نموده و بدین وسیله یکی از افتخارات این دوره اصفهان را احیاء و از زحمات و کوشش‌های صادقانه و

مخلصانه مؤلف وارسته آن - که روانش شاد باد - قدردانی کند.

دوست گرامی ما آقای رضا استادی از فضایی حوزه علمیه قم که آثار علمی و تحقیقی متعددی از ایشان تا کنون نشر یافته و به عنوان محقق صاحب نظر و دقیق در مجامع علمی شناخته شده‌اند شرحی به مناسب انتشار پنجمین مجلد از کتاب مکارم الآثار به یاد مرحوم معلم حبیب آبادی نگاشته بودند. مناسب دید خوانندگان مجله وحید از آن بهره برده و بدین وسیله باز هم یادی از آن مرد وارسته و خدمتگزار تجدید شده باشد، این بنده ضعیف را نیز توفیق بود که با اجازه خود ایشان به عرض این چند سطر در آغاز آن نوشته افتخار یابد.

و. صواب نامه چاپ دوم رساله ابلیس حاکم جشمی^۹

صفحه ۵، پاورقی ۲ وفات امام هادی در سال ۲۵۴ بود نه ۲۴۰

صفحه ۱۴، پاورقی ۵ نیز ببینید کتاب *النقض* عبدالجلیل رازی: ۴۳۱

صفحه ۳۳، سطر ۱۰ ظاهراً «ویغلفه بیده» (در معنی عطر زدن به محاسن)

صفحه ۳۶، پاورقی ۲ و کتاب السنه عبدالله بن احمد بن حنبل ۱: ۱۷۶

صفحه ۳۷، پاورقی ۴ و کتاب السنه عبدالله بن احمد ۱: ۲۰۹ - ۲۶۹

صفحه ۴۰، پاورقی ۱ الشعر لبکر بن حماد المغربي فی جامع بیان العلم وفضله

لابن عبدالبر ۲: ۱۲۵ (القاهرة - بدون تاریخ) *والکفایة فی علم الروایة* للخطیب

البغدادی: ۸۲ (القاهرة - ۱۹۷۲) *والانتصار فی المسائل الکبار للکلوذانی* ۱: ۳۳۰

۹. رساله ابلیس إلى إخوانه المناhuis، للحاکم أبی سعد المحسن بن محمد بن کرامه الجشمی البیهقی المتوفی

سنة ۴۹۴، تحقیق حسین المدرسی، بیروت: دارالمنتخب العربی - ۱۴۱۵/۱۹۹۵.

(الریاض - ۱۴۱۳)، و ورد غیر منسوب فی شرف اصحاب الحديث للخطیب: ۱۲۴ (أنقرة - ۱۹۷۲)، باختلاف يسير فی الجميع فی البيت الثاني، وكذا فی السافى ۱: ۱۳۶ وفيه: فان تك صدقاً... وإن تك كذباً... (وفى جامع بيان العلم: فان يك حقاً قوله فهى (كذا) غيبة).

صفحة ۵۰، پاورقى ۲ والكفاية فى علم الرواية: ۳۳۶

صفحة ۵۷، سطر ۹ وذكر ابو محمد المزنى و كان ظريفاً

(لعلّه هو المذكور فى تيممة الدهر للثعالبي ۱: ۲۱ (القاهرة - ۱۹۵۶) فى عداد جلساء الامير نوح بن منصور السامانى أمير خراسان و ماوراء النهر (ت ۳۸۷)، وفى المنتخب من كتاب السياق للصريفينى: ۴۷۲ فى جملة مشايخ ابى محمد البالوى (ت ۴۱۰).

صفحة ۵۸، پاورقى آخر كه با ستاره مشخص شده است در مورد شعر
"المجبرون يجادلون بباطل..":

(أقول: ورد الشعر فى معجم السفر لابی طاهر احمد بن محمد السلفى: ۶۰ (من طبعة بيروت - ۱۴۱۴) هكذا:

المجبرون يجادلون بباطل	بخلاف ما يتلون فى القرآن
كلّ مقالته الاله اضلّنى	وأراد بى ما كان عنه نهائى
أيقول ربّك للبرية آمنوا	ويصدّهم عن منهج الايمان
إن صحّ ذا فتعوّذا من ربّكم	ودعوا تعوذكم من الشيطان)

صفحة ٥٩، سطر ما قبل آخر از پاورقى ١ فلاحظ فهارسه

صفحة ٦٤، سطر ٤ أما يؤخذ من الاثبات لامن النفى كالموحدة والمشبهة والمجسمة:

(فى كتاب الشجرة لابی تمام (ليدن - ١٩٩٨): ١١٩ «المجبرة هم القدرية لأنّ النافى للشيء لا يسمى به لأنّ من نفى الايمان لا يسمى مؤمناً ومن نفى الشرك لا يسمى مشركاً، والمجبرة يثبتون القدر فى جميع الاشياء والمعتزلة ينفونه فالذين يثبتون القدر أحقّ بالنسبة إليه من الذين ينفونه». وفى تبصرة/الدلة للنسفى ٢: ٧٦٢ «وما قالوا أنا نفى القدر وأنتم تثبتون فكانت اضافة الاسم الى المثبت أولى من إضافته إلى النافى تمويه آخر وذلك أنا أثبتنا ذلك لغيرنا وهو الله، وهم أثبتوا ذلك لانفسهم، وعند التعارض كان إثبات الاسم لمن اثبت ذلك لنفسه أولى»

صفحة ٧٠، پاورقى ٢ وكتاب الشريعة للآجرى: ٢٠٢ و ٢٠٤، وفيه: «سرّ الله فلا تتكلّفه» و «بحر عميق فلا تلجه»

صفحة ٧٧، پاورقى ٥ و نسبه فى معجم/الادباء إلى على بن وصيف الناشئ (على ما فى قاموس الرجال ٧: ٥٩٦ فلاحظ)

صفحة ٩٤، سطر ٥ قال: لا والله

صفحة ١١٢، سطر ٢ ثمانين رجلاً

همان صفحه، پاورقى ٤ ففى بعضها «ثلاثين» أو «أربعين» بدل «ثمانين»

صفحة ١١٦، سطر ٦- ٧ فحمزة قتله النبى حيث جاء به إلى أحد؟ :

(نسب هذا الاحتجاج إلى أمير المؤمنين عليه السلام فى الاحتجاج لأبى منصور الطبرسى

١: ٢٦٨ (النجف - ١٣٨٦) وكشف الغمّة للاربلی ١: ٢٦٠ (تبريز - ١٣٨١).

صفحه ۱۳۲، پاورقی ۳ «وفیه وفي غيره من المصادر» (بضاف: كامالى الشریف المرتضى ۱: ۱۵۲ فى الهامش)

صفحه ۱۳۶، سطر آخر متن الله يعلم أنا لانحبكم:

(البيت للفضل بن عباس بن عتبة بن أبى لهب فى الحماسة لابی تمام: رقم ۵۵ (الرياض - ۱۴۰۱) وشرحها كالمرزوقى ۱: ۳۲۵ (القاهرة - ۱۳۷۱) و أبى العلاء المعرى ۱: ۱۶۴ (بيروت - ۱۴۰۱)، وتمثل به الامام على بن الحسين زين العابدين كما فى المناقب لابن شهر آشوب ۴: ۷۳ (قم - ۱۳۷۸) والکامل البهائى ۲: ۱۷۸، وكذا ولده زيد الشهيد على ما فى عيون الاخبار لابن قتيبة ۱: ۳۱۲).

صفحه ۱۴۳، سطر ۱۱ بل جاء بى

صفحه ۱۵۰، پاورقی ۲ أنظر عنه

صفحه ۱۵۱، سطر ۷ وكان فيهم رجل

صفحه ۱۵۴، پاورقی ۲ به اين صورت جایگزین شود:

رواه أحمد فى فضائل الصحابة: ۴۴۱ و ابنه فى كتاب السنة: ۲۲۲ و ابن أبى عاصم فى كتاب السنة: ۴۷۴ والبيهقى فى دلائل النبوة ۶: ۵۴۸ والطبرانى فى المعجم الكبير ۲: ۲۴۲. وهو أيضا فى الميزان للذهبي ۲: ۳۷۱ وكنز العمال ۱: ۲۴۳ (رقم ۱۱۲۸)

صفحه ۱۵۵، سطر ۳ لقد أدركت مالم تدركوه

فهرست نام‌ها

آ

آقا بزرگ تهرانی ۴۰

ا

ابراهیم دیباجی - سید ۱۳۷، ۱۳۵

ابراهیم سلطان ۱۳۰

ابرقوه ۱۸۵، ۱۸۳

ابن خاتون عاملی ۸

ابن سینا ۱۳۶، ۱۲۴

ابن میثم بحرانی ۲۳

ابوبکر باقلانی ۳۸

ابوالحسن بهاری ۷

ابوالحسن واعظ کرونلی اصفهانی - سید ۱۶۹

ابوالحسن بصری ۴۳، ۳۹

ابوعلی حدّاد اصفهانی ۹۵۸۷

ابوالفتح عجلی ۱۵

ابوالفضل طهماسبی ۲۲۵

ابوالقاسم بن حسین بن العود حلّی ۴۲، ۴۱

ابوالمعالی علوی ۷۱

ابوهاشم جبّانی ۳۹، ۳۸

احمد بن شرف الدین حسین بن العود حلّی ۴۶، ۴۲

احمد بن مسکویه ۱۲۶

احمد بن نصر الله ۲۵

اردستان ۷۲، ۷۱

اردوباد ۱۸۸

اسفرائین ۱۷۶

اسماعیل خواجونی میلا ۱۴۱

اسماعیل بن العودی الاسدی الحلّی ۴۶، ۴۲

اشترجان ۱۷۷

اشرف ۱۸۹

اصفهان ۷ ۱۲، ۱۴، ۲۹، ۳۰، ۱۷، ۹۵، ۱۲۲، ۱۳۹، ۱۴۱،

۱۶۹، ۱۷۷، ۱۷۹، ۱۸۶، ۱۸۹، ۱۹۵، ۲۲۳، ۲۳۲

افضل الدین محمد ترکه اصفهانی - خواجه ۱۲۲، ۱۳۳

اکسفورد ۱۹۵

امام الحرمین جوینی ۳۸

امیرآباد زواره ۷۱

اوچین ۱۲۳

ب

باستانی پاریزی ۲۳۰، ۲۲۸

برآن اصفهان ۱۷۶

بهانی شیخ ۱۲۸، ۲۲۳

پ

پاکستان ۲۲۸

پتنا ۱۹، ۲۰

ت

تبرته ۱۸۶

تبریز ۱۸۸، ۱۸۶، ۲۳۲

تخت پولاد ۱۴۱

تیمور ۱۳۰

ج

جبل عامل ۴۲

جعفر بن حسن حلّی میحقّق ۵۵۳۹

- جعفر طهرانی کاشانی-سید ۱۵۶
جلال الاسلام صاعدی ۲۱
جلال الدین دوانی ۱۳۷، ۱۲۴
جنبلان ۱۷۵
جهانگیرنگر هند ۷
جوشقان ۱۸۷
- رضا استادی ۲۳۲
رکن الدین مسعود ۹
ری ۱۷۵
- ز
- زاینده رود ۱۸۵
زواره ۷۱، ۷۲
- ح
- حاکم جشمی ۲۲۳
حبیب بن موسی ۱۷۴
حسن بصری ۴۴
حسن بن احمد اصفهانی = ابوعلی حدّاد ۸۷
حسن بن حسین علی افضل هلالی طبرسی ۳۰، ۲۴
حسن شیعی سیزواری ۳۰، ۲۹، ۲۴
حسن قاری ملا ۷۶
حسن بن مرتضی حسینی سیزواری-سید ۱۷۲، ۱۶۹
حسین تحویلدار - میرزا ۱۷۹
حسین بن حمدان خصیبی ۷۵
حسین خوانساری آقا ۱۲۸
حسین صاعد طوسی ۳۱
حسین بن العودی - شرف الدین ۵۵-۴۰
حسین قزوینی - سید ۱۵۶، ۱۴۲-۱۴۰
حلب ۳۹
حله ۷۵، ۴۳-۳۹
حیدرآباد ۱۲۶
- س
- ساروق ۱۸۶
سبزوار ۳۰، ۱۰
سدید جرجانی ۲۵، ۱۱
سربداران ۳۰
سربند عراق ۱۸۶
سرداب ۱۸۹
سلطان آباد ۱۸۶
سلیمان خان رکن الملک - میرزا ۱۷۹
سمنان ۱۸۸
- ش
- شاهرخ ۱۳۰
شاه ولی بن محمد امین سمنانی ۱۸، ۱۹
شریف - میرسید ۱۳۷
شریف بن نورالله حسینی ۱۰
شیراز ۲۳۲، ۱۷۶
- ص
- صالح مازندرانی - ملا ۲۲۳
صلاح الدین ایوبی ۲۲۰
- ض
- ضیاء الدین بن سدید الدین جرجانی ۲۵
- ط
- طاهر علوی ۲۲
طبرستان ۱۷۴
طوسی - شیخ ۲۳۲، ۲۳۱، ۲۲۲، ۴۴، ۴۳
- خ
- خراسان ۱۸۸
خوزستان ۱۸۹
- د
- داماد - میر ۱۳۵
درویش برهان ۱۰
- ر
- رجب برسی - حافظ ۷۱-۷۶
رجب علی تبریزی ۱۲۶

ظ

ظَلَّ السلطان ۱۷۹

ع

عبّاس اول - شاه ۱۷۴

عبدالله بیدگلی کاشانی - ملا ۱۵۵

عبدالله بن معمار بغدادی ۱۲، ۱۳، ۲۹

عبدالجبار همدانی - قاضی ۳۹

عبدالحسین امینی - شیخ ۷۳

عبدالحکیم ۱۲۵

عبدالرحیم بیسانی = قاضی فاضل ۲۲۰

عبدالرزاق بن علی رضا اصفهانی ۱۲۳

عبدالعقار قزوینی - نجم الدین ۱۲۶

عبدالنبی شطاری - شیخ ۱۱، ۲۶

عزیز نسفی ۱۲۵

علامه حلّی ۹، ۱۰، ۴۳، ۴۵

علامه مجلسی ۶۹

علی بن حسین زواری ۸

علی رضا بن محمد رستمدراری ۱۹ - ۲۱

علی بن طاهر صوری ۴۵

علی بن عبد العالی کرکی ۴۱

علی بن عیسی اربلی ۸

علی مراد خان زند ۱۸۶

علی نوری - ملا ۱۴۱

عماد طبری ۱۰، ۲۹

عماد کاتب اصفهانی ۲۱۹

عماد الدین ابوالبرکات درگزینی ۲۲۰

عین القضات ۱۲۶

غ

غزالی ۴۶

غیاث الدین جمشید کاشانی ۱۳۶

ف

فارابی ۱۲۶

فارس ۱۸۷، ۱۸۹

فتح الله بن محمد رضا حسینی مرعشی شوشتری ۱۴۱

فتحعلی شاه قاجار ۱۸۶

فخر المحققین ۱۰

فصل الله بن روزبهان ۲۷

ق

قاضی فاضل ۲۲۰

قزوین ۱۸۷، ۱۸۹

قطب شاه ۷، ۲۲۵، ۲۲۷

قم ۱۸۹، ۲۲۵، ۲۲۷

قهاب ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۸۲

ک

کاج ۱۷۶

کاشان ۱۷۴، ۱۸۶، ۱۸۹

کران ۱۷۴

کریم خان زند ۱۸۶

گ

گلستانه - سادات ۱۷۵

گیلان ۱۴۱

ل

لاچین بیک ۱۲۳

لار ۱۸۷

م

ماربین ۱۴۱

مازندران ۱۸۹

مجلسی اول ۲۲۳

محسن فیض - ملا ۱۴۱

محسن امین عاملی - سید ۷۳

محقق حلّی = جعفر بن حسن

محمد ابراهیم کلباسی ۱۴۱

محمد بن ابی الحسن موسوی ۲۷

محمد بن ابی المکارم علوی حسینی ۱۶، ۲۹

محمد بن احمد خواجگی شیرازی ۱۰

محمد اخباری - میرزا ۱۵۶

- محمد بیدآبادی - آقا ۱۳۹ - ۱۶۸
محمد تقی الماسی - میرزا ۱۴۱
محمد تقی دانش پژوه ۳۰، ۷۲، ۱۹۵، ۱۹۶
محمد جواد مشکور ۷۲، ۲۲۰
محمد بن حسین رازی ۸
محمد بن حسین کیدری - قطب الدین ۱۲۸
محمد خدابنده - سلطان ۱۲، ۳۰
محمد دهلدار ۱۲۵
محمد سعید بن حیدر ۱۷۵
محمد بن سنان زاهری ۷۵
محمد شریف خادم ۲۴
محمد صالح حسینی نرمدی ۱۰
محمد بن صفی الدین عبدالرحمن ۱۲۴
محمد طهرانی کاشانی - سید ۱۵۶
محمد بن عربشاه ورامینی ۸
محمد علی - ملا ۱۵۶
محمد بن علی بن حیدر مقری ۲۷
محمد بن علی بن نور الله حسینی ۲۷
محمد بن محسن بیهقی - فرید الدین ۳۱، ۳۵
محمد مقیم بن کمال الدین حسین استرابادی ۱۲۶
محمد هاشم - میر ۱۲۴
مخدوم شریفی - میرزا ۲۷
مدرسه حکیم اصفهان ۱۳۹
مرتضی - شریف ۴۴
مرند ۱۸۹
مروذشت ۱۸۷
مسعود سلجوقی - سلطان ۲۲۰
مشهد ۳۱، ۲۳۱، ۲۳۲
مظفرالدین شاه قاجار ۲۲۷
- معلم حبیب آبادی ۱۶۹، ۲۳۱ - ۲۳۳
مفید - شیخ ۲۳ - ۴۵
- ن**
نادر شاه ۱۸۵
ناصر الدین ازجانی - قاضی ۲۲۰
نجیب الدین ابراهیم فتح جنگ ۲۰
نصیرالدین طوسی - خواجه ۴۳، ۱۲۴، ۱۲۵
نصیری - مذهب ۷۵
نظام الدین اسحاق مزهد اصفهانی ۱۲، ۱۳
نظام شاه ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۲۱، ۲۱
- ه**
هبة الله بن محمد الاصيل ۱۲، ۱۴، ۲۹
هرند ۱۷۶
همدان ۲۲، ۳۰
- و**
واعظ قزوینی ۱۲۸
وادهام - کالج ۱۹۵
ورامین ۱۸۷
- ی**
یاقوت حموی ۴۲
یوحنا یهودی ۹
یوسف بن حسین بن محمد نصیر استرابادی ۸، ۳۰
یوسف بن عبد الله شحام ۳۷
یوسف علی بن محمد حسینی جرجانی ۸، ۲۴